

# بولتن کنگره

## شماره ۷

بها ۸۰ ریال (۲ مارک آلمان فدرال ۵/۱ دلار)

### فهرست:

- |    |          |                                     |
|----|----------|-------------------------------------|
| ۱  |          | ۱- راه طی شده: فتاوی دیگر           |
| ۲۱ | رحیم     | ۲- دمکر اسی خلاق و مسلک پیش شرطها   |
| ۳۱ | فردوس    | ۳- بیبا مورثیم و بیشتر بیبا اندیشیم |
| ۴۰ | جمشید    | ۴- مهارزه ایدولژیک ما               |
| ۵۹ | فرید     | ۵- انقلاب درد دیدگاه                |
| ۷۲ | محمد رضا | ۶- دیالکتیک مارکسیستی               |
|    | امید     |                                     |

## راه طی شده : نگاهی دیگر

### از آغاز سخن

سازمان مادر جریان انقلاب بهمن و چهار سال اول آن، تحت تأثیر الهام بخش حضور مستقیم توده های مردم در صحنه مبارزات آشکار طبقاتی و برافراشتن فعال در بینکارهای سیاسی و اجتماعی عملی مردمی و انقلابی خود را تمهید بخشید و با استوار سمت در آمیختگی با جنبش کارگر در پیبه "رفیق" و توانست در راه وحدت و یگانگی با جنبه کمونیستی عملاً موجود، گامگذار برپایه این پیوندگی زیاده مانند هر زایش جنبات آفرینی با رنج و درد همراهمود حدود ایدئولوژیک سازمان بر بنیاد مارکسیسم-لنینیسم و انترناسیونالیزم پرولتاری و مباحث پیدا کرد و با نام سازمان فدائیان - خلق ایران اکثریت پایه گردان پیشاهنگ، طبقه کارگر ایران فرا روئیدیم و هویت نوین یافتیم امروز بر این حقیقت سایه انداخته می شود و با دستاویز قرار دادن اعتیادها و انحرافات که سازمان ما در دوران مبارزه طبقات و نیروها اجتماعی، در روند ساخت نسبتاً پیچیدگی پس از انقلاب به آن گرفتار آمد، کوشش می شود این تحول سرچشمه خطا و انحرافات و حتی آزار برای - "انحطال" معرفی شود. "تین هویت نوین سازمان" که حکیدر مقصود و آماج اعلام شده "بینه نو" در سازمان ماست، معنای جزایی ندارد.

انتقاد و انتقاد از خود سلاح زنگار ناپذیر کمونیستها برای پیشروی ضروری در راه نیایه ادیان سترگشان است، برای پیوندن پله های تعالی و تکامل است و هر اندازه که انتقاد و انتقاد از خود عمیق تر و همه جانبه تر صورت گیرد بهمان اندازه خصمیت سازنده تر و مسولانه تر و احراز می کند. بررسی نقادانه راهی که سازمان در سالهای انقلاب بهمن پیمود، یک مکتب است هر گاه بر بنیاد مارکسیسم لنینسم و انترناسیونالیزم پرولتاری و از سکوی تسخیر آینده - صورت بگیرد و یک مرداب است اگر بر بنیاد روانشناسی تیزی و ندامت و سرافکنندگی از راه طی شده و از موشه بازگشت به دوران عدم بلوغ سازمان عزم شود. مارکسیز و روانشناسی را "بیان ازل ایدئولوژیک" میدانست. روانشناسی ندامت و تیزی از راه طی شده که با ستایسمت آمیخته به حسن بدوران عدم بلوغ سازمان می نگرد، چه بیشتر صریح تر و بارز تر به سطح ایدئولوژیک دیگر غیر از آنچه که تاریخ بدان دست یافته ایم نیز تکامل و نقای همین روانشناسی است. این یک اتو پیسم و حرکت به پس است نه به پیش.

ما راه تعالی ایدئولوژیک - سیاسی یعنی تحکیم سنگین و طبقاتی خود را در جریان فرا روئی به سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران در خلق طی نکردیم بلکه مشروطه درجه رشد جنبه کارگری و کمونیستی ایران و محدودیتهای طبقاتی و ذهنی جنبه چریکهای فدائی خلق

در قادر تکامل محبین جامعه و مبارزه طبقاتی در کشور راه طی شده را پیمودیم. این عوامل نمی توانستند مهر و نشان خود را در برنامه و سیاست های ما بجا ننگ آرند و ... بجا گذاشتند در این هیچگاه تردیدی وجود نداشت که تحول سوسیالیستی جامعه رسالت تاریخی طبقه کارگر است. این رسالت را طبقه کارگر تنها تحت رهبری حزب پیشاهنگ انقلابی خود سحرز کمونیست همه انجام می رساند. کمونیستها که در هر مقطعی از رشد جنبش انقلابی نزد یکنوع راه باید توانایی آنرا داشته باشند که در هر مقطعی از رشد جنبش انقلابی بدار باقی، دکماتیسو واصل به این هدف را پیدا کنند. کسب این توانایی با طرد و نفی پندار باقی، دکماتیسو اراده گرایی ملازمه دارد. همین ملازمه است که اتخاذ مشی دگرگونی انقلابی جامعه در راستای دستیابی به سوسیالیسم را برپایه تحلیل مشخص از اوضاع و احوال مشخص، در پرتو

\* حاکماتی - این فریاد را در هر روز می شنویم و در هر روز می بینیم ...

پایندی خدشه ناپذیر به مارکسیسم لنینسم و از طریق کار بست خلافت آن در شرایط مشخص جامعه به یک ضرورت و نیاز حیاتی فرا می‌رساند. سیاست و برنامه سازمان در سالهای ۶۱-۱۵ از این نگاه دارای انحراف بود و بویژه این خطر را شکل می‌داد که پیوند آرگانیک میان اهداف آئی و آئی طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک را خلال پذیر سازد. طرح برنامه مصوب سال ۶۱، متوجه پیشبرد همه جانبه انقلاب بر اساس روش‌های گسسته متحد خلق متشکل از همه نیروهای ضد امپریالیست و دمکراتیک کشور بر محور اتحاد گردانبسای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران با پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه خمینی از طریق افشای و دارد جناح راست حاکمیت بود. تجربه نادرستی این طرح را که در پی "شوکتای جمهوری اسلامی ایران در راه استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی" بود، به اثبات رساند. در چارچوب برنامه طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک، مردم ایران و مشابه رویدادهای پیش در راه تحقق آن، ما در تنظیم برنامه و سیاستی که متوجه گذر دادن انقلاب به عرصه تحولات بنیادین اقتصادی و اجتماعی بسود کارگران و دهقانان و زحمتکشان و نیز ترقی اجتماعی کشور بود کاملاً محقق بودیم. رویه ارتشده تفسیر محسوست روستای این امر با توجه به مرحله رشد انقلاب، چه از نقطه نظر نیازهای زیربنایی کشور

با توجه به سطح تکامل مبارزه طبقاتی و درجه سازمانیابی طبقه کارگر و دهقانان و تناسب عینی قوای طبقاتی در کشور، به سه واقع‌بینانه و بیانیگر رشد آید تلوژیک و سیاسی سازمان بود. تنها بر این پایه - اگر می‌خواستیم جوانان سازمان سیاسی جدی عمل کنیم - امکان می‌یافتیم که در مبارزه طبقاتی بطور عینی موجود و در حال گسترش بوده‌ها در جهت تحقق اهداف طبقه کارگر شرکت بجوئیم. در امر سازمانگری و رهبری جنبش کارگری و دهقانی که خواهان دمکراتیسم سیاسی بر پایه تحولات بنیادی اقتصادی و ترقی اجتماعی کشور بود. نقش موثر ایفا کنیم، پیوند خود را با طبقه کارگر و دهقانان و زحمتکشان استحقاق چشمی و به بسط آگاهی‌های دمکراتیک و سوسیالیستی مساعدت نمائیم، نفوذ و اعتبار کارگر و گردانبسای پیشاهنگ آنرا در جنبش بوده‌ها و در انقلاب گسترش دهیم و در راه قرار گرفتن طبقه کارگر در رأس جنبش بوده‌های خلق و تاجین هژمونی آن در انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک مردم ایران با گامهای بلند به پیش تازیم. اما چون این برنامه تحقق خود را با وجود رهبری خمینی در انقلاب و جنبه متحد خلق امکان پذیر می‌دانست نادرست و انحرافی بود. محدودیتهای طبقاتی در پایه اجتماعی و بنیاد های اعتقادی خمینی او را به لحاظ اجتماعی در مواضع محافظه کارانه و به لحاظ سیاسی در موضع گسترش سبزی با گردانبسای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران قرار می‌داد. سمتگیری آید تلوژیک و سیاسی آن بخش از پیروان خمینی - که مورد نظر ما بودند چیل مشخصاتی داشت که گسترش اتحاد واقعی کمونیستها با آنان راغیو ممکن می‌ساخت. سطح نازل آگاهی و سازمانیابی بوده‌ها که همبلیووف کارگران، دهقانان و زحمتکشان کشور و نیز پراکندگی نیروهای انقلابی و غلبه سکولاریسم و اراده گرایان آکنده به ماجراجویی در سازمانهای چپ، بر دشواری راه اتحاد می‌افزود و چشم انداز گسسته پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه از رهبری خمینی را کور می‌کرد.

تجربه تأیید کرد در جامعه ما که جنبش کارگری و کمونیستی تاریخ مستقل خود و سازمانها خارج خود را دارد. هرگاه روش سمتگیری ضد امپریالیستی مردمی دمکراتیک و خلق نزد هر شخصیت و جریان سیاسی و اجتماعی تنها در چگونگی مناسبات با طبقه کارگر و کیفیت اتحاد و هم پیوندی با پیشاهنگ طبقه کارگر ایران باید سنجیده شود. این یک معیار عینی است. تجربه همچنین بار دیگر تأیید کرده دستیابی به دمکراتیسم اقصای به تنها بسای

دمکراتیکم سیاسی یعنی افزایش سهم و نقش کارگران ، دهقانان و دیگر اقشار زحمتکش خلق در حیات سیاسی پیوند ارگانیک دارد بلکه همچنین نشان داد که مبارزه در راه <sup>دموکراسی اقتصادی</sup> مکرانیزه کردن ساختار نظام سیاسی <sup>در</sup> نظام یا رژیم سیاسی بمعنی مجموعه اسالیب ، روشها و شیوه های اعمال دیکتاتوری طبقاتی <sup>در</sup> مملکت زده ارگانیک دارد . کمونیستها که در انقلاب ضد امپریالیستی و دمکراتیک موضوع قدرت سیاسی و حل آن در راستای دستیابی به سوسیالیسم یعنی دنیا به حاکمیت کامل پرولتاریائی را در مرکز توجه خود دارند در عین حال مجدانه در راه استقرار آن نظام سیاسی ، یعنی چنان شکلی از ساختار و بنای سیاسی در کشور مبارزه می کنند که امکان گسترش بیشتر از پیش مبارزه طبقاتی را فراهم آورده و به ضراحت یافتن هر چه نمایانتر مبارزه طبقاتی جامعه مساعدت می نماید . محدودیت های طبقاتی در پایگاه اجتماعی ویدای های اعتقادی خمینی که عزم او دایر بر استقرار ولایت فقیه نمایانگر جامع آن بود و

نسبت به آن بی اعتنا ماندیم در نقطه مقابل گسترش دمکراسی سیاسی و حفظ و تحکیم آزادیهای سیاسی و حقوق دمکراتیک مردم قرار داشت و نه تنها مانع گسترش نفوذ اقشار زحمتکش خلق در قدرت سیاسی و شکستگی مبارزه طبقاتی کارگران و دهقانان می شد ، بلکه به تقابل با جنبش دمکراتیک ، تعرض به حقوق دمکراتیک مردم و آزادیهای سیاسی و سرکوب نیروهای انقلابی و دمکرات ، بویژه پیروان سوسیالیسم علمی گرایش داشت . پدیده ای که راه پیشرفت انقلاب را مسدود میکرد و چشم انداز مناسبات پیشاهنگ طبقه کارگر ایران با خمینی رانه گسترش آید و بلکه گسترش ستیز آنها ترسیم می نمود . ما این حقیقت را ندیدیم .

نبرزی رهبری کننده " پیشبرد همه جانبه انقلاب " تنها می توانست با تشکیل جبهه متحد خلق بر محور اتحاد گران ، ای پیشاهنگ طبقه کارگر ایران با نیروهای ضد امپریالیست و دمکراتیک و خلقی کشور ، بمثابة و چونان بدیل رهبری خمینی تامین گردد . نیروهایی که محور اتحاد جبهه ملی ساختند متکی بر نیروهای محرکه اصلی انقلاب ، یعنی کارگران و دهقانان ، زحمتکشان شهرها و روشنفکران خلقی بودند . جبهه متحد خلق با مختصات فوق از طریق تسخیر قدرت سیاسی شرایط ضروری برای تحول انقلابی جامعه در راستای سوسیالیسم را فراهم می آورد و متناسب با تربیت و تحکیم هژمونی طبقه کارگر در آن قادر می گردید انقلاب را بسوی هدف سوسیالیستی پیش برد .

با سرنگونی رژیم شاه انقلاب بهمن در فاز نخست به پیروزی رسید . قدرت سیاسی از کلان سرمایه داران و بزرگ زمین داران وابسته به امپریالیسم سلب شد و به اقشار و طبقات دیگری انتقال یافت . در انقلاب بهمن هم این قانونمندی انقلاب های خلقی معاصر آشکار شد که " بورژوازی بمثابة یک طبقه می کوشید که قدرت هر چه بیشتر بدست وی یعنی بورژوازی و هر چه کمتر بدست توده انقلابی یعنی پرولتاریا و دهقانان بیفتد " . با پیروزی فاز نخست انقلاب ما برود برای براندازی سلطه سیاسی ، نظامی اجتماعی <sup>و اقتصادی</sup> امپریالیسم در دستور روز مبارزه مردم ایران قرار گرفت . براندازی سلطه سیاسی و نظامی امپریالیسم آمریکا و سلب مالکیت از هسته اصلی پایگاه اجتماعی رژیم شاه گام در این راه بود . نفوذ گسترده اجتماعی اقتصادی امپریالیسم ، بویژه امپریالیسم آمریکا در کشور ، تامین استقلال اقتصادی و پاسخگویی به ضرورت تحولات بنیادین اجتماع و اقتصاد بسود زحمتکشان را به نیاز حیاتی انقلاب تبدیل میکرد . بر اندازی سرمایه های کلان و بزرگ مالکی ، این پایگاه های مقدم سلطه امپریالیسم همانگونه که بدرستی در برنامه سال ۱۶ سازمان مورد تاکید قرار گرفت وظیفه مهم انقلاب بود . انجام این وظایف زیر شعار " بحد از شاه نوبت آمریکاست " شعاری که توده های خلق زیر تاثیر نیازهای عینی رشد انقلاب خلاقانه در فضای کشور طین انداختند سبب دیگر برای دمکراسی ضد امپریالیستی و خلقی ، مبارزه آشتی ناپذیر برای نظام سیاسی دمکراتیک در راه

(۱) لینن - "دولت و انقلاب" - شعب ۱۱، زمستان ۱۹۱۸

حفظ و تثبیت آزادی تشکیل سازمانهای صنفی و سیاسی کارگران ، دهقانان و همه اقشار دمکراتیک جامعه را ایجاب میکرد .

در انجام وظایف فوق با هدف گذردادن انقلاب بهمین به مرحله تحولات بنیادین اجتماعی - اقتصادی بسود زحمتکشان می بایست آن خط مشی انتقالی طراحی میشد که متناسب با رو - برتافتن خمینی و پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه او از مبارزه واقعی علیه امپریالیسم و پایگاههای اجتماعی آن ، یعنی بارو آوردن آنها به سمتگیری مبتنی بر خیانت به انقلاب و پامال کردن دستاوردهای آن سرکوب مردم و نیروهای انقلاب و دمکراتیک کشور از اتحاد - موقت و مشروط با آنها به ستیز با آنها گذر میکرد .

تجربه گواهی می دهد که ولایت فقیه متناظر با گسترش پیرویه بازسازی موقعیت امپریالیسم و تحکیم منافع آن در اقتصاد کشور ، متناظر با نیرو گرفتن گرایش هایی که می کوشیدند دستاورد های انقلاب را در حصار تنگی منافع خود غرضانه بورژوازی محافظه کار محدود سازند ، در جریان تطابق حاکمیت با منافع کلان تاجران و بورژوا ملایین می توانست پیرویه استقرار خود را طی کند و بطور واقعی و نهایی استقرار بیابد . در عین حال تجربه نشان داد که جمهوری اسامه ایران بطابق یک رژیم بورژواژستوکراتیک الگوئی است که نمایندگان گرایشهای طبقاتی گوناگون در آن میکوشیدند منطق و تمایلات قشری - مذهبی خود را با منافع پایگاه طبقاتی خود از کلان تاجران و بورژواژملایکین تا خرده بورژوازی و قشرهایی از دهقانان و حاشیه نشینان شهرها در آمیزند . لذا بهمین اندازه که نادیده گرفتن نقش و تاثیر روحانیت و فقهائ در سمت بخشی حاکمیت نادرست و نودمزاست ، خالی کردن جمهوری اسلامی از محتوای طبقاتی آن نیز نادرست است . خطیله موقتی و مشروط اتحاد نیز از همین واقعیت تضاد مند ناشی می شد . باین معنی که در دوران اول انقلاب خمین یشتیانی از اقدامات پیروان خمینی علیه امپریالیسم و پایگاه اجتماعی رژیم سرنگون شده و سمتگیری ارتجاعی و جنبه های ضد دمکراتیک این نیرو باید بطور فعال مورد انتقاد قرار میگرفت . این یک اتحاد تاکتیکی در دوره قبل از استقرار قطعی ولایت فقیه ، با خمینی و بخشی از پیروان او که در مواضع ضد امپریالیستی و عدالتخواهانه قرار داشتند بود و تنها تاکتیکی بود که با توجه به آرایش عینی قوای طبقاتی و همزبانی عظیم خمینی در جنبش توده های خلق و بما کمونیستها امکان میداد که توده های خلق را بر زمینه تدریج مستقیم خود آنان از زیر نفوذ ایدئولوژیک - سیاسی خمینی و رهبری او بفرار آوریم و بیشترین موانع را در راه استقرار ولایت فقیه شکل ببخشیم زیرا نیرو گرفتن اندیشه و عمل ضد امپریالیستی ، دمکراتیک و خلقی در درون ، پیرامون و بیرون حکومت نقیض و نافی موازین شریع ، فقه سنتی و حاکمیت فقهها بود . اینرا تجربه انقلاب بهمین با وضوح تمام اثبات کرد و باید در همین جا تاکید کرد که این بزرگترین آموزش آتیه یستی انقلاب بهمین است .

طی این پیرویه جنبه متحد خلق تکامل می یافت ، به افراد خمینی نائل میباید و رهبری جنبش توده های خلق را بدست می آورد و چونان اراده مشترک کارگران و دهقانان ، زحمتکشان و قشرهای میانی شهرها و روشنفکران خلقی ، که در عین حال می کوشید قشرهای دمکرات بورژوازی ملی ایران را با خود همراه سازد ، یا مجال استقرار را از ولایت فقیه می گرفت و یا به نیروی آلترا تیبو خلقی رژیم ولایت فقیه فرا می روئید .



این مقاله در ۲ فصل تحت عناوین : ۱- آغاز سخن ، ۲- ما و "خط امام" ، ۳- در باره فد امپریالیسم ، ۴- لنینیسم و دمکراتیسم سیاسی ، ۵- در باره راه رشد اجتماعی ، ۶- پایان سخن ، تنظیم شده است . سعی برایست ، آنگونه که لنین آموزش میداد - همان اندازه که برای درک و حل مسائل امروز و فردای ما ضروریست - انحرافات و اشتباهات راه طی شده مورد نقد و بررسی قرار گیرد .

بزرگترین و خدایتربین مسئولیت هر یک از ما بویژه در مقام رهبری ، خراست از پاکیزگی آید و لولویک سازمان - مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری - رویا بزبان اساسنامه ما ، خراست از سمندیری طبقاتی سازمان ، یعنی برسر هر مسئله ای ، تگرش از موضع منافع تاریخی کارگران و زحمتکشان کشور و بر پایه خراست از هویت ، موجودیت و یکپارچگی سازمان است . "بنیادهای نظری برنامه ما ، ریشه های کجروی در برنامه سازمان برای پیشبرد انقلاب بهمین \* بنیادهاست در بولتن شماره ۲ ، که به مثابه طرح سند ۵ و پلانفرم آید و لولویک "بیشتر" در دستگاه رهبری سازمان عرضه شده ، که برخورد نمونه وار انتقاد از راه طی شده ، بگونه مخایر با سخت آید و لولویک و طبقاتی سازمان ماست . من کوشیده ام تا در جای جای نوشته حاضر انتقاد و نظر خود را پیرامون نوشته مذکور نیز در حیطه توجه قرار دهم .

## ۲- ما و "خط امام"

باری دید اینکه درباره ترکیب طبقاتی پایگاه اجتماعی خمینی و پیروان او در عراق ، گوناگون قبل و بعد از انقلاب بهمین عمدتاً نظرات تقریباً واحدی در رهبری سازمان ما وجود دارد با اینکه در آنجا که چگونگی سیاست تاکتیکی مناسبت به خمینی و پایه پیروان او در قبل از انقلاب و - سالهای بعد از انقلاب موضوع بررسی بودمانتوانستیم به نظرات واحدی دست یابیم ، تا آنجا که میتوان گفت مباحثه برسر چگونگی سیاست تاکتیکی نسبت به خمینی و پایه پیروان او در دوران اول انقلاب سرچشمه اصلی بروز اختلافات در صفا ، مارا تشکیلا میدهد .

اولین سوال این است که چرا علیرغم اینکه برای حال حاضر آینده نسبت به خمینی و پیروان او همه آنچه منفی الرای سیاست واحدی را قبول داریم و در عمل نیز بدان پایبندیم برسر چگونگی بازتعمیم سیاست تاکتیکی نسبت به آنها در سالهای انقلاب تا بدین پایه با یکدیگر اختلاف و خطا روز پیدا کرده ایم . پاسدا اینست که چگونگی تعیین تاکتیک کمونیستها در "ما" خمینی و پایه پیروان او در انقلاب بهمین ۵۷ به نحو تفکیک ناپذیری با موضوع سیاست اتحاد های طبقاتی پرولتاریا با متحدین خود در انقلاب فد امپریالیستی - دمکراتیک گره خورد است ، و میدانیم که این یک مسئله اصولی است .

برای کسانی که هنوز نیاوخته اند مناسبات ایقه کارگزاران اقشار و نیروهای غیر پرولتری را به طور عینی را موضوع تاریخی - طبقاتی بررسی و شناسایی کنند البته مسئله مورد یگیری مطرح است برای آنها کافی است که معتقدات ، انگیزه ها و مقاصد خمینی و پایه پیروان او را در محتوای طبقاتی خالی کنند و سپس قضا نظر از براتیک اجتماعی و موقعیت عینی شان در مناسبات میان طبقات و نیروهای اجتماعی ، معتقدات ، انگیزه ها و مقاصد تجرید شده را مان قرار داده و نتیجه بگیرند چون به ولایت فقیه اعتقاد داشتند و خواستار استقرار آن در جامعه ما بودند در یک کام ، از آغاز لولویک کاسه "ارتجاع سیاه" بودند که در فردای انقلاب به جای "ارتجاع سفید" نشستند . استنتاج سیاسی این منطقه تجزوشن و آسان پسنداست : خمینی و پیروان او "ستیزگاه عمده نبرد" در راه تحقق اهداف ضد امپریالیستی و دمکراتیک مردم ایران را

\* - از این پس ، هر جا که از "ریشه های کجروی" نام ببرم منظور همین مقاله است .

تشکیل میدادند و ملا از فردای پیروزی انقلاب "عدم" مقابلته درجه اول با خود رژیم انحرافی از سیاست درست بود."

در این مقاله این اصل فراموش میشود که معتبرین ملاک تشخیص ترقی و ارتجاع معیار تاریخی سوابقاتی است و بر پایه و اساس آن راه پی بردن به ماهیت جریانهای سیاسی این است که ببینیم آنها مسایل مختلفه سیاسی را چگونه حل میکنند و در امریکه بای مناقصه حذب حیاتی طبقات مختلفه جامعه یعنی ملاکین، سرمایه داران، دهقانان، کارگران و غیره بعبان میآید چگونه رفتار مینمایند. " (۱) حقیقت همواره مشخص است از اینرو باید بپیرایه ما را از چهره ره آن زدود تا آشکارود که شود و علیرغم اینکه ریشه های کجروی " در بر زمین و تحلیل پدید آمدن بدآورعیسی و از موصوفه حقیقت گزایی تاریخی حرکت نمی کند با اینحال بناگزر از برخی واقعیات تاریخی سوابقاتی انقلاب بهمین دگری بمیان آورده است که من ترجیح میدهم تنها با استناد همین انعکاس رنگ پریده و واقعیات موضوع بحث خود را مستدل بسازم.

"ریشه های کجروی" از جمله معتقد است :

" مبارزه ضد امپریالیستی روحانیت برهبری خمینی، برپایی رژیم و نیست فقیه یعنی سولایت گاست روحانی بوده که در عین حال منافق بازاریستنی را تا همین میگرد و نباتیات واپسگرایانه حاشیه نشینان نظام سرمایه داری نیز همخوانی داشت. این میساززه ضد امپریالیستی با ضروریات مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران که قبل از جریسز استقرار حکومتی ملی، دموکراتیک، انقلابی و متن پراراده آنها را ایجاد میکرد به اعتبار سمنگیری آن متفاوت بود. این تفاوت و تضاد آنجا نبود که رژیم جدید مستشاران نظامی آمریکا را برین میباند و با قرارداد داد و هارافسخ می نمود (چنین اقداماتی بسط خواست مردم انطباق داشت) تفاوت و تضاد در آنجا بود که "خطا امام" این اقدامات و شه ارها و ضد امپریالیستی را برای استقرار استبداد قرون وسطایی که خود در عمل خادم امپریالیسم و ارتجاع جهانی است بکار گرفت."

فعلالانوجو مخالفه ذهنی و تحریف آمیز توصیف فوئه در میگذریم و به اصل مطالب میگردیم. وقتی کسی می گوید رژیم خمینی در ماههای نخست انقلاب اقداماتی بجا میآورد که "بطل خواست مردم انطباق داشت" امامه اعتبار سمنگیری آن تفاوت بود باید دانده که به دوگانگی و خصمت متضاد رژیم خمینی اشاره میکند. نمیتوان هم به این دوگانگی اذعان داشت و هم در ایندوره که مورد بحث است رژیم خمینی را بحساب سمنگیری آن دایر برپایی رژیم و لایت فقیه مطلقاً "ارتجاع سپاه" خواند. چنین برخوردی نشانیدن فرد ابحای امروز است و عدول آشکار از برخورد مشخص با اوضاع و احوال مشخص میباشد که لنین آن را جان مارکسیسم مینامید. ازینجا نظر متدیان اشتباهاتی از این دست نشانیدن تاریخی بجای مشخص است که به تصریح لنین موجد اشتباهات مهملک سیاسی است.

حیات واقعی سازمان ما و احزاب کمونیست سراسر جهان بر ایدین قاطعی در رد منطوق و استنتاج سیاسی مورد اشاره بدست میدهد؛ در اضاغ احوال امروز علیرغم اینکه ما میدانیم سمنگیری بورژوازی لیبرال در مخالفتهای نیم بندش با جنگ طلبی و استبداد مذهبی رژیم خمینی متوجه تحکیم سیادت سرمایه در کشور ماست با اینحال از آنجا که وضعیت مشخص سیاسی کشور را در نظر داریم حاضریم در اتحاد های مشروط و موقتی با آنها بسرم ببریم و حتی بالا تراز این آماده ایم در چهارچوب سیاست اتحاد با انتقاد بارهبری مجاهدین که سمنگیری راستروانستار اتخاذ کرده است و نیز با همه لایه های بورژوازی دموکرات ایران جنبه وسیع در راه صلح

(۱) — لنین — احزاب سیاسی در روسیه — ص ۳۲۷، آثار منتخب در یک جلد



د موکراسی و سرنگونی رژیم ولایت فقیه تشکیل دهیم. اما در همین شرایط امروز نیز ما مخالفان همگامی و همکاری با بورژوازی سلطنت طلب هستیم علیرغم اینکه بقول خودشان "خواهان تامين صلح و آزادی" هستند. چرا؟ پاسخ فقط وقتی ممکن است که شاخص های تاریخی - طبقاتی بعین آورده شود. برای اینکه ملائک وضعیت عینی آنها در مناسبات میان طبقات در کادر ملی و بین المللی است. انتشار دموکرات بورژوازی ملی ایران یا زهمری کنونی مجاهدین، نظریه مسوولانه تاریخی رشد جامعه ما و تضادهای مشخصی که با آن روبروست و آرایش عینی قوای طبقاتی در کشور در مقوله نیروهای می گنجد که به درجات مختلف خواستار تحدید منافع امپریالیسم و پایگاههای اجتماعی مقدم سلطه آن و در یک مفهوم کلی تر خواهان تحقق برخی اهداف دمکراتیک انقلابند. درحالی که بورژوازی سلطنت طلب دشمن انقلاب مردم است و در راه تحکیم بندهای وابستگی به امپریالیسم و در جهت احیای نام و تمام منافع نیرومسانی اجتماعی پاسدار سلطه آن در میهن ما اهتمام می ورزد. ما در برخورد با سلطنت طلبان مجاز هستیم که از تضاد آنها با رژیم خمینی و چونان تضاد میان اردوگاه دشمن، بسود پیکار خلق بهره بگیریم. اما مناسبات ما با اقشار دمکرات بورژوازی ملی و رهبری مجاهدین از سیاق دیگریست. ما در مورد آنها بحثابه نیروهای که در این مرحله از رشد جنبش - انقلابی مردم ایران با اهداف طبقه کارگر همسوئی دارند مناسبات خود را تنظیم میکنیم. به مسئله از زاویه دیگری نزدیک می شویم، "ریشه های کجروی" اذعان میکند که:

" مبارزه ضد امپریالیستی روحانیت به رهبری خمینی ۰۰۰ در عین حال منافع بازار سنتی را - تامين میکرد و با تمایلات واپسگرایانه حاشیه نشینان نظام سرمایه داری نیز همخوانی داشت"

بسیار خوب ببینیم این عبارات در فرهنگ جهان بینی ما چه معنی می دهند.

بازار سنتی یک مفهوم کلی است و اگر بخواهیم بزبان طبقاتی بیان کنیم بازار سنتی دایسلف گسترده ای از نیروهای اجتماعی را در بر می گیرد که نه تنها کلان تاجران و بورژوازی ملاکین و بلکه بورژوازی کوچک تجاری و طیف بزرگی از اقشار خرده بورژوازی ایران از جمله کسبه و پیشه وران را شامل می شود. گروه اخیر یک نیروی اجتماعی چندین میلیونی هستند که در شمار مردمند و دینپیزی انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک ذیقعه بوده و از متحدین - طبقه کارگر بحساب می آیند. مناقشی که این بخش بازار سنتی در سرنگونی رژیم شاه و پیروزی فاز نخست انقلاب بهمین تعقیب می کرد و خود بخشی از سناق خلق بود و برخی از مقدم ترین اهداف ضد امپریالیستی دمکراتیک انقلاب را در بر می گرفت.

و اما دیناره "حاشیه نشینان نظام سرمایه داری" روشن است که منظور نویسنده حلیسی آبا د نشین هایی هستند که نظام غارتگر آریا مبری آنها را به حاشیه شهرهای بزرگ رانده بود. اینان در شمار توده زحمتکشان کشورند و طیف میلیونی از دهقانان خانه خراب، پیشه وران و کاسبکاران ورشکسته را تشکیل می دهند. این تهیدست ترین اقشار شهری البته هم به دلیل اینکه آنگذ از پیشداورهای و خرافات مذهبی هستند، استعداد آنها دارند که بهترین ضرتی طبقات ارتجاعی تبدیل شوند. اما نباید از خاطر برد که اقشار حاشیه ای تنها نشین وابستگی اقتصاد کشور به امپریالیسم، غارتگری انحصارات امپریالیستی و استثمار و چپاول یا لاترین لایه بورژوازی ایرانند. از این رو دارای تمایلات طغیانگرانه علیه نظام سرمایه داری و رژیم آریا مبری بودند. همپیوندی و دوهم آغیزی انکار ناپذیر آنها با کارگران و دهقانان و این حقیقت که آنها یکسره خارج اوقات طبقاتی جامعه قرارند، اشتد در ندارند در آنها این استعداد و پیروشی می دهد که با اهداف طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی دمکراتیک هم آواز و هم گام شوند و در راه اصلاحات بنیادین اجتماعی - اقتصادی علیه طبقات ارتجاعی و قبل از همه علیه بزرگ مالکان و کلان سرمایه داران به مبارزه بوخیزند. تمایلات نیرومند عدالتخواهانه این

\* حاشیه نشینی - شرایط اداری رژیم شاهت در بر سیال است...

گروه اجتماعی در انقلاب بهمین موجد همین واقعیت بود. بطوریکه می توان گفت که خواسته های آنان بخشی از اهداف ضد امپریالیستی و دمکراتیک<sup>انقلابی</sup> را تشکیل می داد.

"پیشه های کجروی" با قبول حاضر و آماده "تعمیلات واپسگرایانه" برخورد غیرطبقاتی خود را با حاشیه نشینان شهرها استوار و بدتر از آن تظاهر می کند. هر کس بخواهد با مردم و جامعه خود برخورد زنده و خلاق داشته باشد باید بداند که توده های مردم و آنهم در انقلاب که اوج طغیان و انفجار خشم و نفوت توده ها علیه ستمگری طبقاتی و نابرابری های اجتماعی است همراه با پیشداوریهای خود در صحنه انقلاب قد بر می افرازند. "انقلاب خالص" یک پندار گرایی است. صف آرایان ناب و بی عیب و نقص طبقات محروم نیز در انقلاب مینا پندارگرایی است.

توده های خلق با همه ویژگی های طبقاتی، از جمله با محدودیت های طبقاتی خود در انقلاب شرکت می ورزند. مبارزه آنها در راه تحقق اهداف ضد امپریالیستی و دمکراتیک و همکار و همگامی با طبقه کارگر در انقلاب بجهت وجه بمعنی یکسان دانستن آنان با طبقه کارگر نیست. در عین حال شرکت آنها در روند دگرگونی انقلابی جامعه که طبقه کارگر نقش قاطع در آن ایفا می نماید، موجب دگرگونی شعور و آگاهی آنان را بسود اهداف دمکراتیک و سوسیالیستی طبقه کارگر فراهم می آورد. از اینجا ضرورت و اهمیت حفظ استقلال طبقاتی سازمان سیاسی طبقه کارگر در انقلاب و در اتحاد های طبقاتی نتیجه گرفت. می بینیم که برپایه آن حیاتی است که تمایز طبقاتی<sup>طبقه</sup> را در اقلشار خلق با دقت و بیگونی حفظ بشود و ناپدید نمیشود. و واپسگرایان و بطور کلی محدودیت های طبقاتی اقلشار غیر پرولتری استوار نشده و علیه آن بحدود مرتبه مبارزه صورت بگیرد. هیچ مارکسیستی مجاز نیست از محدودیت های طبقاتی اقلشار غیر پرولتری خلت و انکار اتحاد های طبقاتی و نفی واقعیت و اصالت مبارزه آنها را نتیجه بگیرد.

درباره اصطلاح "تعمیلات واپسگرایانه" ابتدا باید تاکید کرد که درک دوگانگی اقلشار و طبقات بینایی کشف بزرگ جامعه شناسی مارکسیستی است و متأسفانه تا آنجا که موضوع اصطلاح این کشف بزرگ مارکسیستی با مختصات عینی و ذهنی خمینی و پیروان عدالتخواه او در ماه های نخست انقلاب بهمین مطرح است، تاویل و تفسیر "راه کارگر" ما بانه یکی از بارزترین مصادیق تحریف و مسو آگاهی مارکسیستی سلبیستی است.

"راه کارگر" بیا اصطلاح "تعمیلات واپسگرایانه" را از ۱۸ فوریه بناپارت "انژیور مارکس" که نوئی بناپارت را نامیده و واپسگرایی دهقانان فرانسه ارزیابی می کرد. به وام گرفتند و بطور مکانیکی و خمینی و پیروان عدالتخواه او را با این توصیف که واپسگرایی اقلشار خرده بورژوازی سنتی و از جمله تعمیلات واپسگرایانه دهقانان و پیشه وران و نیز حاشیه نشینان شهرها را نمایندگی می کند از همان قردای انقلاب "ارتجاع سیاه" خواندند. "پیشه های کجروی" نیز تصریح می کند که "مبارزه ضد امپریالیستی روحانیت برهبری خمینی... با تعمیلات واپسگرایانه حاشیه نشینان نظام سرمایه داری هم خوانی داشت."

واقع است که خمینی و پیروان عدالتخواه از حامل تعمیلات واپسگرایانه و ضد دمکراتیک بودند. این ما به اختلاف نیست. اما آیا این تمام حقیقت است؟

و در شان عیار این واپسگرایی، متناظر با تخریبی که در تناسب عینی قوای طبقاتی در انقلاب رخ می داد دستخوش کدام تخریب دگرگونی بوده است؟

این توصیف که مبارزه ضد امپریالیستی خمینی و پیروان عدالتخواه او در انقلاب بهمین فقط با تعمیلات واپسگرایانه حاشیه نشینان شهادت همخوانی داشت تحریف حقیقت است. با

فاکت های پر شعاری می توان اثبات کرد اقدامات خمینی و پیروان عدالتخواه او در دوره های

طوقالی انقلاب تنها مبنی پیشداورها و واپسگرایی اقلشار حاشیه ای، دهقانان، خرده - بورژوازی سنتی شهرها بود.

دهقانان خانه خراب حاشیه نشین شهرها، در نبرد علیه رژیم شاه خواستار "سلب مالکیت کنندگان" یعنی خواستار مصادره اراضی بزرگ مالکان بودند. یقیناً بهشتی و منتظری و مشکینی به تلویح توسان و تردید آمیز خمینی بر مشروطیت "طرح واگذاری اراضی مزروعی" که الغاء مالکیت بزرگی ارضی را اعلام می داشت مهر تأیید گذاشتند و بالاتر از آن علویوم مخالفت "آیات عظام" و "جامعه مدرسین حوزه علمیه قم" که آنها اقدامی "شرک آمیز" و "سوسیالیسم پسند" می خواندند. از تصویب شورای انقلاب گذراندند و به آن صورت اجرائی و قانونی بخشیدند بهیچ وجه نمی توان اثبات کرد که "واپسگرایی" دهقانان، اشیسه نشین را بازتاب می دادند.

چرا این بازتاب واپسگرایی دهقانان خانه خراب نبود پاسخ را باید در ساختار اقتصاد و اجتماع کشور و در روابط میان طبقات جستجو کرد. همانگونه که مارکس وقتی می خواست نتیجه بگیرد که لوثی بد ا پارت نمایندده واپسگرایی دهقانان است در شرایط اقتصادی - اجتماعی فرانسه سالهای ۱۸۵۱-۱۸۴۸ و در روابط میان دهقانان و سایر طبقات صحبت استنتاج خود را مذل می ساخت. مارکس از طریق "اندیشه های ناپلئون napoleonian ideas" نبود که واپسگرایی دهقانان را نتیجه می گرفت. برعکس، مارکس با کندوکاو شرایط مصادق زندگی دهقانان فرانسه در سالهای ۱۸۵۱-۱۸۴۸ بزرگ نتیجه می گرفت "اندیشه سالی اپلئون" بازتاب تمایلات واپسگرایانه دهقانان است.

سالهای ۱۸۵۱-۱۸۴۸ فرانسه، سالهای گذار نظام سرمایه داری به مرحله شکفتگی خود در دوران تاریخی رقابت آزاد است. بورژوازی فرانسه در دوره ای که هنوز به لحاظ تاریخی پیشرو و دارای ظرفیت های بزرگ برای رشد و بالندگی نیروهای مولده است، در این سالها به چنان مرحله ای از تراکم و تمرکز سرمایه دست یافته بود که در پاسخگوئی به پیشرفت اجتماع، بی جامعه فرانسه می بایست به صنایع بزرگ گذر کند. محمل این گذار به لحاظ تاریخی ضرورتها پیش، توده دهقانان خانه خراب همیشه وران و رشکسته ای بودند که به حاشیه شهرهای بزرگ رانده شده بودند. آینده آنها و آینده فرانسه را همین نتایج بزرگ رقم میزدند و مقاربت در برابر عصر "عصر ضروری و لثریزه شدن دهقانان" خانه خراب درصداً بزرگ، خصلت واپسگرایانه و ارتجاعی داشت. تمایل دهقانان به حفظ تکه زمینهای وران ناپلئون این نخستین آید، لوثی پنا پارت دهقان تکه زمینهایی که در زمان خود سنگر پیکار همین بورژوازی علیه فتودالیزم در راه پیشرفت تاریخ حاضر جامعه فرانسه بود، دیگر ماهیت ارتجاعی، واپسگرایانه و همانگونه که پیشتر گفتیم خصلت ضد تاریخی یافته بود.

اماداً رانقلاب بهمین ۵۷ وضعیت دهقانان خانه خراب حاشیه نشین شهرها چگونه بود. همه میدانیم که در نخست اقتصاد کشاورزی ایران ویس آمدناگزیر آن، یعنی رانده شدن میلر، نهاد دهقان همیشه ورخانه خراب به حاشیه شهرها دست آورد تاریخ حاضر وران اجتماع میس، هان بود. این پدیده منفی میراث سلطه غارتگرانه امپریالیسم سرمایه داری و وابستگی اقتصادیک ور به منافع انحصارات امپریالیستی و بازتاب اثر برائستی بود که امپریالیسم و طبقات ارتجاعی متحد آن درانهادیم نیروهای مولده و در رشد اجتماعی تاریخ حاضر وران کشور ما ایس میگردند. پدیده مشغوم حاشیه نشینی در عصر انقلاب بهمین در میهن ما، مظهر عقب ماندگی اقتصادی - اجتماعی تحمیل شده از سوی امپریالیسم و ارتجاع آریامیری بود. هم از این رو خشم و نفرت توده دهقانان خانه خراب از اادیا رواقینی که دامنگیر آنها شده بود و تمایل ور مند آنان "باز روستا" سلب مالکیت از سلب مالکیت کنندگان "که پیروان عدالتخواه خمینی در دوره نخست انقلاب آنها بازتاب میدادند، نه گرایه واپسگرایانه بلکه ترقیخواهانه بود که

یکی از بنیادین ترین اهداف فدائیان انقلابیست - دموکراتیک یا انقلاب بهمن در راه رشد و ترقی اجتماعی را بیان میکند. این تصادفی نبود که سرخوش تلخ انقلاب بهمن با ناگام ماندن و بیکار بوده دهقانان در اقطاع مالکیت بزرگ ارضی رقم خورد. از اینجا حساسیت و اهمیت برخورد عینی ما نسبت به جنبه دهقانی ایران که در انقلاب بهمن زیر شعار اجرای بند "ب" و "د" و "ج" و "ز" و "ر" و "س" قرار گرفته و سرنوشتش باید از دستبرد میباید گذشت. تاریخ طایقی انقلاب بهمن از جمله باعد رویتاقتی از دهقانان و برخورد از سر تحقیق سرور بی اعتمادی با جنبه آنان است و این در حالی است که روش برخورد نیست بیعتانان یا بزرگان - مشغول روش برخورد به جنبه عقل موجود دهقانی در انقلاب فدائیان انقلابیست. از مکرراتیک ازوجه تمایز قطعی استراتژی و تاکتیک لیبی با انواع انحرافات ایورتونبستی است.

اگر بفرضاهیم پدیده هاریا نظورتاریخی - طایقی مورد مطالعه قرار دهیم واقعبینیست زیرا که نیز که غیرم تأویل و تفسیر ما پیدا را گزارانه مورد تاکتیک رژیم دهی کجروی است دارای مضمون حقیقی بود. رژیم دهی که روی اذعان میکند که : "۰۰۰ سال سرکونی رئیس شاه روحانیست حاکم راج استقرار و تحکیم رژیم خود که مورد بی اعتمادی امریکایی با آمریکا درگیریهایی پیدا شدیدی پیدا کرد" اما بجای نشان دادن مضمون حقیقی این درگیریهایی جداگانه تا آنکه به دوره نخست انقلاب مربوط میشود، آنرا برآمد جنبی ستیزه رژیم خمینی" نویسه میکند. این نیز با درستی است و نمی گذارد که از تیره گذشته در راه آموزشهای لازم در راه تسخیر آینده فرا گرفته شود.

اقداماتی را که رژیم جدید در ماههای نخست انقلاب در زمینه اخراج مستشاران آمریکایی تسبی قرار داد دارای نشانها یا امیرالیسم آمریکا، ملی کردن بانکها و موسسات بیمه، متصد دانه بخشی از درگیریهای امیرالیستی بحمل آورد با منافع خلق منافع بود در راستای آمریکایی - برنامه ای ایتم کارگردانان انقلاب فدائیان انقلابی و دموکراتیک مردم ایران قرار داشت.

این نیز مؤید ترین دژ امیرالیسم را در منافع مردم شکست نهی نه نظامی و سیاسیست امیرالیسم آمریکا بر پایه پایان داد اینست مضمون تاریخی "طایقی" درگیریهایی شدیست. امیرالیسم آمریکا رژیم جدید در ماههای نخست انقلاب از اینجایا بود که برای درس آموزی از این تجربه های اساسی که در ماههای نخست انقلاب بحین مرتکب شدیم ضرورت داشت در اسناد میوه های نقد بررسی راهی که سازمان در انقلاب بهمن بیمود با صراحت تمام تضریح شود که ما از اقداماتی که خمینی در این دوره علیه امیرالیسم و گروه بندیهای انحصاری بحمل آورد حمایت نکردیم و این سیاست ما را درست بود و از اعتبار و اصالت و موافق انقلابی ما و ما نه نفوذ در میان مردم می گاست.

\*  
مانعی بایست رژیم جدید را از همان ماههای نخست انقلاب بهمن ستیزگاه عمده تبرک علیه رژیم تازه دیدن و تحلیل کردن یک استنتاج پیدا را بر ایامه و در نقطه مقابل متذولوی ما تریا - ایستی - دیالکتیکی است. لنین می نویسد:

"تاریک وظیفه اصلی تاکتیک پرولتاریا را در انطباق کامل با تمام خطوط اصلی جهان بینی ماتریالیستی دیالکتیکی از تعیین میکرد تنها احتساب بیطرفانه مجموعه مناسبات متقابل بدون استثنا کلیه طبقات جامعه معین و با نتیجه احتساب مرحله عینی رشد ایمن جامعه و مناسبات متقابل موجود میان این جامعه و جوامع میتواند پایه تاکتیک راستین ایتم پیشرو قرار گیرد. مناهمه طبقات و همه کشورها نه به حالت ثابت بلکه متغییر یعنی نه در حال سکون بلکه در حال حرکت است که قوانین آن از شرایط اقتصادی زندگی در یک از طبقات ناشی میشود. این نظر تاریکفته میشود، حرکت بهترینیمه مجادلاتی - خود در راه اصلاحات و سخرائی و سخرائی رژیم رژیم، نقطه ستیز عمده در دوره نخست انقلاب نبرد

خودنه تنها از نقطه نظر گذشته، بلکه همچنین از دیدگاه آینده و در عین حال —  
 بمفهوم مبتدل "اولوسوسوئیستیها" که فقط تغییرات گذر را می بینند، بلکه بمفهوم سی  
 : دیالکتیکی بررسی میشود که بنا بر آن چنانکه مارکس به انگلس مینویسد: "در میانها  
 مترگ رشد و تکامل تاریخی هر بیست سال یکروز است، اگرچه سهبر ممکن است چنان  
 و راهی قرار سده هر روز آن در حکم بیست سال باشد" (۱) .

"ریشه های کجروی" برای اقبات درستی نظر خود، استدلال غریبی بمیان آورده است  
 می گوید: "جسریانی که بخواهد ضمن برقرار استبداد و دیکتاتوری و سرکوب نمایندگان  
 سیاسی طبقه کارگرو توده های رنجبره "اصلاحات اقتصادی — اجتماعی" دست بزند و  
 "مبارزه ضد امپریالیستی" را پیش برد، اگرچه ممکن است سالها نیز با امپریالیسم درگیر  
 باشد و اصلاحاتی نیز انجام دهد اما نبردی است مرتجه که بموازات اقدامات فوق شالوده سیاسی  
 شکست مبارزه ضد امپریالیستی و مردمی را فراهم میکند" .

واقعا استدلال غریبی است .

ایراده میداند که قهر خصلت تاریخی — طبقاتی دارد . هر طبقه برای تکمیل سیدات  
 خود بر طبقات و اقشار دیگره اعمال قهر نیازمند است و آنرا همانگونه که انگلس بحجوه ایبانه ای  
 در آنتی دینگ، تشریح کرده است بشکل مسلحانه یا غیر مسلحانه اعمال مذبذبه . اقشار و  
 طبقات بنیادینی، آسپاکه از امپریالیسم گریزان و از سوسیالیسم ترسانند این قهر  
 را در تمامه با خصلت باحفاظ طبقاتی دوگانه خود دوگانه و متضاد اعمال میکنند . هم در آنجا  
 که سیدات آنان از ارزش امپریالیسم و نیروهای اجتماعی همیشه وابسته به آن تهدید  
 میشود و هم عایقه بقعه کارگرو پیش آمدنی آن که در راه دیکتاتوری سوسیالیستی علیه امپریالیسم  
 بیکار میکنند . میان این دوگانگی و تضاد معادله و رابطه ساده و مکانیکی برقرار نیست .  
 دیالکتیک این تضاد و دوگانگی برتغییر و تحول استوار است . قدرت لیاقتهایی او مادیت طبقاتی  
 حاملان آن تناسب موجود قوای طبقاتی در جامعه و سپس در مقیاس بین المللی و در دید وسیعتر  
 از منتهای عینی و ذهنی که مبارزه طبقات در آن جریان مییابد تاثیر می پذیرد و در نتیجه  
 با همین عوامل نیز مضمون آن ساخته میشود و معیار ارتجاع و ترقی در تناسب مابین قرار گرفته و تحول  
 مییابد .

توجه به پیش گفته "ریشه های کجروی" نه تنها یک تحلیل ایستوار و نقطه نظر متدیک دمان  
 نشانند فردا بجای امروز — آنگونه که لندن میگفت نشانند تاریخ بجای مشخص است، بلکه  
 با کمی دقت آشکار میشود که اندیشه ای که در بیان عبارات آن نهفته است تکرار همان اشیاء  
 دیروزین است که تعالی داشت ضد کمونیست رایکسویه و ایستا ضد امپریالیسم و خواستار تحولا  
 بنیادین اجتماعی — اقتصادی بسود زحمتشان تفسیر کند . من انور ایست که نباید خصلت  
 دوگانه افشار فیر پرولتری خلق را موقوف و مواضع و سنگیری آنها را در انقلاب ضد امپریالیستی  
 دموکراتیک سالبه متناسب با حال و عضو الهای شکست ساینبار صرفا در بعد ارتجاعی آن خلاصه  
 کرد . خیر تجربه انقلاب بهمین نیز تأیید کرد که میان گرایش ضد امپریالیستی و عدالتخواه  
 هانه از یکسو و کمونیسم ستیزی اقدام بنیادینی از سوی دیگر رابطه تضاد مند دیالکتیکی برقرار است .  
 در حقیقت این یک جلوه از تضاد طبقه کارگرا با افشار بنیادینی است که دیالکتیک وحدت و مبارزه  
 بر آن حاکم است . من در سوا بالا دیالکتیک تحول این تضاد را به اجمال بیان کردم . تجربه  
 انقلاب بهمین نیز اثبات کرده وقتی کمونیسم ستیزی انکشاف پیدا میکند، این موید رشد و نفوذ آن —  
 نه های اجتماعی و گرایشانی در نزد حاملان آن است که نافی پیشبرد مبارزه ضد امپریالیستی

(۱) سلیس آثار منتخب در ۱۲ جلد — جلد اول — ص ۵۸ — ۵۷ — مقاله کارل مارکس

و مبارزه در راه انجام تحولات اجتماعی - اقتصادی و اندک در چنین صورتی جریان‌هایی کسبه حامل گرایش‌هاست و توانان ترقی خواهانه و ارتجاعی هستند با آهنگی که از شرایط خود ویژه مبارزه و مجموعه واقعیات عینی و ذهنی تاثیر می‌پذیرد از انقلاب و آماج‌های آن روبروی تابند و راه خیانت به مردم را برمی‌گزینند. در این سیر که می‌تواند "هر روز آن در حکم بیست سال باشد" آنها به "ارتجاع" حول می‌یابند.

در بزرگی راه طی شده اینست، همان‌گونه نشان‌دهنده فردا بحای امروز خطا و موید است اشتباهات جدید است ندیدن فردا بحساب امروز خطا و مردان اشتباهات بزرگ سیاسی است فردا در امروز و آینده در گذر شده تکوین پیدا میکند و میان تاریخی و مشخص از هر دو سوی آن است گسست و انفصال وجود ندارد. باز هم تکرار می‌کنیم آن‌گاه این قابلمندی در عرصه بحرانی و پیچیده رابطه باقیه کارها، بقا و قسار اجتماع بینابینی مطرح است، دیالکتیک وحدت اعداد فرمان می‌راند. کسی که فقط جنبه وحدت آمیز این رابطه را ببیند، همپای کسی که فقط جنبه تضاد آمیز این رابطه را مطلق میکند، هر دو فرجامی جز ناکامی چیز دیگر نماند نخواهند آورد. این هر دو روی یک سکه است. رهنمود همیشه ترو تازه مارکسیسم دستان است که لاین تصریح کرده است: "ما نیفت کونیستی، حکم اصلی مارکسیسم را در بناره تاکتیک مبارزه سیاسی مطرح ساخت: "کونیست‌ها در راه تحقق یافتن نزدیکترین هدف‌ها و منافع باقیه کارگر مبارزه می‌کنند، ولی در عین حال از آینده جنبه‌ییز دفاع میکنند" (۱). آری از آینده جنبه‌ییز دفاع میکنند، از این آینده تنها موقعی می‌توان دفاع کرد که استقلال طبقاتی ما زمان سیاسی طبقه کارگر باشد، و سراسر پیگیری حفظ شد، خط مرز ما حویله‌ای را با متحدین مسرت و مسرت‌سویان جدا می‌سازد کم رنگ و محدود سرد است.

جبهات اجتماعی و ضد د می‌تواند این متحدین، حتی پیچیده‌ترین و نافع‌ترینشان استوار نسند و مبارزه علیه این جبهات به فراموشی سپردن نشود. اینست راه دفاع از آینده ما چنین است.

به آسان می‌توان اثبات کرده در این‌ها نخبه انقلاب سنت‌هایی سرکوب رژیم حینی عرصه نیروها، طبقات و اقشار انقلابی در مکررات و ترفیحات جامعه نبود است. اگر از هر دو حقیقت‌های تاریخی سن بدویم جزایین نمیتوان گفت که به عده و مساعلی اعان فروریزد. رعایت‌های نخبه انقلاب مشرت سرکوب نیروهای پید که با انقلاب مردم ایران با اهداف ضد کمپریالیستی و د می‌تواند آن بنحواستی ناپذیر در دست می‌زیرند.

در همین دوره ما با اعلان قهر رژیم (بم صلحانه و دم غیر صلحانه) علیه نیروها و طبقات انقلابی و د مسرت‌سویان کبهد و د مسرت‌سویان معینی روبرو می‌یابیم که حاکی از عملکرد ارتجاعی و ضد د می‌تواند رژیم معینی بود. اما این حقیقت باز هم بر مصلحت د روانه و اقتصاد رژیم در این دوره حمایت دارد نه چیزی جز از آن.

جمع‌بندی تجربه ما‌های نخبه انقلاب به سیره‌ای که همه جناح‌های حاکم رایجند است. ارتجاع سیاه قلند ادند حای آمیزش‌های انحرافی و نادرست است. چنین آموزش‌هایی بسته به شرایط هم انحراف حکتاریستی "چپ" و هم تسلیم‌طلبی راست را شکل می‌بخشد. باین ترتیب که هم پیش نغی اتحاد حای طبقاتی، انکار طرفی‌های ترقی‌یافته و با خانه سایر اقشار است، و حذف در د جد انجریالیسم در پیروایی و سرد در بررایی و نتیجتاً انزوی طبقه کارگر را نسیان نفس‌عذایب کننده آن در جنبه ضد د اموریالیستی و د می‌تواند حلی است و هم ضریف‌آر ا دارد کم‌جبهات و جنبه‌های ارتجاعی و ضد د می‌تواند متحدین طبقه کارگر چشم فریند د حیطه مسرت‌سویان راه میان طبقه کارگر و متحدین پیرو را و حرد" پیروزی او را انقلاب و چوید دارد. می‌گوید.

جالب اینست در آنجا که از "میکراسی" و ضرورت اتحاد با پیرو را زی منجبت می‌شود چشم‌ها واقع‌بینانه بنشیند.

— لنین مقاله کارل مارکس

به دیالکتیک، رومیکنند \* بران نسبت درص ۱۷ "ریشه‌های کجروی" میسازیم :

" مایهٔ رانستید با محوریتی صدر-مجا بعد بین حکماریهاست مشخص و اتحاد های مشخص داشته باشیم این امر بدان معنی نبود که جریان برعکس یعنی صدراعظم پیروزی خود را تغییر داده و با دشمنی از ربا کمونیستها و طبقه کارترترک کرد است. خیر با حرکتی خطاری با عذر دهنده پیروزی پیروزی عیاره باید با آگاهی کامل نسبت به ضدیت و دشمنی ذاتی بین پیروزی و توده های رنجبر سورت کرد ..."

این رغبت صحیح است اما مطلوب نیست که چرا چنین رکنه وده های تنهاد رناسیاب بسا پیروزی آنها هم برای برایی در میزبانی پیروزی میزد ناشید قرار میگیرند ، تا انچه اندیسه لنینی اتحاد طبقه کارترباد عقانان در انقلاب ضد امپریالیستی و دیکراتیبه برای دستیابی به دیکراسی حلقی یکسر تحت الشعاع آن رکنه میبازد \*

من به این موضوع در فصل چهارم مقاله خود باز میگردم \*

با این استنتاج "ریشه های کجروی" که میباید "تحلیل و ارزیابی نادرست از جریات رهبری حینی و برخی از عده تسری رکنه های سیاسی " از جمله بهترین عمل بعدی راه رفتن سیاست ما بود هاست . بنیان میافتد - اشک با زمان در رکنه هم ۱۲ - بنیان استنتاج کلی را مطرح کرده بود \*

انتقاد د "ریشه های کجروی" نیز که نتیجه تیری کلی است باید انتقاد را پذیرد بطور مشخص انجام داد \*

ما متناسب با رشد و تکامل ایدئولوژیک سازمان که انقلاب به آن اعانت پرشتاب داد تسریق میشدیم که در هر رویداد های سیاسی جازبه طبقاتی را ببینیم و منافع طبقاتی را جستجو کنیم \* وقتی سمارت آمریکا توسط دانشمندان پیرو حینی تسخیر شد و د رکنه ارزان سقوط کرد و هیچ بزرگ جنبش ضد - آمریایی توده ها را میبوی را فرارفت \* مادرش میگردد که برای تحکیم پیوند سازمان با مردم و ارتقاء سطح آگاهی توده کارگران و رکنه کشان باید در این جنبش فعالانه شرکت پیروزی پس نیز انحصاری از رشد ایدئولوژیک - سیاسی سازمان ما بود \* از سوی دیگر ما که پیروان حینی هستیم در این مسئله باید بی توانایی تحلیل همه جانبه پدیدهای انقلاب بهمین راند استیم \* اینها نقاط قوت وضعف ما در راستای رویداد تسخیر سمارت بود \* این نقاط قوت وضعف در مقاله "چرا مرکز جاسوسی آمریکا تسخیر شد؟ چرا نرسد - وزیر منتخب امام سقوط کرد؟" مندرج در شماره ۲۸ آبان ۵۸ - انصار کم - بیستر کالمی پیدا کرد \*

ما در آنجا که حینی و پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه "ازرا" حمله را بسا تقریباً مآثرقی میخانه و واپسگرایانه "تورجیف نمیدیم که کاملاً محق بودیم این تحلیل مانع از معقت "رئحانی که یک نهاد رینایی است نمیتواند از احاطه طبقاتی به افکار و طبقات مختلف جامعه راسته نماید - تعامل درستی بود از آن جهت که رکنه های سیاسی و اجتماعی ما را به پیوند با مردم و حین تحلیل پدید که به ما اجازه داد در رویداد های سیاسی و در مبارزات جاری توده های خلق فعالانه شرکت کنیم و در راه تحکیم پیوند های خود بسا تود کارگران و رکنه کشان اعتماد ببریم \*

اما این نقاط تناس صحیح با مسایلی انقلاب بهمین و تشخیص وظایف سازمان در آن بظنر عهه جانیه گسترش نیافت \* در عیب همان ما بر اثر تمایلات سوسیالیستی ترفیف میشدیم که در لحظه های بحالی واقعیت پشیمانیم \* استنتاج ما این بود که "حطاست همراه تصور کنیم که آرمانهای جمعی مجموعه روحانیت لژیونسا محکوم است در چهار چوب دنیسای بسیار متحجران همچون ولایت فقیه باقی بماند \* خیر این دم عماد در برابر فرقه ای حرکت طبقات شکسته میسند و جای واقعی خود را در کمانش طبقات با زحوا - انشید یافت" ما نتیجه ای که از این حکم بدست می دادیم عبارت از این بود که "دستگاه روحانیت براسان حین ناشی از کسترس بیاروه طبقات لژیونستیزه میگردد و در روند ایستجریه در برخورد با منافع واقعی حرد ه پیروزی بیسی از رکنانیت (منظور ما حینی و پیروان ضد امپریالیست و عدالتخواه بودند) در رجحیت

منافع حربه پیروزی حرکت میکند. در نتیجه این امر دم آن سائیده میسود و فرو میریزد. اندیشه سائید گم جا. یک اندیشه مارکسیستی بید و آفاقاً ازشاد سوده فلسفی آن. ماتریالیسم دیاکتیک - الهام میزفت. مارکسیست - لنینیستها معتقد به تغییر رود لرنینی پدید آمدن هستند. تجربه انقلاب نیز اثبات کرد که افشارینا بیینی که از امپریالیزم، فریزان و از سوسیالیسم ترسان هستند هدام میان این دو قطب در تغییر نوسانند و در تحلیل نهایی یاد رجعت اعدای پیروزی و یاد راستای عدوهای طبقه کارگر راه حیا غنجد سرد. این اندیشه نیز که مادر رجعت سوسیالیست دم جا. پسود آرمانهای ترقیخواهان در راستای تحقق اهداف برنانه ان عبیه کاردارید. نیرو اعمال کنیم نیز اصولی بود. یاز بایبندی مابه اسلوب دیاکتیک که حیا ستارد. حالت عد فمند در پیوسریند هما و در لرنینی انقلابی پدید آمدن نشات میزفت. تجربه انقلاب بهمین نیز اندیشه ماتریالیستی دیاکتیکی ساید دم جا را اثبات رساند. خطا انجا بید که مالیه اصل رابطرد ینا یک درت نکردیم. درک مکانیکی از اندیشه ساید دم غایب این ترتیب نیاز پیدا کرد که معتقد شد به احمینی و پیسروان ضد امپریالیست و عدالتخواه او جیرا در رجعت منافع تاریخنا ضرور سوده پیروزی حرکت حیا خند کرد. این عمیق نامرجه حوشبینی تاریخی بهکشا کتشیهای بود که بطور مشخص در مصروف پیران. ضمیمی جریان دانش در حقیقت اشتیاق خود به انکشاف مندریب تاریخ رابطی واقعیت مشخص میارزه طبقاتی درون رومانیت حاکم نشاندم. در حالیکه "ولایه فقیه" وقتی پرسترایه کتاشنهای طبقاتی بسه نهاد قدرت سیاسی فرامی رویید، در آخریست نظویل ظرفیت نظای با منافع طبقات بهرهکنجامه را داشت.

مبارزه طبقاتی جیرا و لرنیما، یعنی مجرد از محتصات عینی و ذهنی که مبارزه طبقات در آن محتصات جریان مییابد بسوی تاریخ راه نمیباشد. در عین حال جبر مبارزه طبقاتی از طریق عمل فعال انسانها که بینهای عد فمند و واقف و اتاعی نسبی به منافع تاریخی سید مبارزه میکنند بیه سوی تاریخ میسرد. محدودیتهای طبقاتی و منحصربفای اید تواریک حمیمی و پیران از ویژگی هستند که در امپریالیسم و لایه فقیه برانندیشه و عملشان میدان، سترونی آنها را در پیامبرد انقلاب بهمین شکل میداد و آنها را پیش از پیوستن مستعد مصالحه چوپانه، حافظه کارانه، ارتجاعی، مساعدت نمیداد و به کمزیر ستیزی و ستیزی ستینی میدان میداد. توده کارگران و دهقانان و رختکشان کسرتحت سیطره اید تیلیریک سیاسی حمیمی و پیران از قرارداد هستند. رابطه درانهای پیشاخنک طبقه کارگری کارگران محدود بود و تنها با جبر کجایی از آنان از بر میزفت بطوریکه میتوان گفت طبقه کارگر شایه یک طبقه متشکل و مستقل در صحنه مبارزه حاضر نبود از اینرو نمیتوانست در حیات انقلاب و در سریر اید غانیرو اید میتر، جدی و قاطعی اعمال کند. سازمانهای چپ و نیرومان انقلابی نیز در پراکندگی تاثیر ابر سر میروند و طبقه انبوع انحراف - عمیق مانع از اتحاد عمل انان در راستای مشترک میگردد. تناسب عینی و ذهنی در این حای طبقاتی در ایل کسور و پیوزه در این سنگین سترونی در خمیری حمیمی، بهره گیری - میثرا از اعلان مساعدت بیب الطلی را پسود اعدا انقلاب به حداقل خاص میداد. امپریالیسم با تکیه بر انرم واپستی اقتصادی میگزید دستا برد حان انقرب رانایود کند و از پیسروان مستعدنه حلقهای ما در راه رشد اجتماعی معانعت بعمل آورد و اید در حالی بود که جامعه کسورهای سوسیالیستی منبر دارای چنان ظرفیتی نبودند و نیستند که به امان انقلاب دایر بر تالیب اس تقابل اقتصادی در تشری مساعدت های بلحاظ اقتصاد کی کیفیتا منحل سوب و سریع التاثیر ارایه کنند، مساعدت تالیب که یاران ریاریس قاطع با تلاشهای امپریالیسم را دانسته و در برابر آن بلا واسطه نفس حشش کنند و ایفاناید. این پارامترخانیک سوزن خطیر بود. وظایف کمونیستها در انقلاب بهمین تالیب میداد و روسی در یخرحالی از خصصت احمیب - پذیر انقلاب ایران و محدودیت انانان کسور سرنده حای انقار بی در کسور بود. تحلیل ماتریالیستی به آن داشت که بر دسترس روند حای منفی چشم فرسندد و حوشبینی کاذب نسبت به اید انقلاب را در مصروف ما دامن زند.

باجا مقادیمی و سازمان سکود. و اینگی حق دارانکد اقتصاد کسور به امپریالیسم و این واقعیت که اقتصاد کسور در جنبه دور روزی سازمان کار و جاری قرار داشت به تفریب گرایش های حاکم جریان



ماتریالیسم مکانیکی همواره پویی به‌پا کردن عاس ذخنی در سیریدید<sup>۱</sup> مایوروند خان‌نایل دا رد ۱۰۱۰  
ماتریالیسم مکانیکی در تحلیل کارشناره ۳۵ یا یب دینراه‌یافت که مانقدد سنده روحانیت‌پشاپسه  
یک کل و تاثیر اسلام فعا عتی راد رکیفیات انکشاف مبارزه عبققاتی در د رین زمانیه پیروز حیمینی و در -  
سیریرید اد عای سیاسی کشوریریدق ارکتر<sup>۲</sup> و سپس نادید<sup>۳</sup> نرفقیم

ماتریالیسم تاریخی و طبقاتی روشنی از دستاه روحانیت تسبیح در دست نداشتیم<sup>۴</sup> وزن لایه‌های  
دیناکن بورژوازی و بریزه بورژوازی تجاری و بورژوا - ملان در پایانه اجتماعی حیمینی در تحلیل  
کمرنگ‌بود و "فقه سنتی" و "سر مقدس" حربه عائی در دست آنان بران محافظت از حرم مالکیست  
بزرگ و تطهیر و توجیه بی عدالتی اجتماعی بود<sup>۵</sup> جهت کثیرهای عدالت خواهانه بسود توده -  
محرومان<sup>۶</sup> "مستضعفان"<sup>۷</sup> "کوت‌نشینان"<sup>۸</sup> آنگونه که قسما حیمینی و برخی از پیروان او بیزه در  
ما عهای نسبت انقلاب بازتاب میدادند<sup>۹</sup> نقیض فقه سنتی<sup>۱۰</sup> سر مقدس و حاکمیت فقها بید<sup>۱۱</sup>

پنانه حیمینی نیز وقتی طرفان انقلاب همه خلقی مروتست و ریزهای پیکار حاد طبقاتی فسر  
رسید روزهای که عریکات و طبقات و نیروهای اجتماعی عزت‌کننده در انقلاب می‌کوشیدند سهم  
شیر<sup>۱۲</sup> دستاورد علی انقلاب راجحی<sup>۱۳</sup> المقدور در حد منافع و عرایق طبقاتی<sup>۱۴</sup> سودد را آوردند -  
نسان داد که قبل از اینکه رهبر انقلاب توده‌ها باشند<sup>۱۵</sup> اندیان فعه و نایند<sup>۱۶</sup> دستاه روحانیت  
تشیع است<sup>۱۷</sup> لذا از مواعید عدالتخواهانه خود تیزی جست و از ستمانی که در راستای منافع توده -  
عای زحمتکش در دوره های طرفانی انقلاب بر زبان رانده بید استغفار طلبید و طلب آمرس کرد<sup>۱۸</sup>  
تحلیل ماتریالیستی - دیاکتیکی این تجربه دارای اهمیت سیاسی و علی برای امروز و فردای ستم  
سازمان ماست<sup>۱۹</sup> تحلیل<sup>۲۰</sup> "ریه‌های کجروی"<sup>۲۱</sup> و شعاری از رفقای ما درباره حیمینی<sup>۲۲</sup> نقش روحانیت  
پیرو او در انقلاب متاسفانه در محور توصیفی است که مارکس در پیشگفتار چاپ دیم کتاب<sup>۲۳</sup> "همیند نسیم  
پروموس<sup>۲۴</sup>" در حق مورسین کودتای لیونی بناپارت بدست داد<sup>۲۵</sup> است<sup>۲۶</sup> مارش مینیزید<sup>۲۷</sup> : "از کتبی  
که تقریباً عزیزان یا کتاب من در عین موضوع تالیف شده فقط در کتاب درج‌شود توجه است :

یکی کتساب<sup>۲۸</sup> "نایلمین صغیر"<sup>۲۹</sup> تالیف ویکتور هولود و دیگری کتاب<sup>۳۰</sup> "کودتا"<sup>۳۱</sup> اثر پرودون<sup>۳۲</sup>  
ویکتور هولود به حملات زهرآکین و طنزآمیز علیه ناشر مسئول کودتا اکتفا میکند<sup>۳۳</sup> ولی خود روی -  
داد در نظریش<sup>۳۴</sup> به ناگهانی غرض‌رعد در آسمان بی ابر جلوه‌گر است<sup>۳۵</sup> ضمناً در این رویداد چنین

جز اعمال قهر یک فرد نمی بینم<sup>۳۶</sup> و متوجه نیست که وقتی به این فرد در زمینه اینترکسمی  
قدرتی رانسیب میدخکد در تاریخ<sup>۳۷</sup> بیانی نظیرندارد<sup>۳۸</sup> بجان اینکه حقارت را نسا دغد بررکن  
میکند<sup>۳۹</sup> را ما پرودون سعی دارد دید تارنچه تگاس تاریخی پیسیب‌سایاند<sup>۴۰</sup> ولی تاریخچه کودتا را  
طوری توصیف میکند که س تاریخی او بطور نامشهود به مدح تاریخی قهرمان کودتا بدل میبرد<sup>۴۱</sup>  
بد ینسان او نیز دچار همان اشتباه مورحین باصطلاح ایزکتیف<sup>۴۲</sup> (در اینجا معنای بیطرف مترجم)  
عالمشود<sup>۴۳</sup> من بر عکس نشان میدهم که چگونه مبارزه طبقاتی در فرانسه شرایط و احوالی را پدید  
میآورد که به یک شخصیت‌تقارفی و مضحک مکان بازی‌تقریک قهرمان را داد<sup>۴۴</sup>

این گفتار مارکس نه تنها نکوهش تحلیل‌ها نیست که همه داستان حیمینی را در یک "فریب بزرگ"  
حلاصه می‌کند<sup>۴۵</sup> تحلیل‌هایی که از او "ابر مردن"<sup>۴۶</sup> ساخته‌اند که با یک فتیای انقلابی می‌آفرینند و بسا  
فتوای دیگری انقلاب را تسلیم مرگ می‌کند شخصیت نیرنگ باز وجد هم‌سازیکه همه خلق بازبجه‌او  
هستند و هر زمان که اراده کند می‌داند که کدام گروه از آنها باید به مسلح بغرستد یا همچنان در  
جد مدت نگاهدارد بلکه حاوی رعنمید متدیك در مورد تحلیل عروج و افیل حیمینی در سال‌های  
۵۷-۶۱ است<sup>۴۷</sup>

وقتی طوفان نیرد عای سهمکین بر راستن گرفت و خلق باحروم دمهها میلیونی پایه میدان نبرد  
قطعنی گذاشت حیمینی و روحانین پیرو او که رفیقهای شامر منافع قشری روحانیت تسبیح باعتبار مذ شنبی  
و اجتماعی آنان لطمه وارد کرده بود<sup>۴۸</sup> و نیز بدلیل آنکه لحاظ اجسامی تاریخی بافرد پیرواری سنتس  
لایه‌های از بدفقان بخش عای دینانین بورژوازی کوچک و متوسط پیوند داشت بر پایه تضاد منافع  
سود وایب طرف دسترده<sup>۴۹</sup> در عهای اجتماعی با امپریالیسم ورزیم شاه امکان باستعداد آنرا یافت که بسا  
۴۸- همانا بی<sup>۵۰</sup> و رشع عای تیزی نزهت<sup>۵۱</sup> نودامی گرفت اسلامی را مایگی کرد<sup>۵۲</sup> رهبری دستا<sup>۵۳</sup> عینت قیام<sup>۵۴</sup> مایع<sup>۵۵</sup> نند<sup>۵۶</sup> کد عینت قیام<sup>۵۷</sup> و نیز  
نمره شش<sup>۵۸</sup> تری<sup>۵۹</sup> را بود<sup>۶۰</sup> عانه مدسین<sup>۶۱</sup> قمرنقا<sup>۶۲</sup> ترفن<sup>۶۳</sup> و با<sup>۶۴</sup> در آن<sup>۶۵</sup> با<sup>۶۶</sup> قومی<sup>۶۷</sup> وطن<sup>۶۸</sup> تی<sup>۶۹</sup> نبرد<sup>۷۰</sup> و نفس<sup>۷۱</sup> س<sup>۷۲</sup>

حروش انقلابی خلق عم آواز و همطام سرد و در شرایط حلا و ناشی از سرکوب، ضعف و پراکندگی جنبش کارگری و کمونیستی ایران و نیروهای چپ و د میثرتی کثیر، براس جنبش سبزیند "خلق قرار- نبرد" - حاصل و بیعتاید های انقلاب که براسی میتوان آنرا بلحاظ وسعت شرکت تید "عاد رستار - حلقه سبز انقلابی" ضدا امپریالیستی، د میثرتیک معاصر محسوب داشت، دهنده یک شخصیه حتمی راه که بشابه بزرگترین مرجع تقلید و واضح "ولایت فقیه"، منافع قشری روحانی- تشیع را نمایندگی میبرد در محاق میرد. اندیشه عا، عقاید و معتقدات حتمی بشابه نماینده دمنافع دستاره روحانیت تشیع در پیشگاه عم آوازی و عملی او با جنبش د همبا میلیونی تود های خلق حقیرانه رسته های با حست- او از سر همین حقارت تود که در پاریر در پاسخ در سیاست جمعی از هواداران سید که از او اجازت انتشار کتاب "ولایت فقیه" را طلب می کردند زبان نگوئس و امتنا بخشود. در اینجا قبل از اینکه سالوس و ریایی در کار باشد - که متناظرا با ژرف حاصلت طبقاتی انقلاب هر چه بیشتر این سالوس ریایی آخوندی به کار آمد - قانونمند بیای مبارزه و تناسب مینی قوای طبقاتی بود که مطلقر می یافت.

به سخنان و فتاوی حتمی در ماه های اقامت در پاریس نگاه کنید تا نیروی تاسیرو مدرت در کرون ساز و نایف و خلار تود مینی را در اندیشه و عمل مرجع پیری چون سینی بازبینید. او حقیرتر از آن بید که خلق فریخته را بغیر میسند. این حتمی بود که معلول سرورش انقلابی تود های خلق نده بود و عهه اعتبار و حست سید را در این میدید که حواستهای استقلال طلبانه، آزاد پدیا غنا بعد التجبیا نه تود های خلق را بر زبان و کلام سرد جارن سازد. بدلیل همین هم آری با خلق بید که حتمی بر خیری یکی از تود های ترین انقلابی جهان فرار تودید.

افیل او نیز در بر تود قانونمند یکای مبارزه طبقاتی قاب، در است مستکبری حتمی دایر بر ریایی ولایت فقیه رضفا با اعلان آزاد، تود های خلق تود است. تنها سبب در تقابل با منافع طبقات غار تر و با سد تود راجعه از اید، بجزیر با قعیب مادی نسجم یابد. حتمی از روحانیت پیروا و بسا کلان تاجران و بیوزر با ملاکین نیز بلحاظ تاریسی اجتماعی پیوند داشتند. تضاد های اقتصادی و اجتماعی این گروه اجتماعی با رژیم شاه ریه جدت نذاره بود، بحسب تضاد حاکمک آنان در پستیایی از "صحت حتمی" ریزه مساعدتهای مالی کلان به پیشرفت فعالیتها سیاسی حتمی و روحانین پیروا و بود. کلان تاجران، بیوزر با - ملاکین د مواضع محافظه کارانه فرار داشتند و س از پیروزی انقلاب در مواضع ارتجاعی فرار شرفند آنان که "گردن ارحا از چپاوی برای پیروازی" و از خردن تحرش به "حرم مقدس مالکیت" غراسان بیدند، براس آنکه حکومت خردو بیشتر بدست آنان و خرجه کمتر در حیطه نفوذ نمایندگان اقشار ملق ببقند با تمام قیارد عید ان شدند. آنها با سلاح "شرع مقدس" و "فقه سنتی" در راه بازداشتن انقلاب از پیگیری و محدود بد ساختن دستاورد های انقلاب درج با ریب منافع حیدر غرضانه شان اهتمام میوزیدند. موازین شرع و فقه اسلامی با منافع طبقاتی و مستکبری اجتماعی شاق انطباق داشت و نهبان آن بود. آنها تنها در میان روحانیت پیرو حتمی سخن گوینان و نمایندگان خود را داشتند بلکه "آیات عظام و نهاد های رعبری کننده دستاره روحانیت" تشیع پایده اید تودیزین و سیاسی آنها محسوب میشدند. در حقیقت سمندری طبقاتی آنها، محتوای قائمی حاکمیت فقها را شکل میداد و هم از انیرو پیروان ضدا امپریالیست و عدالتخواه حتمی به همان میزان که به توعم عدالت ستری فقه سنتی بیشتر آذاد، بدند تضاد عمیقتری را با این نیروهای اجتماعی و سخن گوینان و نمایندگان سیاسی آن احساس میکردند. توعم عدالت ستری فقه سنتی در میان حال پایندی برای پیروان ضدا امپریالیست و عدالتخواه حتمی در ریشبرد قاطعانه مبارزه با نمایندگان سیاسی کلان تاجران و بیوزر با - ملاکین در قدرت بود. چشم انداز پیرویشان را در کشاندن های طبقاتی که در صفوف خود در جریان بودند کیر و کورتی میساخت. زیرا شرط توانایی آنان در غلبه بر جناح راست و تحقق اهداف عدالتخواهانه، کسب خرجه قطعی ترازه اندیشه ای بود که استقرار "ولایت فقیه" را "معد ف سیاسی عاجل حیدر میداند" این یک تضاد واقعی در صفوف پیروان حتمی ریز در شخصیت د وانه شخص حتمی بشابه رعبرا انقلاب بهمن از کسو

و رهبریت‌دهیان ریطانی-تشیخ از سوی دیکرید \*

در واقعیت مشخص، حرکت خمینی و پیرویان ضد امپریالیسم و عدالت‌خواه او در راستای خواسته‌های دیکریاتیک توده‌ها در دهه‌های میانی کاستیکاران، پیشه‌بران، حاشیه‌نشینان شهرها، عدالت‌خواهان زمین و کم‌زمین باطرد کلان تا مجازان و بیوزوان، ملاکین از قدرت سیاسی و سلب مالکیت از آنان ملازمه داشت. چنین انزای منفی فقه سنتی و حاکمیت فقها و ایجاد اراده اقتدار خلق را طلب می‌کرد در حالیکه خمینی قبل از فرسیر رسالت خود را در این می‌دید که از فقه سنتی حراست کند و ولایت فقها را بنیاد نهدارد. خمینی نه می‌خواست، نه می‌توانست نافی آن و ایجاد ذریه باشد. \* خمینی در کربلا و قیام و انقلاب و قیام و قیام هر چه عمیق‌تری از آن بدست می‌آورد به پای آن خطر رسید. خمینی تنها می‌خواست، نه می‌توانست ردای رهبران رجحانیت تشیخ را از دست برباید. \* خمینی برای حفظ ردای کهن نه جانب "کوچ‌نشینان" بلکه جانب "کاخ‌نشینان" را نرفت. \* بخاطر می‌خواستند عدالت‌خواهان سه خود استغفار طلبید و در کم نیایی و سخنی با اعتراضات توده‌ها در دهه‌های میانی خلق بشا به رهبران انقلاب مردم اقبال کرد \*

سازمان‌های دیکریاتیک را که در زیر دیندند، بزرگترین آموزش آنتی‌تشیستی انقلاب به‌پسین است تا خمینی امروز نیز در رتبه ندرده است \*

پراگماتیک بنا به تعالی که تشیخ حقیقت‌نشان داد که حاکمیت خود را از طریق فرونشاندن جنبش کارگران و دهقانان و زحمتکشان برای انجام تحولات بنیادین اجتماعی - اقتصادی و تصحیف و تحویل درایشت ضد امپریالیستی و عدالت‌خواهانه پیروان خمینی راه استقرار خود را اختیار می‌کرد. \* متقابلاً متناسب با استقرار نهاد های منکی پروتکت فقیه، ما مانا - طبقاً - ارتجاعی کسری برای عقب‌راندن توده‌ها از صحنه، بیرون آوردن دست‌های انقلاب از چنگشان و مسخ و شکست انقلاب افزایش می‌یافت. \* برخلاف برداشت "ریشه‌های کجروی" پیروان ضد امپریالیست و عدالت‌خواه خمینی نیروی واقعی و پویای ولایت فقیه نبودند. \* احرار مواضع حقیقت‌داری تاریخی به قضایانده کنیم ایمان حاصل نهادند و تعارض با حاکمیت فقها بودند. \* تضاد و ستیز اکثریت مجلس اول با اکثریت فقهای شورای تدبیر که بیزه بر سر طرح و اذعان آراضی نیروی به نقطه ای و تعیین کننده رسید می‌دید این حقیقت است. \* ما علیرغم اشتباهات بزرگی که داشتیم، در آنجا که متناسب با طبقه و نیروهای اجتماعی مربوط می‌شدیم در تمام لحظات، در راه دست‌نزد و تحقیق مبارزه دارن و در نقانان و زحمتکشان کسری علیه سرمایه‌های کلان و بزرگ مالکی برای انجام تحولات بنیادین اقتصادی اجتماعی اختلاف ورزیدیم. \* در راه افشاء و ضد نیروها و ذرایعات محافظه کارانه ضد امپریالیستی، هم‌ترازیک و عدالت‌خواهانه از سوی دیکریه

دیکریاتیک و در راهی که رهبریت می‌کردیم مبارزه کردیم. \* ضد امپریالیست

د یون هیرامون حکومت تلاش کردیم. حقیقت اینست که مضمون عینی و عملی فعالیت های ما در سالهای انقلاب در این جهت تأثیر میکرد که در راه استقرار حکومت فقها مانع پدید آوریم و استقرار آنسرا به تأخیر اندازیم. بدون دلیل نیست که طبقات ارتجاعی کسور و فقههای ننگبان منافقانها پیش از دیگران نسبت به ما کینه می ورزیدند و در سرلوب خونین ما بزرگترین پیروزی خود را میدیدند. این از ماهیبه اید کولوریک و سمت گیری طبقاتی ما بمثابه گردان پیشاهنگ طبقه کارگر ایران و نیز سیاست عملی ما برمیخاستد نوشته ها و کتفه هایی سازمان هم در وقوع فاجعه تحلیم رژیم قرون وسطایی ولایت فقیه ذی سهم شناخته شده است. این توضیحا در همین حال عموما ماهیت واهالت سازمان را بمثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر ایران به زیر سوال می برند و هم انکار می کنند.

این يك تحریف ارتجاعی است که هدف و تأثیر عملی مبارزه ما در سالهای انقلاب بهمین را در راستای تحکیم رژیم ولایت فقیه توصیف می کنند. در این تحریف هم دشمنان طبقه کارگر وهم کسانی که در راه مسخ و شکست انقلاب مردم گام سپردند ذینفع اند. رهبری بورژوازی و خرد بورژوازی برای پرت میوشی خیانت پیشگی و پنهان نگذاشتن سترونی خود در تحقق اهداف انقلاب مردم از این تحریف نیرومیگیرد. در همین حال این باج کلانی است به منزه طلبی و انقلابی گری خرد بورژوازی که همواره مستعد مغالزله بسا لیبیرالیسم بورژوازی است. چنین گزینش از سرکندند در جیبش نوره ها و انقلاب مردم برای درکون ساختن انقلابی جامعه باز میماند.

تجربه تلخی که جنبش ما در سالهای ۳۶-۳۲ پشت سرگذاشت، بسی تلختر از راهمیشود. در آن سالها نیز کمونیستهای ایران که از هیچ فداکاری برای بازداشتن " نهضت ملی " از پیچیدن راه شکست در ریخ نورزید به بودند، سیاست پیشینی بورژوازی و تزلزلها و تردیدهای خرد بورژوازی محافظه کار را با مبالغه در اشتباهات خود استوار کردند. با ینگونه بود که از اشتباهات راه توشمای که مایسه قوت و عبرت نسل آینده باشد فراهم نیامد. و در عوض طبقه بورژوازی ایران تاوانست خیانت پیشگسی و سترونی خود را در تحقق اهداف جنبش خلق پرده پوشی کرد و بر طبقه کارگر و گردان پیشاهنگ آن کینه توزانترین آنها ما و لطافات را وارد آورد.

این تجربه بسی تلخ تر برای ما بود و تکرار می شود. وقتی سخن از انتقاد از سیاست سازمان در سالهای ۶۱-۵۷ در میان است نباید فراموش کنیم که نین سیاست را به مستقیم ترین وجهی بازتاب مبارزه بین طبقات مختلف اجتماعی تعریف میگرد. متاسفانه آنچهیزی که در انتقاد " ریشه های کجروی " از سیاست سازمان - سالهای ۶۱-۵۷ دیده نمی شود همین مبارزه بین طبقات اجتماعی است. در حالی که عیدترین اشتباه سیاسی ما بسه چگونگی تنظیم مسابا طبقه کارگر با متحدین خود و کیفیت بازنا مبارزه ای که در این حوزه جریان داشت مریض می شود.

استیاه سیاسی بزرگ ما در عدم کارست صحیح مند ولوری لنینی در اتحاد های طبقاتی رخ نمود. تجربه ما نیز در انقلاب بهمین خصلت آیند ساز و حیاتی مند لوری لنینی در سیاست اتحاد های طبقاتی ثبوت رساند. ما در این زمینه میبایست همواره بخاطر میداشتیم که " کمونیستها همواره کارگران را متمایز خواهند نمود، و مشروط این همبستگی را توضیح خواهند داد، همواره مجزا بودن طبقاتی پرولناریا را که فدا ممکن است در رجهبه مخالف متفقین امروزی خود قرار گیرد خاطر نشان خواهند کرد. " (۱)

ما میبایست می فهمیدیم که " امتزاج فعالیت د مکرانیک طبقه کارگر با د مکرانیزم سایر طبقات و د سجات، نیروی جنبش د مکرانیک را ضعیف میکند، مبارزه سیاسی را ضعیف میکند، مبارزه طعیت و ثبات آنرا کمتر میکند و برای صلح و مصالحه مستند تر میسازد. " (۲)

تجربه اموخت هر چه که مبارزه طبقاتی در رگستره انقلاب رفتن وحدت بیشتری پیدا میکند، بیشتر از هر زمان به مثابه سازمان سیاسی طبقه کارگر و بر این پایه چونان بیانگر پیکر خواستها و مطالبات همسه خلق زحمتکش میبایست رخ مینماید. ما به عین این، به امتزاج فعالیت د مکرانیک طبقه کارگر بسا د مکرانیزم سایر طبقات کراش یافتیم. با بزرگترین تجلی این انحراف تئوریک ساخت و پرداخت پنخ عنصر معروف " خط امام " است که در مطرح برنامه سازمان، مصوب خرد ماه ۶۱، بصورت زیر بیان شده

است :

" انقلاب ایران به رهبری قاطع امام خمینی ، که برجسته ترین شخصیت مذهبی ، سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران است ، به پیروزی دست یافته است . قاطعیت در ناپذیری کامل رژیم مغور شاهنشاهی ، سازش ناپذیری با امپریالیسم عارتکر جهانی ، بویژه امپریالیسم آمریکا ، و کوشش در سمت پایان دادن به تبیلط سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و نظامی امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بر کشور ما ، دفاع از حقوق و آزادی توده مردم زحمتکش و محروم از آزادی در برابر ستم لجام گسیخته طبقات چپا ولگر از عده ترسین وریزگی های رهبری انقلاب است ."

طرح برنامه سازمان - هر چند پوشیده و تلویحی - به رهبری خمینی در جنبه متحد خلق برای پیشبرد همه جانبه انقلاب صحه میگذاشت و تصریح داشت که :

" وسیع ترین توده های میهن ما با پذیرش خط منشی ضد امپریالیسمی و سرد می امام خمینی در انقلاب شرکت جسته اند و هم اکنون نخت همین رهبری ایثارگرا نه از انقباد فاع میکنند . رهبری جنبه متحد خلق بر عهد و نیروی است که از اعتماد وسیع ترین توده های شرکت کننده در انقلاب برخوردار است ."

توسیف سنگینی های خمینی و پیروان ضد امپریالیست و عدلخواه او به تریبی که در باب انقلد نرم ، و ظرفیتی که به خمینی در رهبری جنبه متحد خلق نسبت میداد . به لحاظ متد یسک ، سوزنکوبیسم و نشان دادن تمام عیار دلخواه بجای واقعیت بود . چنین انحرافی راه پایبندی به سیاست لنینی اتحاد های طبقاتی را مسدود میکند ، خطوط تمایز طبقه کارگر و اقتدار غیر پرولتری خلق و بسنه تبعان خط مزاصولی را که میبایست همواره و در هر مرحله از جنبش انقلابی خلق میان سیاست طبقه کارگر و سیاست اقتدار غیر پرولناریایی خلق ، با دقت ، وسواس و پیگیری تدریجی و حفظ نمود و شر میساخت . " آینده جنبش را بی دفاع " میگذاشت و به لحاظ سیاسی کرد انهای پیمانست طبقه کارگر ایران را در معرض بی اعتباری قرار میداد و ضرورت بزرگی به امر هژمونی طبقه کارگر در انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک مردم ایران وارد میآورد .

ما فرزندان زمان خود بودیم : اکثریت قاطع توده زحمتکشان کشور تحت نفوذ هژمونیک خمینی و پیروان او قرار داشتند . پایگاه اجتماعی سازمان در میان توده های خلق از جمله کارگران و دهقانان کشور فوق العاده محدود بود . طبقه کارگر در سطح نازل از سازمانیایی قرار داشت به نحوی که میتوان گفت صحنه از جنبش توده های مستقل کارگری هنوز خالی بود .

ما دارای احساسات و عقاید نیرومند مردمی بودیم . این از سرشت ایدئولوژیک و سنگینی طبقاتی ما که متوجه تامین منافع کارگران و دهقانان و زحمتکشان بود پرمیخاست . چشم ما مردم را میدید و گوش ما صدای آنها را میشنید ، برای ما هیچ چیز عزیزتر از راه یافتن به دریای خروشان توده ها نبود . ما بحق - و برآستی هم که بحق - نیرو و اعتبار خود را در هم پیوندی با توده های مردم جستجو میکردیم . این خصالت نیک انسان کمونیست بر زمینه سطح نازل تجهیزیم به آگاهی مارکسیستی - لنینیستی و فائونمندی بهای تحول انقلابی جامعه و نیز سطح نازل سازمانیایی حزبی ، ما را مستعد آن میساخت که نه در پیشاپیش توده ها که بد نیال آنان تشیده شویم . توده های دهبها میلیونی که تحت نفوذ بلامنازم ایدئولوژیک - سیاسی خمینی قرار داشتند .

تجربه به ما آموخت که باید احساس نیرومند مردمی را با آگاهی عمیق به رسالت تاریخی طبقه کارگر عجین کرد . انقلاب بهمین آموخت که تنها در چنین صورتی میتوان " با یک گام به پیش " در پیشاپیش خلق در قشر نبرد را در اهتزاز نگهداشت و او را بسوی پیروزی راهبرد .

این یک قانونندی تحول انقلابی جامعه است که در جاییکه جنبش کارگری و کمونیستی ، تاریخ خاص خود ، سازمان خاص خود و هویت مستقل خود را دارد . هر گام پیشروی انقلاب ، جز از این راه نمیتواند تیار پیدا کند که اعتبار و موقعیت گردان های پیشاهنگ طبقه کارگر ، نقش هدایت کننده آنها در حیات سیاسی جامعه و در سطح جنبش خلق رو به تحکیم گذارد .

در جامعه ای نظیر جامعه ما ، زرفرستگیری ضد امپریالیستی ، دمکراتیک و خلقی ، نزد هر



## د مکر اسی خلق و مسئله پېښ شرطها

لکه اسی عمری به وضعیت چینیستی ایران نه مایا نگرانست که چینیست ما از فدا ان برنامه های همه جانیده بتراند راغنائی عیب دار کرد از انقلاب دمکراتیک؛ و گذاران به سوسیالیسم باشد در نتیجه میرود این ناتوانا فاسی پیساختگان عیب دار کرد در ستیابی پدیده نامهای همه جانیده در چینیست ما سابه ای عود نی دارد؛ منجر به نشعناگیا در گذشته شد و امروز نیز تمامی سازمانهای مـ ل رایه تناسبی با ایران داخلی درگیر نموده است. پسران تاریخی مزبیه بود ایران در چند سال گذشته خدمت همه جانیده ای یافت و نه انصاف نهائی در آن انجامید و اگر چه سفرائس ملی شاه را از خدمت این بخران داشت ولی همچنان بخران با عصب و دافنه وسیعی حزب را فضا گرفته است. سازمان ما از سال ۶۲ و در جریان بررسی عملی خطاهای گذشته و راه جویی آینده بخران همه جانیده و نهفته زسایان دور آتشکار ساخت. در سازمان پیریکهای فدائی، نسلی (اقلیت) در عین فترت از یسسال و ما را نشعنا ب صورت گرفت و امروز دیگر معرفی جریان مشخصی با عصبیت "طلیت" مشکل است، سازمان کارگران اعد ب ایران (راه کارگر) و سازمان فدائیان خلق (پیرایان بنیاد ۱۱۶۱) نیز با پسرانهای درونی خود فوا چندان.

در چینیست که نویستی ما حزب بود ه ایران، تنها جریانی است که فصل از انقلاب به معن برنامه های نسبتا منسجم داشت، نامعتبرین برنامه حزب در قبل از انقلاب برنامه مصوب به لنه پیا نزد خود رسا ۴ سپ ۶۰ برنامه های ارائه شده ارسوی به لنه های شازنده خود همد هم حزب و همچنین عرخ برنامه سال ۶۱ سازمان متاثر از این برنامه بود و در چارچوب آن بودند. شصت برنامه هشی سیاسی سازمان ما و حزب بود ه ایران در برهه سه انقلاب نشان داد که این برنامه ه مسبقی بر واقعیت مشخص جامعه ما نبود، و عیب دار گرا بران نمیتوانستند بر اساس آن معنی پیشرو خود را در انقلاب دمکراتیک اعمال و راه را برای فرارونی به سوسیالیسم بکشاید و درستی و سبب همیتم برتری در فروردین ۶۵ آن برنامه و خص منی سیاسی سازمان را از تصرف بر است از سیاست مستعد عیب دار گرا رریابی کرد.

پسین وسیع همراه با نده برنامه گذشته، عرخ استراتژی تاکتیک سازمان برای پی ریزی برنامه آینده را ارائه کرد و در پی آن بحث حول نقش عیب دار گرا در حمایت جایگزین بیشترین شوجیه سازمان را بوجود جلب کرد. اگر چه بحث حول نقش عیب دار گرا در انقلاب دمکراتیک رسامیت برآمده از آن بدون پرداختن به پیشه های تشریحی خطاهای گذشته و بدون اظهار تکروری مسائل تشریحی چون راه رند غیر سراهی اداری، رابطه مبارزه و امپریالیستی مبارزه عیب دار، رابطه دمکراتیک سیاسی و دمکراتیک و تصادی و... شروع بحث را میانه راه و همراه با این حیرت جی است که در پیشست نش اولها و استنادات به لنه و دیگران، خود با سه حنی که به معید آن باقیم ولی به بر صورت این مسئله تا امروز حد اشرا تری سازمان را در رسمت های برنامه های بخود اختصاص داده است. و در این نوشته سعی جوا هم نر د به برخی رویای این مسئله بپردازم.

### دمکراسی خلق و اشغال دینتاتوری پرولتاریا

اساسی ترین اتحادی که رفقا به جمهوری دمکراتیک خلق پیمان حد ف استراتیک عیب دار کرد از انقلاب دمکراتیک؛ و همگانی وارد میدانند اینست که "دمکراسی خلق یکی از اشغال حانیت پروتاریاست" و بدین دلیل مبارزه در راه آزادی و مرحله دمکراتیک انقلاب چه روانه و تروتسکیستی ارزیابی میکنند.

بدون شک پاسخ به این سؤال که آیا دمکراسی توده های شکلی از دینتاتوری پروتاریاست یا خنی مثبت است، ترو سن در مورد اشغال دینتاتوری پروتاریا چنین میگوید "تاریخ سه شکل زیر برای دولت دینتاتوری پروتاریا شناخته است، نمون پاریس، شوهای روسیه و دمکراسی توده های در بعضی کشورهای آسیای و اروپای شرقی" (چگونه حزب ما مسل را در شرایط و مقام بنارسه ۴۵) نمره پر د از آن مسل بد رستی بر این عید ه اند که سه دینتاتوری پروتاریا میتواند در اشغال مشوع تری نیز استغرا ریا بد و این تسوع با پیشرفت تاریخ و کونا گونی انقلابات میتواند به وسوع بپ یونند تا اینجای مسئله نه ا بهای است و نه ایرادی از جانب کسی وارد میشود، اما آنچه اهمه قمامد عنی میشوند چون دمکراسی خلق شکلی از دینتاتوری پروتاریاست د یگر نمیتواند شکلی از دینتاتوری کارگران و دهقانان باشد و بلا م آنرا به ما به هد ف استراتیک پروتاریا در مرحله دمکراتیک انقلاب چه روی مید انند یک خصصه بحث است ضرورت میگرد. چرا؟ از رویای مختلف میتوان مسئله را مورد بررسی قرار داد.

## رابطه شکل و ماهیت

بلحاظ منطقی میدانیم‌ه‌این اشکال نیستند که ماهیت اشیا وید و ه‌ر‌ات‌حیین میکنند بلکه مضامین و محتوای درمناسبات و روابط درمقابل بهم‌پیوسته‌ت‌حیین کنند ه‌ما‌ه‌میت پ‌دیده‌ها هستند. ل‌د‌ان‌ش‌ها‌ب‌این دلیل ه‌د‌د‌یک‌تا‌ت‌وری پ‌رولناریا می‌تواند در شکل د‌م‌راسی خلقی هم‌مت‌فرگردد. د‌جم‌ه‌وری د‌م‌راتیک خلقی را بدین توجه به‌مضمون و محتوا ووعایف‌ان‌د‌د‌یک‌تا‌ت‌وری پ‌رولناریا د‌ان‌ستن و‌ا‌ن‌ر‌ا‌ت‌ما‌ا‌برای ان‌ع‌لا‌ب د‌م‌راتیک نفی کردن نادرست و غیرد‌یالکتیکی است.

د‌م‌راسی خلقی نگاه‌ه‌ما‌محتوای عیقاتی دارگران، دهقانان، افشارخرد و بیوزواری و حتی د‌رم‌واردی پ‌ا‌شرکت د‌ی‌ه‌خائی از بیوزواری و برای حل مسائل د‌م‌راتیک جامعه‌باشد شکلی از جامعیت د‌م‌راتیک دارگران و دهقانان و زمانی ه‌ایین شکل پ‌ا‌محتوای دارگران و دهقانان بی‌چیز و تهی د‌سنان شهری بروز میکند و د‌راه‌حل تضاد دار و سرمایه‌گام برمی‌د‌ازد د‌یک‌تا‌ت‌وری پ‌رولناریا است.

یلی از رفعا د‌ر‌ما‌له‌برخی نشات پ‌یرامون ان‌ع‌لا‌ب ملی - د‌م‌راتیک (د‌ریولتن شماره ۴) برای اثبات حفا‌میت "حما‌میت ان‌ع‌لا‌ب بی‌خلق" مثال بسیار زیبایی از د‌و‌ش‌کل د‌م‌راسی خلقی را ارائه‌م‌دهد. رفیین فراروشی ان‌ع‌لا‌ب خلقی د‌م‌راتیک د‌ر‌ج‌د‌س‌ل‌و‌ای را د‌ن‌ه‌ن‌ه‌ما‌ی‌رود. م‌ت‌انی‌ه‌ا‌ن‌ا‌د‌م‌سین‌های اتحاد شهری بد‌رستی آنرا ب‌عنوان یلی از اشکال د‌م‌راسی خلقی د‌ر‌مرحله د‌م‌راتیک و سوسیالیستی ان‌ع‌لا‌ب مورد بررسی قرار م‌دهد (۱) رفیین خود د‌ر بررسی نسبتاً مفصل از ر‌س‌ه‌ان‌ع‌لا‌ب نشان م‌دهد که د‌گ‌و‌ت‌ه‌زب‌گ‌و‌ن‌یست نیرگ‌وا‌صلی و تحیین نشده ه‌م‌د‌ر‌ج‌ا‌عه‌م‌د‌رفسند رت سیاسی است. ا‌و‌د‌رستی توجه م‌کند ه‌ا‌گرچه د‌ر برخی منا‌ع‌ر ما نند اسلواکی آنرا احزاب بیوزواری به‌نسبت ۶۰ - ۳۰ بر حزب کمونیست پ‌یشی می‌گیرد ولی د‌ر مجموع جامعه حزب کمونیست با ۲۸٪ ن‌ل‌ آنرا بیشترین سهم نسبت بد‌ی‌گرچ‌ریا‌نات سیاسی د‌اراست و به‌م‌ین جهت "د‌ف‌عت گ‌و‌تا‌ن‌د" به‌ن‌خ‌ست وزیر پرگزید م‌یشود. رفیین نشان م‌دهد د‌ر ر‌ش‌ت‌ش‌ر مهم اجتماع‌ی این ف‌ت‌ر ووزن حزب است که راه ان‌ع‌لا‌ب را تعیین میکند. حزب می‌خواند د‌م‌یت‌ه‌های ملی دست‌ر‌ی‌ا‌ب‌ند، احزاب بیوزواری با این‌د‌ر‌ما‌ف‌ن‌د و خودا‌ن‌ان م‌خ‌د و د‌ر د‌ن د‌م‌یت‌ه‌ها هستند ولی د‌م‌یت‌ه‌ها گ‌س‌ت‌ر‌ن‌ر م‌ی‌ا‌ید. حزب پیش‌ن‌ه‌ا‌د تجدید ن‌س‌ر‌د‌رف‌ا‌ن‌ون اص‌د‌خات ۱۹۱۹ را م‌ک‌ند و خواهان تعیین زمین‌های بی‌س‌از‌ه‌ه‌ن‌د‌ر‌م‌یشود بیوزواری مخالف است ولی سرانجام مجلس تحت فشارت‌و‌د‌های د‌ر‌ز‌و‌ی‌ه‌ ۴۷ د‌رف‌ا‌ن‌ون اص‌د‌خات ارضی تجدید ن‌س‌ر بعمل می‌آورد. د‌رسال ۴۷ پس از ح‌ش‌ک‌س‌الی حزب خواهان احد‌ما‌لیات خا‌ع‌ر از ن‌و‌ت‌م‌ن‌ان است بیوزواری مخالف م‌ک‌ند ولی سرانجام تحت فشار احزاب دست راستی مجبور به تصویب آن م‌یشوند و ا‌لا‌خ‌ر د‌رسال ۱۹۴۸ احزاب بیوزواری با ا‌د‌ام به استعفا دست به تلافی م‌ی‌ا‌وس‌ا‌ن‌ه‌برای کنارزدن گ‌و‌ت‌ر‌ا‌ف‌از‌ن‌خ‌ست وزیر م‌یزند. د‌ر م‌ا‌بل حزب رئیس جم‌ه‌وری را و امید ارد که استعفا‌ی وزیر بیوزواری از دولت ر‌ا‌ب‌د‌یرد و د‌ر نتیجه بیوزواری را خا‌ع‌ه‌ از ش‌ر‌ت د‌رف‌د‌ر‌ت محروم م‌ک‌ند. ترکیب شهری رهبری تغییر م‌ک‌ند، شکل د‌م‌راسی خلقی محتوای دیگری می‌گیرد و ان‌ع‌لا‌ب به‌ع‌ت‌را‌ز‌ا‌لا‌ت‌ز‌ه‌ان‌ف‌س‌ل‌د‌ب سوسیالیستی فرامیرود.

روند ان‌ع‌لا‌ب د‌م‌راتیک و ه‌ر‌ا‌رو‌ی آن به ان‌ع‌لا‌ب سوسیالیستی روندی ف‌ا‌ن‌و‌ن‌م‌د‌ است. حزب کمونیست ن‌م‌ی‌ت‌وان‌ست و ت‌م‌ب‌ی‌ا‌ید د‌ر م‌ن‌ا‌ن اراییل ان‌ع‌لا‌ب بیوزواری راه‌ان‌ض‌ن م‌ی‌ا‌ر‌ز‌ه‌علیه فاشیسم بیرون آ‌دهد و د‌ر م‌ظ‌ع معینی حاضرین ه‌ ع‌ط‌اری پ‌ا‌ان‌ع‌ب ب‌ر‌د، کنار م‌ک‌د. پ‌ر‌س‌ه‌ای اگرچه پ‌ر‌ش‌ع‌ش، پ‌ر‌ت‌ا‌ف‌ن ویرد‌ر د‌ن‌م بود تا ا‌ز‌ک‌س‌و‌ط‌ر‌ف‌یست بیوزواری برای ا‌د‌ام‌ه‌ا‌پ‌ا‌یان باید و‌ا‌ز‌س‌ی د‌ی‌گر بیوزواری چ‌ه‌ر‌ه‌و‌ا‌مع‌ی خود را نشان د‌هد تا حزب کمونیست بتواند ن‌و‌د‌ه‌م‌د‌م‌ر ز‌ا‌ا‌ز‌ی‌ز‌ن‌غ‌و‌د آن د‌ر‌ا‌ورد و م‌ح‌ول خود گرد آورد. ولی ا‌چ‌ه‌ه‌د‌ر‌این روند ا‌ه‌میت داشت، ا‌س‌ت‌ه‌ما‌م‌سین رهبری حزب د‌ر د‌ف‌ر‌ت و د‌ر‌ج‌ا‌عه‌و‌ا‌س‌ت‌ه‌ر‌ا‌رد م‌راسی خلقی م‌ص‌ن‌ترین تضمین روند پیشرفت ان‌ع‌لا‌ب د‌ر راست‌س‌ای سوسیالیسم است. و این آن چیز است که م‌ن‌و‌ن‌یست ه‌ما‌م‌ی‌ا‌ید آنرا ب‌خوا‌ه‌ند و برای آن ب‌ر‌ز‌م‌ند.

بررسی تاریخی مسئله نیز نشان م‌دهد؛ این درک که چون د‌م‌راسی خلقی شکلی از د‌یک‌تا‌ت‌وری پ‌رولناریاست پس با م‌ر‌ض‌م‌ین و محتوای ه‌مان د‌یک‌تا‌ت‌وری پ‌رولناریاست درخی غیرع‌لی است.

گ‌ت‌یم ه‌ا‌ن‌خ‌ون د‌یک‌تا‌ت‌وری پ‌رولناریا د‌ر سه شکل م‌ن‌ون، تضام ش‌ر‌ا‌ی و د‌م‌راسی خلقی ح‌ا‌د‌ث شده است. شکل کمون





رد بپراول انترناسیونال شونیستی در تعریف حاکمیت د مراثیک خلق چنین میگوید :

الف - حاکمیت د مراثیک خلق عبارت است از حاکمیت رخنشمان و اکثریت عظیم خلق تحت رهبری طبقه کارگر...

ب - حاکمیت خلق د و رهگذار است که باید رشد و تنامل کشر به سوسیالیسم میتواند تحکیم یابد بر سالت تاریخی خود را انجام دند .

ج - حاکمیت د مراثی خلقی د رهنگاری ود وستی با اتحاد شوروی ، کشر سوسیالیستی بنا میشود . . . .

د - حاکمیت د مراثیک خلقی متعلق به ارد و نگاه د مراثیک وهد امپ ریالیستی است . . . . که حکومت متمدن شوروی در

را بان فرار دارند . . . . (1)

مسئله روشنترا راست به احتیاج به توضیح اضافه داشته باشد . حاکمیت د مراثیک خلقی ، حاکمیت د و رهگذار

است که تنها با حرکت بی وقفه به پیش د و راه سوسیالیسم میتواند تحکیم یابد بر سالت تاریخی خویش را انجام دند .

دیمتیرف د رادامه مغرب خود اضافه میکند که " د مراثی خلقی میتواند و باید د شرایط مفروض تاریخی با موقعیت

عقنرد های د یکتازی پرولتاریا د امرنا بدی د غنا ضرر مایه د اری و سنا زمانه های اقتصاد سوسیالیستی را انجام

دند " ( ۲ ) . د ر اینجاد دیمتیرف بر روشنی د و شکل د مراثی خلقی امرود توجه فرامید دند . و سنا هر انیزه رت

دیمتیرف با د ر رفعا از " مطلق ازد یکتازی پرولتاریا " متفاوت است . او بر فاید لیل آنکه د مراثی خلقی شکلی از

د یکتازی پرولتاریاست آنرا د یکتازی پرولتاریا نمیداند بلکه د مراثی خلقی زاحاکمیت د و رهگذار " که تنها با سنا

حرکت بی وقفه به پیش د و راه سوسیالیسم تحکیم " می یابد تعریف میکند . بعد و این ظرفیت را برای د مراثی خلقی در

نسر میگردند " . " میتواند " و " باید " د در شرایط مفروض تاریخی " سنا زمانه های اقتصاد سوسیالیستی را انجام دند " در

این راستا فاکت های دیگری چهار زوای شرفی و چه آسیای جنوب شرفی میتوان ارائه دند ولی برای جلوگیری از اغاله

که د ر همین حداسند دیمتیرف بظنر مالا روشن است که نه لنین ، نه دیمتیرف و نه واقفیت های مشخص تاریخی هیچ

ددام با این فرض مویافت ندانند . و این د یکتازی پرولتاریا در سه شکل تفوی ، نظام شورائی و د مراثی خلقی

استقرار یافته است . س این اشکال با هر مضمین و محتوای طبیعی الزامات د یکتازی پرولتاریا هستند .

د ر این زمینه سنوان تجزید بی بانی می ماند و آن اینکه با توجه باینکه میندیریم د یکتازی پرولتاریا میتواند در

اشکال متنوع تری نیز استقرار پیدا دند ، ایا رفقا غیر ممکن میدانند که روزی د یکتازی پرولتاریا در اشکال دیگری فرضا

جمهوری پارلمانی د شکل حدیثی شناخته شد بهیروزوائی است استقرار پیدا دند و اگر چنین شود وین را آیا رفقا

خواست استقرار حکومت پارلمانی را هم چپ روانه و تر و سکیستی خواهند دانست ؟

## مسرحه انقلاب و قدرت حاکم

با د ر نظر استراتژی تاتیک با توجه به " سطح تکامل اجتماعی " ، " خصصت تضاد ها و آرایش نیروهای

سیاسی " ، " مرحله انقلاب راد مراثیک و نه سوسیالیستی تعیین تردیم . این ملاکها متکی به اندیشه لنینسی "

" سطح تکامل اقتصادی " ( شرایط عینی ) و " سطح آگاهی و تسنن برده های وسیع پرولتاریا " ( شرایط

دهتی که ارتباط لاینفکی به شرط عینی دارد ) (۳) است . رفقا در بحث های مربوط به مرحله انقلاب اساسا به این

ملاکها اشاره ای ندارند و توضیح نمیدهند که چگونه با تاهمین یا عدم تاهمین رهبری بی از نیروهای محرکه همسه

این عوامل تغییر میکند و با کدام معیارهای مسل تفاوت بین د و مرحله انقلاب د مراثیک و سوسیالیستی راد ر همین

یک عامل خلاصه میشوند : تاهمین یا عدم تاهمین رهبری طبقه کارگر د قدرت سیاسی ( رفیقی در بولتن شماره ۴

می نویسد : " تانابیری ( از همژوائی یا سرگردگی ) که متضمن رهبری پرولتاریا در حاکمیت سیاسی اند با مضموم

د یکتازی پرولتاریا سنخیت داشته با آن یگانه اند " . رفیق خسرو هم اگر چه در مقاله ( چند تذکر . . . ) در

بولتن شماره ۴ گامی بجلو میگذارد و می پذیرد که " در هر شرایطی . . . به محض آنکه طبقه کارگر از دیگر نیروها

دوی تر گردید حاکمیت به حاکمیت پرولتاریا " بدل نخواهد کرد . و این گام مثبتی است ولی وی در مجموع

نوشته اش همان فکر گذشته را القا میکند . . . .

۱ - متخبا آ نارد دیمتیرف صوف ۶۲۰ - ۶۲۸ تاکید از من است .

۲ - همان منبع ص ۶۲۲ تاکید از من است .

۳ - من از این بحث فد شرایط معینی در یک جامعه با سطح ساختاری معین د امیک از عوامل فوق تعیین کنند هاست میگذرم .

۴ - رفیقی خسرو در مقاله ( رفیقی خسرو در مقاله )

رفقا توجه نمیشدند که در تعیین یک مرحله نمیتوان تنها به یک عامل یعنی تأمین یا عدم تأمین رهبری طبقه کارگر در انقلاب اشتغال داد و اصولاً مرحله انقلاب چیزی نیست که ما اراد و کرایا نه آن را تعیین کنیم، مرحله انقلاب واقعیتی عینی و خارج از ذهن ماست و وضعیت قدرت برآمده از انقلاب نیز در هر مرحله خارج از اراده ما با ترکیب معینی حل تضاد مرحله‌ای معینی را نیز در دستبرد آورد. هنر که نیستیم در این نیست که بر اساس تمایل خود مرحله انقلاب را تعیین و یا قدرت برآمده از مرحله دموکراتیک انقلاب را بخواست و تمایل خود دیکتاتوری کارگران و دهقانان یا دیکتاتوری پرولتاریا بنامند. دموکراسیها باید بتوانند واقعیت مشخص جامعه سمت تغییرات و براساس آن مرحله انقلاب و نیروهای مرحله آن را بنمایانند. کسب رهبری توسط یکی از نیروهای مرحله نمیتواند مرحله انقلاب را تغییر دهد اگر چه مضعاً در چگونگی پیشرفت انقلاب و پیروزی یا شکست آن تأثیر جدی و تعیین کننده خواهد داشت. تفکری که بر این باور است که تنها با تأمین یا عدم تأمین رهبری طبقه کارگر قدرت سیاسی بدوین توجه به حاصلت تضادها و آرایش طبقاتی - مرحله انقلاب تغییر میکند، عملاً پدیدانجا کشیده میشود که پیش از انقلاب برای آن زمان مرحله دموکراتیک انقلاب جهش نکند - اگر چه در حرف مدعی تلاش برای تأمین رهبری طبقه کارگر باشد - به راست بیافتد رهبری قدرت را بر نیروهای بینابینی بخواهد و آنها را کداز کند، آن نگذرد که امروزه قاعده ما بسا اعلام "حاکمیت انقلابی خلق" بعنوان هدف استراتژیک مرحله خود عمل میکنند و در صورتیکه تحت شرایط معین اجتماعی رهبری را در قدرت سیاسی بدست آورند آنجا که فرمیشند به انقلاب سوسیالیستی دست یافته اند و میباید سوسیالیسم را مستقر کنند و در نتیجه و تعاریف مرحله‌ای و نیروهای شرکت کنند در انقلاب به چپ خواهند افتاد. تحت تأثیر همین تفکر است که پس از انقلاب نیرو در افغانستان تیره‌ای اعلام میکنند که دیکتاتوری پرولتاریا در افغانستان استقرار یافته است. تجربه افغانستان یک مورد استثنائی در تاریخ نیست. کامیج نمونه دیگریست و تردیدی نیست که در ریاضت‌های روند تاریخی انقلابات با زهمیتوان نمونه‌هایی از این دست را نشان داد. همین تفکر است که رفیق خسرو را امید دارد در رد تأمین رهبری طبقه کارگر در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دموکراتیک در مقاله "در باره استراتژی" (در ویولتن شماره ۲) بنویسد: "امروز در ایران حدود یک میلیون و سیصد هزار کارگاه، کارخانه، کارخانه، کارخانه، کارخانه وجود دارد. در اولین گام‌های انقلاب ما میبایست چه کنیم؟ چه کنیم؟ چه کنیم؟ در آن ذینفع نیست و نمایندگان واقعی منافع و نمیتوانند در پیشروی آن سهیم باشند." و با نگرانی میپرسد: "چگونه میبایست آنرا انجام دهیم؟" رفیق خسرو نگران است. فکر میکنند که با تأمین رهبری طبقه کارگر در قدرت سیاسی انقلاب سوسیالیستی آغاز میگردد و از همان فردای انقلاب هم سرمایه‌داری ملغی میشود و چوچه نمیند که حتی پس از انقلاب سوسیالیستی هم مدتی زمان لازم است تا سوسیالیسم استقرار یابد. چه رسد به اینکه انقلاب دموکراتیک باشد و آن سی میلیون و سیصد هزار نفر در انقلاب ذینفع باشند. آنها خارج از اراده ما وجود از اینکه ما در رهبری قرار میگیریم یا نه در پیشرفت این مرحله بصورتی سود خواهند برد و نلسد. نمیتوانند نمایندگان سیاسی خود را داشته باشند و ما نمیتوانیم و نه باید آنها را خود سرانه و اراد و کرایا نه خود فلانیم. ولی این تفکر در صورتیکه "ایدئال ترین حالت" خود دستیابد همان خواهد بود که تیره‌ای در افغانستان کرد و از همین امروز در قدرت است که "چگونه آنرا انجام دهیم".

این تفکر در اساس خود غیر دموکرات است و از صبه کارگران پیکیترین نیروی اجتماعی در امر دموکراسی نیز چهراهی غیر دموکراتیک، سنترالیست و انحصار طلب میسازد. این تفکر در چند دهه گذشته اگر چه همیشه احساد

(در باره استراتژی، تاکتیک در ویولتن شماره ۲) میگوید: "پیشروی پیگیر و فرجام رسیدن انقلاب دموکراتیک و گام‌گذاری در راه سوسیالیسم در گرو آن خواهد بود که در این روند منبها در گرو موفی بود نقش خود را در قدرت حاکمه تقویت کند و برتری و نفوذ خود را تأمین و تحمیل نماید و حاکمیت کارگران و دهقانان به یکی از اشکال حاکمیت پرولتاریا ارتقا یابد." در ویولتن شماره ۲ آن را در قیتمیشند و میگوید: "پیشروی انقلاب در گرو آنست که طبقه کارگر موفی گردد و ونش رهبری کنند و خود و طبقه‌ها نقش مهم خود در قدرت سیاسی را ارتقا بخشد و در مرحله‌هایی این نقشه استقرار حاکمیت پرولتاریا ارتقا یابد." اظهار نظر رفیق خسرو در زیر نویس ویولتن شماره ۴ با حسن نظر میسریم و امیدواریم رفیق بتوانند برتناقیات و ابهاماتی که در ذهن دارد غلبه کنند.

افتار و صعوبات ملی - د موزراتیک راد ر حرف تبلیغ نمود و ولی در عمل با برخورد دستار بستنی و با چهره ساری و از گونه  
 ارضیه دارگرد اربرد میزاسی راه حرکتی اتحادی را سد کرده است؛ برای آنکه بدانیم چرا حزب نوده ایران همسالیان  
 دراز است شعرا چیهبه متحد خلق را مخرج میشند، در عمل موهی شده است حتی گامی در این جهت برد آورده  
 تنها کافی نیست به تبلیغات دشمن یا سرکشی قدرتهای حاکم فکرنیم، مبیاید به این نکته اساسی نیز فکرت کرده اند  
 تفرقه چایدهای رامیان افسار و طبقات متحد عصبه دارگرد در مخرجند موزراتیک انقلاب برده است و در صورت بسب  
 رهبری قدرت برآمده از انقلاب د موزراتیک چه کسی را برای متحدین خود در نظر داشته است و فتنه حزب نوده  
 ایران - و برخی ارتقایی ما - اعلام میکنند در صورت تامین رهبری عصبه دارگرد قدرت سیاسی در مرحله  
 د موزراتیک، حاکمیت پروتاریا مستقر و انقلاب به مرحله سوسیالیستی گذر میکند و از سوی دیگر مینویسند که  
 در مرحله انقلاب د موزراتیک در راه تامین رهبری عصبه دارگرد مبارزه میکنند نیروهای چیهبه متحد خلق به چه دلیل  
 با این تفرقه توافق برسد، برای اینکه انقلاب سوسیالیستی بشند و در "اولین گام انقلاب" خود را از دست نیندازند  
 محرم نمایند

پیش شرط ها و امر عیسری

رفعا مطرح میکنند که صرح تامین رهبری عصبه دارگرد قدرت سیاسی برآمده از انقلاب د موزراتیک خلق یک پیش  
 شرط است و این اوله با خلصت د موزراتیک انقلاب بعد یگر نیروهای محرکه انقلاب نیز حی رهبری را دارند مخایر  
 است، و انبیا این پیش شرط برای آفرینا تیوجا نشین به پیش شرط چیهبه سخت رهبری عصبه دارگرد مخرج کرد که  
 مخایر با خلصت د موزراتیک مخرج چیهبه ایست و اد اصرح آن از این مخرج روانه است. این احاطا مامورد بررسی قرار  
 میدهنیم تا نادرستی آن هاروشن شود:

اولا هیچکس نمیتواند مدعی نماند که وی و پیشا عتکی عصبه دارگرد شد و در انقلاب د موزراتیک بطور غیر مشروط  
 شرکت کند. این شرط فراتر از رهبری قدرت سیاسی فرارگفتن است؛ زیرا رفعا نیز می پذیرد انقلاب د موزراتیک  
 و سرسیالیستی د و فزازیک پرورسه واحد ندومی پذیرد که عصبه دارگرد انقلاب د موزراتیک شرکت میکند تا راه را  
 برای انقلاب سوسیالیستی بگشاید و می پذیرد که پروتاریا را می راد ر پیش دارد که به مراتب از انقلاب د موزراتیک  
 فراتر میرود. هدفی که د یگر در آن بخشی از نیروهای محرکه و شرکت کنند در انقلاب د موزراتیک  
 شرکت ندارند. تا نیا طبقه منعی رفعا مگر خود "حاکمیت انقلابی خلق" و فتنه چیهبه ای وسیعتر از نیروهای  
 محرکه صرح میشود خود یک پیش شرط نیست. صرح استراتژی تائیک "شرط ضروری برای انقلاب را استقرار  
 حاکمیت انقلابی خلق" میدانند که فعلا آنرا قبول دارند و از آن دفاع میکنند و بنا بر حاکمیت نیروهای محرکه  
 انقلاب، دیکتاتوری دارگران و ده هانان است، اما عرح اضافه میکنند که در "شرایط کنونی که سرنگونی رژیم جمهوری  
 اسلامی آماج مقدمات پیش است تامین اتحاد گسترده ای از نیروهای انقلابی د موزراتیک و متری کشورهای  
 خواهان صلح، د موزراسی و سرنگونی رژیم هستند ضرورت عاجل دارد" (تائید ازمن است. ۰) و اضافه میکنند  
 "مبارزه در راه تامین اتحاد همه نیروهای متری د موزراتیک و انقلابی در یک چیهبه واحد از عده ترین و ضایع  
 استراتژیک سازمان در مرحله کنونی و منظر سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حاکمیت انقلابی خلق است"  
 علما را تکلیف نیروهای محرکه را بعه آنها با حاکمیت انقلابی خلق به معنای آفرینا تیور رژیم جمهوری اسلامی و روشن  
 است، اما تکلیف و رابطه د یگر نیروهای شرکت کننده (لا یه های پائینی، بوزوانی) در چیهبه واحد با حاکمیت  
 انقلابی خلق چیست؟

در صورت تشکیل این "چیهبه واحد" و سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی به رهبری همین چیهبه ها نمایندگان نیروهای  
 متری هم در آن شرکت دارند، رابطه این چیهبه با حاکمیت انقلابی خلق که حاکمیت جانشین است چه خواهد  
 بود؟ بر اساس حد مخرج استراتژی تائیک نیروهای غیر از نیروهای محرکه حاکمیت جایگزین شرکت نخواهد  
 داشت. آیا این یک پیش شرط نیست؟ شاید رفعا میگویند که این نیروها نمیتوانند در قدرت حاکمیت دینا توری  
 دارگران و ده هانان هم شرکت کنند ولی نمیتوانند رهبری قدرت سیاسی را داشته باشند. اگر چنین است  
 آیا رفعا چیهبه با پیش شرط عدم رهبری آن نیروتشدن خواهند داد؟ یا این تناقض خواهد شد کرد؟  
 تا اینجا روشن است که رفعا بنا بر برای جناح راست جنبش د موزراتیک (افتار متری بوزوانی) این پیش  
 شرط را هاندند که در "حاکمیت انقلابی خلق" شرکت کنند، اگر چه در شرکت در "چیهبه واحد" برای سرنگونی  
 رژیم جمهوری اسلامی را دارند و نیز روشن شده است که در نظر آنان، در صورت تامین رهبری عصبه دارگرد "حاکمیت

انقلابی خلقی "دیگرایین حاکمیت، نه حاکمیت د مدراتیک نه حاکمیتی با ماهیت سوسیالیستی است. بنا براین برای جناح چپ جنبش (طبقه دارگر) نیز این پیش شرط را فائل می شوند کدر "حاکمیت انقلابی خلق" رهبری را نداشته باشد، اگر چه حق شرکت در حاکمیت را دارد. بدین ترتیب تحت شعار رعایت د مدراتی و ساز گذاشتن امر رهبری د قدرت سیاسی از دست رهبری را می بندند و فقط برای یه میانی جامعه همراه با زمیندارند حال رسیدنی است نظری همراه از نیدسیرای اثناسیورژوازی شرکت کنند در "جبهه واحد" و از سوی دیکسیر برای عیبهارگری بد د تفکر د امیفات و افشار است؟

از زاویه دیگر به مسئله پیش شرط بپردازیم. و عا مطرح میزند در صورتیکه ما همد فاستراتیک خود را تا میس رهبری عیبهارکردن انقلاب د مدراتیک و استقرار جمهوری د مدراتیک خلق تعیین کنیم این امر الزاماً به پیش شرط پذیرش رهبری عیبهارکردن رجهه از سوی دیگر رهبرای شرکت کنند در آن منجر خواهد شد. این دردی غیر واقعی از روند اتحاد هاست. اولاً این درک اتحاد های عیفات را متاثر از اراده افراد و احزاب و حاصل ساخت و یا خست دریا لایداند\* و حاکمین این قدر نمی توانند درک کنند که اتحاد های عیفاتی برپا میساف معسرت سجات د مرخصیه امراسل معینی از تاریخ شکل میگیرد. ثانیا گسسته عیبهار از صید باید شرط تاریخی در انقلاب د مدراتیک شرکت میزند و هیچ یک از احزاب د نوبست پیرومد از زمان نشین تا امروز نه تنها این شرط را کشفان نکرده اند بلکه تنها آنها نی موفی بود نه ده میافیه آن و قادر نیستند بهد بودمانی این مانع آن نند که آنها د مرحله د مدراتیک انقلاب در گستره ترین افشاها و اتحاد های تاتیک و استراتیجی یاد یگر رهبرای سیاسی شرکت کنند تا لانا رفقا توجه نمی کنند که هر سال زمان سیاسی جدی که خود را نامیده عیبهار فشاری از جامعه بداند، نمی تواند در مبارزه شرکت کند بی برای تأمین رهبری خود در انقلاب و قدرت سیاسی برآمد از آن مبارزه نند و ما نیز در عیبهار استراتیجی شاتیک بد رستی تادید کرده ایم نه "با تمام هواد راه تأمین رهبری طبقه دارگر در انقلاب مبارزه می کنیم". آیا امروز رصحنه صخره جنبش انقلابی کشورمان می توانیم متحدی انتخاب کنیم برای تأمین رهبری خود در قدرت مبارزه نند و آنرا هاد ف خود قرار ده ما شد. سازمان مجامع بین رادرفر بگیریم که با برخوردی نه است انحصار - علیا نه شعارایران رجوی - رجوی ایران رادرفر خود قرار ده است وجد از این عیبهار بدین این شعارای پس بگیرند یا نه شعارای تأمین رهبری خود در قدرت و استقرار جمهوری د مدراتیک اسلا می "مبارزه خواهند کرد آیا می توان در این دوره برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلا می با ما همدین وارد انقلاب و اتحاد نشد یا آنرا مکل به پس گرفتن این شعار کرد روشن است ه ما می توانیم باید برخورد های غیر د مدراتیک و انحصار علیا نه آنها را اقتضا کنیم. ما می توانیم باید ماهیت اهداف و مستکبری عیفاتی ما همدین را برای تید عیهای میلیونی میسردم توضیح دهیم. ما می باید از اسل تراژی و روانانه ای برخورد ارشوپد یثار دیگر خطای فاجعه بارگ شته را تترار کنیم و نامل تبلیغ و تحمیل پایه های حکومت خنیش یا حمیدی های دیگری نشوم. ولی بهر صورت همه قبول داریم که می باید برای سرنگونی رژیم خمینی از اتحاد گسترده ترین عیفات نیروهای انقلابی، د مدراتیک یعنی بهر بگیریم و اگر این فرد رست باشد که خواست تأمین رهبری ما در قدرت برآمد از انقلاب به پیش شرط تأمین رهبری ما در رجهه منجر می شود آیا این فترای د دیگر شرکت کنند دکان در رجهه نیز رست است یا نه و اگر رست باشد آیا اصولاً می توان به جبهه های دست یافت؟

بررسی مسئله از زاویه دیگر نیز می تواند مطرح شود. براین امر تأکید می شود که "انقلاب د مدراتیک تنها د صورتی می تواند به پیروی نهایی خود دست یابد که طبقه دارگر سرکردگی را در دست داشته باشد. اگر این حکم درست باشد که هست. این سوال مطرح خواهد شد که آیا چگونه ممکن است در صورتیکه انقلاب تحت رهبری عیبه دارگرنیاسد. نتواند به پیروزی نهایی دست پیدا کند اما وقتی صحبت از مسئله قدرت به تعبیر لنین اصلی ترین مسئله انقلاب است بهمان می آید رفق بگونه ای دیگر فکر می کنند ثالثاً آیا این خود یک پیش شرط نیست که یگویم اگر یکی از نیروهای محرکه رهبری انقلاب را نداشته باشد انقلاب به پیروزی نهایی دست پیدا نخواهد کرد. آیا این مغایر با خصلت د مدراتیک انقلاب نیست؟

\* نظر رفق چیست؟ این مبارزه با تمام قوا برای تأمین د ماهد فاست. تأمین رهبری طبقه دارگر در قدرت سیاسی و استقرار

\* صفحه بعد

تکروی استمرار مدراسی خلق را عماره‌ها محدود کردن هر چه بیشتر اتحاد‌های طبقاتی و تنگ کردن دامنه متحدین ضیق‌دارگرد انقلاب در مثراتیک میفهمد. این تفکر چپ‌روانه در مقابل با تفکر راست که ضمن پذیرش گسترده‌ترین ائتلافها و اتحادها رهبری طبقه‌دارگرا نیز به‌لایه‌های میانی وامیگردد، شکل گرفته‌شده‌شده‌شده همان تفکر راست است. سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و دستیابی به هدف فاستراتژیک طبقه‌دارگرد در مرحله مثراتیک انقلاب و استقرار مدراسی خلق در صورتی میسر خواهد بود که "حد اعلا ی نیروی کار و زهره‌شاد فی میان دشمنان هر اندازه هم کوچک باشد ۰۰۰ و زهره‌مانند از همه کوچک باشد برای بدست آوردن متحدان خود ای حسی متحد موقت، مردد، ناپایدار، مشکوک و مشروط حتما و نهایت دقت، مواظبت، احتیاط و مهارت استفاده شمسود" میاید این حکم همیشه جاویدان را بیا موزیم و توانیم از درون وسیع‌ترین اتحادها و ائتلافها یکد ریم و از گسترده‌ترین جبهه‌ها پی‌بریم.

خوشبختانه امروز جنبش کمونیستی ایران از گزینجات مختلف با قیامند از اقلیت بگذریم دیگران تعریبا همه اتحاد‌های گسترده‌تری‌های اعلا یی مثری برای سرنگونی رژیم جمهوری را میبندند. حتی "راه‌ارگر" نیز وقتیه پای بر زمین میگذارد اتحاد و وسیع را میبندد. و امروز بحث‌ها بیشتر از آنکه حول پذیرش اصل تشکیل جبهه‌ها باشد حول برنامه‌جبهه، نقش طبقه‌دارگرو نسبتا ت آن با سایر نیروهای جبهه‌هاست. راه‌ارگر از آنجمله‌هاست که هنوز در تعیین مرحله انقلاب در جارتا قضا و اشتراک فرستاد، هم در تعیین نیروهای شرکت کنند و هم وظایف آن در چارهمسین تناقض‌ناظر می‌شود. راه‌ارگر از مسوئی مرحله انقلاب را در مثراتیک، ضد امپریالیستی و ضد سرمایه‌داری ارزیابی می‌کند و از سوی دیگر این سؤال را مطرح می‌کند که "۰۰۰ پس چگونه است که هنوز انقلاب ایران محکوم است در مرحله مثراتیک بماند" (راه‌ارگر ۲۸) و این در حالی است که راه‌ارگر در طبقه‌های مصوب نیست در وهله‌ای هم‌تسه مثری خود دردی ۱۶۵۰ مینویسد "حسین گام انقلاب به‌خود می‌جنگانی داشته‌والین هدفش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است نه اعمالیات حداقل از برنامه‌خود که هیچ عنصر سوسیالیستی در آن وجود ندارد و تماما در چارچوب پیروزی مثراتیک است بعنوان پل تفرد یک جبهه‌دارگرو مثراتیک و ضد امپریالیستی پیشنهاد می‌کنیم" (راه‌ارگر ۳۵ تأیید ابرین است) بدین ترتیب راه‌ارگر از انقلابی با مثراتیک بی‌تصاقلی تماماد در چارچوب و پیروزی مثراتیک و بدون هیچ عنصر سوسیالیستی تا انقلاب سوسیالیستی نوسان می‌کند و عیبا در تعیین نیروهای شرکت‌کننده در انقلاب و متحدین طبقه‌دارگرو نیز در چارهمسین تناقض می‌کند. راه‌ارگر ضمن آنکه برای "تحقق صحنی خواستهای برنامه‌حداقل خود، ارتصرف قدرت دولتی توسط جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه‌دارگرو و تهدید ستان سه‌رو و ستان" (راه‌ارگر شماره ۲۸) صحبت می‌کند میبندد که "پرولتاریای انقلابی تنها در مبارزه برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و دست یافتن به مدراسی سیاسی میتواند با مدراسی پیروزی‌داری وحدت اراده‌ها باشد و از اینرو تا مثراتیک جبهه واحد اتحادی موقت و مشروط با مدثراتهای پیروزی‌داری ۰۰۰ بدین ترتیب راه‌ارگر اگر چه با سردرگمی ولی به‌صورت جبهه‌وسیع را میبندد. ناگفته‌نگذارد که راه‌ارگر در تناقضات اساسی برنامه‌های زاهد رازی در پیوند ارد و دیگرانها و انحرافات راست و چپ" را پیش‌فلا مضمون و قابل پیش‌بینی است.

سازمان فدائیان خلق (پیروان بیانیه ۱۶ آذر) گام‌های مثبتی در تصحیح مواضع ردك خود از اتحاد‌های طبقاتی و سیاسی، امرتشکیل جبهه و نقش طبقه‌دارگرو داشته‌و اعلام می‌کند که "این بحث خام‌نیروئی قیام از وارد شدن به میدان عمل و مثراتیک‌ها، پذیرش رهبری خود شرپیش شرط هداری و ائتلاف با دیگر یکرها فراردهد، مدتهاست که در ایران رنگ باخته‌و مظهر آشکار و صریح مورد دفاع قرار نمیگردد" (فدائی شماره ۲۸) رد رگزار سیاسی

مدراسی خلقی؟ انجام انقلاب سوسیالیستی در مرحله مثراتیک انقلاب یا به‌قول لنین "بمنظور آنکه نیلا فاصله‌پس از پیروزی (یا شاید درست‌تر است نه پیروزی؟) از این رهبری صرف نظر کنند، یعنی بمانند آنکه رهبرهای پیروزی استفاده کنند و تمام نمره‌های آن را با ملاء به پیروزی واگذار نمایند" (د و تاندیکس ص ۸۰ تا کلمات از لنین)

عده‌فم معلقانترنگ کردن نقش‌عامل ذهن در اتحادها نیست ولی آنچه‌عامل اصلی و تعیین‌کننده است شرایط عینی و مادی مناسبات طبقات است

پلنوم عفت کمیت مرکزی آن آمده است "در راه مبارزه برای تحقق این هدف استراتژیک و همچنین پاسخگویی به نیازهای عملی مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی تشکیل جبهه‌های وسیع از نیروهای انقلابی و ترفیخواه امری ممکن و معیاد است. . ."

حزب توده ایران تا امروز اگر چه در حرف بر این تکیه می‌کنند که "۱۰۰۰ تنها سرردگی طبقه کارگر است که پیگیری انقلاب و تضمین خصلت خلقی و شرایط اعتلا آراپسوی سوسیالیسم تامین خواهد کرد لذا حزب ما وظیفه خود میداند که با نطم و واد راه تامین سرردگی طبقه کارگر در انقلاب ملی و دیمتراتیکی ایران مبارزه کند" (برنامه حزب توده ایران) اما از آنجا که از سوسیالیسم حزب توده ایران سرردگی را امری صرفا معنوی و در پارچوب نفوذ سیاسی می‌فهمد و از سوسیالیسم دیگر تامین رهبری در قدرت سیاسی برآمده از انقلاب دیمتراتیکی را دارای جنبه روانه آریایی کرد و در صورت تامین آن انقلاب را سوسیالیستی میداند، بنابراین، این حرف در حد تعارف و رفع تکلیف باقی می‌ماند و آنچه عی سالیان دراز پیش برده و امروز هم پیمان باورد از اینست که در انقلاب دیمتراتیکی جبهه متحد خلقی متشکل از طبقه کارگر تا کربان برتری متوسط برعبری نیروهای غیربرولتری و طبقات دیمتراتیکی انقلاب را پیش برده و مستگیری سوسیالیسم می نماید. و لذا فقط امر گذار به سوسیالیسم و استقرار دیمتاتوری پرولتاریا را بعهده پیشاهنگ طبقه کارگر می‌گذارد ناگفته نگذاریم که این پذیرش هم با این امید همراه است که دیمتراتیکی انقلابی در عرض ششونوی طرفیت آزادارند که به پیشاهنگ طبقه کارگر فرا برونند. لذا وقتی صحبت از گذر به سوسیالیسم و رهبری طبقه کارگر میشود به آن معنا نیست که ضرورتا حزب پیشاهنگ طبقه کارگر می‌باید امری سازمانگرا و مشخص را به انجام برساند بلکه میتواند با این اعتبار باشد که نفوذ محتوی طبقه کارگر میتواند دیمتراتیکی انقلابی را به طرز بالاسر یعنی پیشاهنگی طبقه کارگر فرا برونند.

هم تجربه مشخص روند های انقلابی در جامعه ما و هم تجارب جنبش های انقلابی در دیگر کشورها نشان میدهد که نه با اقتضای نظری سازمانها نشی چون راه کارگر، نه با پذیرش رهبری جریانات دیگر که با امید بستن به فرا روی دیمتراتیکی انقلابی به پیشاهنگی طبقه کارگر در کشوری که سرمایه داری مناسبات سلط و تضاد کاروسرمایه تضاد اصلی است و جنبش کمونیستی آن بیش از ۷۰ سال تأداد، نمیتوان روند بخرنج و پیچیده پیشرفتو تکامل انقلاب دیمتراتیکی و فراروی آن به انقلاب سوسیالیستی راه سرانجام رساند. پیروزی قطعی انقلاب دیمتراتیکی ایران درگرو آنست که رهبری پرولتاریا در انقلاب دیمتراتیکی تامین و پیشاهنگ طبقه کارگر در اس قدرت سیاسی فراریگیرد و دیمتراتیکی توده های بمتابه دیمتراتیکی واقعی خود مردم و مضمغن ترین راه برای گذار به سوسیالیسم مستترگردد.

گام اول برای دستیابی به دیمتراتیکی توده ای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی است که در راستای آن می‌باید برای اتحاد وسیع ترین اعمار و طبقات انقلابی، دیمتراتیکی و ترفیخواه که خواهان سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی هستند، مبارزه کرد. تشکیل جبهه ای از همه این نیروها برای ایجاد آلترناتیو توانمند امری ضروریست. بر اساس خصلت دیمتراتیکی جبهه هر یک از نیروهای شرکت کننده در آن میتوانند رهبری خود را در جبهه در انقلاب و در قدرت سیاسی بخواهند و در راه تامین آن تلاش کنند. اینکه هدف استراتژیک طبقه کارگر در این مرحله دیمتراتیکی خلقی است و این حاکمیت را تنها قدرتی می‌شناسد که میتواند پیروزی انقلاب دیمتراتیکی را قطععی و گذار آن به سوسیالیسم را پیگیرانه دنبال کند، هنوز تمام مسئله نیست. گفتیم که خصلت دیمتراتیکی جبهه محکم میکند که دیگر نیروهای شرکت کننده در آن نیز رهبری خود را در قدرت بخواهند و در آن راه مبارزه کنند. اگر بپذیریم که نمیتوان در سلب حاکمیت جمهوری اسلامی به اینجابلانم آن فکر نکرد، آنگاه از سه حالت خارج نخواهد بود یا باید در هر شرایط فقط استقرار جمهوری دیمتراتیکی خلقی پیش شرط تشکیل جبهه قرار داده که در آن صورت طبیعتا می‌باید جبهه نیز با پیش شرط رهبری طبقه کارگر تشکیل شود که امری جنب روانه است یا باید رهبری دیگر نیروها را در قدرت سیاسی پذیرفت که راست روانه است و یا باید برسر دولتی موقت توافق کرد. کسه طبقه کارگر اجرای برنامه حداقل خود را از آن طلب میکند و می‌باید دیمتراتیکی در جامعه مستقر و آزادی کامل فعالیت سیاسی کمونیست را برای سازماندهی مستقل طبقه کارگر و همه نیروهای انقلابی تامین و تضمین کند و در حداقل مدت ممکن مجلس موسسان را تشکیل و قانون اساسی را تصویب و قدرت جایگزین که از نظر طبقه کارگر می‌باید جمهوری دیمتراتیکی خلقی باشد را مستقر سازد.

روشن است که سرانجام هر مبارزه طبقاتی و بطریق اولی انقلاب و قدرت برآمده از آن راتنها نیرو حل میکند و بسته به اینکه طبقه دارگرو پیشاهنگ آن تا چه اندازه بتوانند نقش تاریخی خود را متحقق کند ، بهمان نسبت در سرنوشت انقلاب متفاوت خواهد بود . تدراین نگسته ضروریست که اینجا بحث برسر پیروزی صطعی انقلاب مثرات تیک و فراروئی آن به انقلاب سوسیالیستی مطرح است . حال احتمال دستیابی به آن در فردای انقلاب تا چه درجه ایست مسئله جداگانه ایست دراین مورد " ما بهیچوجه طرفدار خوشبینی غیر عطلائی نیستیم ، ما بهیچوجه دشواری عظیم این وظیفه را فراموش نمی کنیم ، ولی وقتی بیماری می پردازیم باید خیاهان پیروزی باشیم و بتوانیم راه واقعی و اصولی آنرا نشان بدهیم " ( دوتاکتیک ص ۵۵ ) لنین این حرف را وقتی میگوید که در ادامه آن توضیح میدهد " راست است که نفوذ ما یعنی نفوذ سوسیال دیمکراسی در توده پرولتاریا هنوز خیلی خیلی کم است ، اعمال نفوذ انقلابی در توده دهقانان بدلسی ناچیز است ، پراندگی ، بی فرهنگی و جهل پرولتاریا و بلاخص دهقانان هنوز بی اندازه عظیم است . " ( همانجا تأکید از من است )

اری صحبت برسر پیروزی یک مرحله انقلاب و راه واقعی و اصولی آنست . اینکه در عمل چه اتفاقاتی خواهد افتاد و قدرت جایگزین رژیم ولایت فقیه تحت رهبری چه نیروهای اجتماعی خواهد بود را نمیتواند از امروز پیامبر ما بانه پیشگویی کرد . اما اینکه عصب دارگری قدرت که رهبری آنرا خود برعهده نداشته باشد چه خواهد کرد . اعمال مشار از پائین در صورت وظیفه ماست و بر اساس اینکه قدرت حاکمه تا چه حد برنامه حداقل طبقه کارگر را به اجرا بگذارد و تا چه حد در اجرای دمکراسی و واگذاری قدرت به مردم متعهد باشد و تا چه اندازه آزادی پیشاهنگ طبقه کارگر در سازماندهی مستقل طبقه دارگر رعایت کند ، طبقه دارگر تائیدهای خود را نسبت به آن صراحتی میکنند .

### فردوس

عضو مشاور هیات سیاسی کمیته مرکزی سازمان

دی ماه ۱۳۶۶



## بها موزیم و بهیشتن بهیشتن

سخنی پیرامون مقاله "بنیادهای برشامه ما-2" مقدرج در بولتن کنگره شماره ۵

تقدیر سازمان چغین نوده است که در فواصل به لحاظ تاریخی کوتاه، تحولات نسبتاً عمیقی را پذیرا شود. این امر روح تازه‌جویی و شوخوامی را که از آغاز پیدایش آرمان کمونیسم از مختصات کمونیست‌ها بوده و هست، در سازمان جوان ما تقویت کرده است. اما به موازات آن خصلت دیگری را نیز در ما پرورش داده است که هیچ قرابتی با کمونیسم و کمونیست‌ها ندارد و آن هم شناؤدگی و دستپاچگی است. و متأسفانه این خصلت هه تنها در کار عملی و اجرایی مان، بلکه این طور که برمی آید در اندیشه و تفکر مان فیژ رسوخ کرده است.

شناؤدگی و دستپاچگی ما حاصل‌خیزترین خاک برای بر خورد یک جاشبه، سطحی و مقلبی است. چرا که امکان دیدن همه جوانب و فرصت سفیددن و تعقیب نمی دهد و لاجرم شرایط لازم برای اتخاذ موضعه صحیح را فراهم نمی آورد.

جمله زیبا و بنیاز عمیقی است که "باید قلبی گرم و مغزی سرد داشت". و در مغز ما مغوؤتیب "انقلاب در انقلاب" رژی دبره خهک نشده، شیاز به "انقلاب در انقلاب" دیگری شعله می کشد. به راستی که مصون نگاهداشتن مغز از گرمای قلب نه کار یک شبه و یک ساله، که حاصل تکاملی است. لولائی و البته پیر درد.

به نظر من ر. امیر خوب می کند که برداشت‌های خود را نوساؤی و تفکر نویین بیان می کند. نقل قول‌هایی هم که از هم‌رمان و صاحب‌نظران نوساؤی در مقاله می آید اگر چه برخی چند ان به‌جانیستند، اما به هر حال به‌خوافنده کمک می‌کنند که بیشتر با موضوع آشنا شود. در مورد گذشته جنبش کمونیستی بین‌المللی و نقش و سهم احزاب مختلف و بنیازی مطالب متخوع دیگر هم، اگر نظری وجود دارد خوبست که گفته شود. هر اسی نیست. باید امیدوار بود که سازمان خواهد توانست اؤنکات مثبت در ایده‌های هر رفیق در هر ژومینه‌ای که باشد بهره بگیرد و آن را در خدمت تقویت و تحکیم خود در آورد. این همه در چارچوب بولتن موجود هه تنها بی ضرر، که مفید شناخته می‌شود.

اما درد جای دیگری است.

رفیق نویسنده با ابراز برداشت‌های خود از نوساؤی و تفکر نویین که برای اولین بار است که در بولتن به آن پرداخته می‌شود، اؤقدم اولی به‌جای فرام آوردن خوراک فکری در جیت پربارتر کردن اندیشه رفقای ساؤمان، برآشفته شمیر از غلاف بیرون می‌کشد و خیل عقیم "دکامتیبست‌های ماجراجو و فرصت‌طلب" را که دم گرم اندیشه‌های نویین بر آهن سردشان اثر نمی‌کند، دشتام می‌دهد. در حالی که چغین بر خوردی به‌سخنی پتراخذ لاقبل با اعتقاد به بالقدگی و قدرت مغوؤ ایده‌های نویین که در مقاله نیسؤ بر آن تاکید شده است. ساؤکار باشد.

هر "هل من مهارؤ" گفتنی اثرژی می‌ؤاید و حرکت ایجاد می‌کند. و در این عرصه نیؤ امیدوارم این مهارؤطلبی سبب خیر شود و حاصلی برای ساؤمان بهار آورد. اما افسوس که اگر این‌گونه آغاز کنیم. اثرژی و حرکت ایجاد شده در ساؤمان برای درک، هضم و کاربست ایده‌های نویین امکان آن را نمی‌یابد که در بستر کاوش جمعی و حقیقت‌جویی همفکران جاری شود.

در زیانبار بودن عمومی چغین فضایی در بحث و گفتگو تردید نیست. اما ضرورت تکیه بیشتر بر این امر درمباحثه کفوشی اؤآجاست که بحث پیرامون ایده‌های تفکر نویین و نوساؤی اؤویژی خاص هم بر خوردار است و آن نیؤ نویودن آشاست.

بر خورد قیر دیالکتیکی پیوؤدی میان "فو" و "کهفه" قابل نیست و رشته‌های پیوؤده هر عنصر نورا با تاریخ پیشین خود نمی‌پیوؤد. این بر خورد پدیده نورا چیؤی اؤآسمان افتاده و حقیقت تاؤه را فاشی از

کشف و شهود می‌داند. لذا چه برای قبولی و چه برای اثبات قیودن آن نباید به استدلال سعی بیهوده کافی است با گذشته متفاوت باشد. هر چه هم متفاوت باشد. هر چه هم متفاوت تر، به مثابه نویدبرفتنی تر، و اگر درست نقطه مقابل آن باشد که دیگر ردخور ندارد و از "نوتر" است.

واقعیت آن است که هنوز چنین فکری سایه بر ذهن ما می‌اندازد و این سایه سنگین تر و سنگین تر هم خواهد شد، هر آینه فضا، فضای ریودن فرآوری باشد. حساسیت خاص چگونگی ورود ما به بحث پیرامون نوسازی و تفکر نوین و به خصوص کاربست آن در مسایل جنبش انقلابی میهنان، از همین جاست. برستی که هیچ کاری، آسان تر از خط‌بطلان کشیدن بر همه آنچه که سیر شده و جاری است، نیست. همیشه می‌توان به جای نقد واقعیت مثبت به امکانات واقعی، واقعیت و امکانات واقعی را در قبال تصورات "نو" اما خیالی و خودساخته ای نقد کرد که همه "برق و جلیشان" ناشی از "ناآلودگی" به واقعیت های واقعی است. این قبیل ایده های "نو" و این قبیل "شویرداوان" می‌توانند به شارفر او ان پدید آورند و در کوتاه مدت هم "بدرخشند" اما کراهی او مشکلات بازنکرده که بر آن خواهند افزود.

اما دیدن واقعیت های بفرنج و درهم تنیدن جهان امروز همان طور که هست و نه آن طور که دلخواهان است یعنی در یک کلام برخورد ماتریالیستی با واقعیت امروزین جهان متضمن دانستن و آموختن بسیاری چیزها و مهمتر از همه کاوش جمعی در مجموعه بفرنج عناصر و عوامل است. و فیروز مستلزم مهارت با گرایشات و تمایلاتی است که به هر نحو بر روند شناخت و تعمیق شناخت سایه می‌افکند و حتی می‌تواند تحت تاثیر برخی ملاحظاتی لحظه ای ماباره روزمره، این شناخت را به بیراه ببرد.

تک تک ما اعضای سازمان نه تنها موقف هستیم که اندیشه و تفکر خود را برای کشودن معضلات جنبشمان در راستای مطالبات برخورد ماتریالیستی - دیالکتیکی سازمان دهیم، بلکه سؤال هم هستیم که اندیشه و قلم مان و میهن ساز و یاری رسان بپوش و کاوش فکری دیگر رفقای معرزم و هم مسلکمان و نه مرعوب کننده آنان باشد. این نوسازی عینی است که فراتر از موازین اخلاقی خوبی قرار دارد. آخر تکیه بر خرد جمعی که از ریشه های گرفتار نقد فرزانگان مارکسیست است، امروز به شرط حتمی و تردید ناپذیر رسوخ به ناشناخته ها تبدیل شده است و در انحصار داشتن حقیقت بیش از هر زمان دیگر قلمکس و داعیه آن فیوز قاپه بر فتنی تر شده است.

\*\*\*

#### متد برخورد به انطباق با زمان

این که رفقایم چگونه به ساله "نو" و نوسازی، و توانمندی بر برخورد می‌کنند در خور توجه ویژه است. علیرغم آثار دیالکتیکی و تحول جویی مقاله، مسایلی در آن طرح می‌شود که حکم بر غیر دیالکتیکی بودن برخورد می‌دهد تکیه امروز بر نوسازی به درستی با اتکا به ویژگیهای پایانی قرن بیستم مطرح می‌شود اما در خلال آن به گونه ای همین انطباق در مقاطع دیگر و بر سوال می‌رود و تنها انطباق کتوخی ویر نام "نوسازی" او تقدس و حرمت برخورد را می‌شود و موارد نظیر پیشین بی اعتبار می‌گردد. به بیقیق رفقایم بر این زمینه چه می‌گوید:

"کار برنامه را این بار نیوی باید اونیان های ایدئولوژیک تئوریک آغاز کنیم که بدون شناخت و کاربست آنها دستیابی به برنامه علمی ناممکن است این بنیادها اندیشه های نوسازی و توانمندی در جنبش کمونیستی و نگاه نوین به مسایل بیخدا دین دوران در واپسین سال های قرن بیست هستند." (تاکید از من است) و در صفحه ۷ می‌گوید "میفای وحدت کمونیست ها برنامه است و بیفای برنامه ما بر مارکسیسم - لنینیسم و انطباق نوین آن بر شرایط پایانی قرن بیستم." (تاکید از من است)

بسیار خوب، پس اگر بنیان های برنامه ای امروز ما باید بر مارکسیسم - لنینیسم و انطباق نوین آن بر شرایط پایانی قرن بیستم استوار باشد و ما نه تنها حق، که وظیفه داریم در جهت این انطباق حرکت کنیم، چرا که به کسانی که در قیمة دوم قرن بیست بر اساس مفاد اسفاد جلسات مشاوره سال های ۶۰ و ۶۱ (که مبتنی بر خرد جمعی احزاب کمونیستی و کارگری جهان و تجلی انطباق مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط زمان بوده اند) حرکت می‌کرده اند، افک دگمانیست زده می‌شود.

"بدون این انقلاب (انقلاب م. ل. بر شرایط بایانی قرن بیست) ... یا ناچار خواهیم شد حافظه دکامتیت‌های ما را، از مجموعه آموزش‌ها و آزمون‌های قرن را انکار کرده، مستقیماً به تجارب آفاقی قرن متکی شویم، و بیا اینکه همچون دکامتیت‌های شیبه دوم قرن بیست، کماکان در حال و هوای اسفاد جلسات مشاوره به سر برسیم." ص ۷ (تاکید اؤمن است)

این تفاضل حکایت از آن دارد که مقاله "بغیان‌های برنامه ما"، "اندیشه‌های فوسازی" و فوؤابی" را که به گفته خود بر چم داران تفکر نوین، مفوؤت‌تیمی مولفه‌های آن به طور کامل شفاخته نشده و فیاض‌مند کاوش مشترک وسیع‌ترین فیر و هاست - جیوی و رای انقلاب با شرایط بایانی قرن بیستم و متفاوت از آن می‌داند و برای آن تقدسی آسانی قابل است. مقاله هر آنچه که مربوط به این اندیشه‌هاست مفوؤه و مطلق معرفی می‌کند اما آنچه که صحبت از اسفاد ۶۰ و ۶۹ است که آن فیز به فو به خود انقلاب مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط زمان بوده است و در جلسات مشاوره بین‌المللی احزاب کمونیستی و کارگری به تصویب رسیده است وضع فرق می‌کند و بر آنها در زمان خود هم ارج و فربی قابل نمی‌شود. مفوؤه فیر خود به روشنی گواه این مدعا است.

"... تحلیل‌ها و تئوری‌ها و فرضیات مطروحه در اعلامیه‌های ۶۰ و ۶۹ ... " (تاکید اؤماست)

علیرغم مشروط بودن تاریخی ایده‌های فوینی که امروز در جنبش جهانی کمونیستی طرح هستند، تردیدی نیست که برای زمان ما از اهمیت منطلق برخوردارند و به صرف اینکه این ایده‌ها هم روؤی کینه خواهند شد نمی‌توان و نباید فیز امروز بر مرم بودن آنها تاکید کرد. اما درک این ضرورت آنگاه صحیح و عین خواهد بود که با آموزش صحیح درباره پایه‌های تئوریک آن فیز همراه باشد. اما مقاله اؤیک سو این انقلاب را برای امروز ضرور می‌شمارد و تاکید می‌کند که "بغیاد برنامه ما بر مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب نوین آن بر شرایط بایانی قرن بیستم" است ولی در جای دیگر از منقطع شدن این تدوین اولین برنامه سازمان (سال ۱۳۶۰) و تلاش سازمان برای انقلاب بغیادها می‌برنامه خود بر آخرین اسفاد معتبر جنبش کمونیستی جهانی با شکوه یاد می‌کند.

"م. ل. که روؤکاری فراز برد از روؤنه "مبارزه مسلحانه هم استر ائزی و هم تاکتیک" به برنامه و سیاست ما تاباشده شود، این بار تقها و تئوریا و تحلیل‌ها و تئوریا و فرضیات مطروحه در اعلامیه‌های ۶۰ و ۶۹ نشان داده می‌شد و تقها از روؤنه این اعلامیه‌ها و حد اکثر در محدوده همان اعلامیه‌ها بر برنامه و سیاست ما ناظر می‌شد." ص ۲

و بدین ترتیب حتی روشن نمی‌کند که در آن مقطع، مارکسیسم - لنینیسم باید از روؤنه کند ام اسفاد با اندیشه‌های دیگر بر برنامه ما می‌تابید بلکه صرفاً آنچه را که اساس قرار گرفت مورد سوال قرار می‌دهد.

### چوهر تفکر نوین در چیست؟

تحول کیفی جهان، اجزای متشکله آن و چهره سیاسی و سیمای معنوی آن فیاض به شفاختی دقیق علمی و همه‌جانبه دارد. تقها بر فوینه این شفاخت می‌توان سمت این تحول را دریافت، به فئش و مقام، و اهمیت آن برای حال و آینده جامعه بشری بی‌برد، امکانات و داده‌های ناؤه و فوؤ معضلات جدید آن را باؤشفاخت و در عمل، راه پیشرفت و تکامل را اؤ دل این تحول بر پایه بهره‌گیری از امکانات جدید و البته در جلال رفه معضلات آن هموار کرد.

صرف پذیرش تاؤکی وضعیت جهان و حتی تاکید مکرر در مکرر بر ضرورت افشای با این وضعیت جدید و مانی که محتوی این تاؤکی مشخص نشود و سمت آن روشن نگردد، در بهترین حالت شور آفرینی و تهبیح صرف و یا بقدر اندروبی حاصل است.

تلاش مقاله "بغیان‌های برنامه ما ۲" برای توضیح و تشریح محتوای "فوسازی و فوؤابی" ناشی از شرایط جدید جهان در اوپین سالهای قرن بیستم در شکل تا آنچه پیش می‌رود که آن را "انقلاب در انقلاب" می‌خواند (که فو تقها محال، بلکه فکر می‌کند ضرور نیست برای بحث حول آن هم در بین نباشد). اما در محتوای به سختی می‌توان دریافت که نویسنده در کجا و چگونه محتوا و سمت این انقلاب افق‌لایی و این "فوسازی و فوؤابی" را بیان می‌کند. اؤ نقل قول‌های مقاله که بکلریم، آنچه که خود نویسنده سخن

می‌گوید خیلی به شدت به محتوا و ست قوساوی مؤدبک می‌شود و شاید قسمتی که در ژور می‌آورد مفصل‌ترین آن باشد، اگر چه باؤهم ست وجهتی در آن نمی‌توان یافت.

**انقلاب در انقلاب** ... "جستجویی است خلاقانه برای یافتن راه پیروزی انقلاب در شرایط نپیچیده سرمایه‌داری رشد یافته به انقلاب علمی-فنی، در شرایط بفرنج‌تر شدن تعاسب قیروهای مادی و معنوی جنبه‌های عمده جهانی، در شرایط همپیوسته شدن ژرف مسایل طبقاتی و عموم بشری، در شرایط برقراری رابطه دیالکتیکی جدیدی بین صلح جهانی و فبرد طبقاتی، در شرایط رشد وسیع تمدن و بالارفتن سطح فرهنگ ملت‌ها و تمایل هر چه بیشتر افسانه‌ها برای برخورداری او آزادی و دموکراسی و در شرایط عقب ماندگی بیپین‌های فلسفی جهان نسبت به تحلیل‌های علم او جهان" ص ۷

در این فرمولبندی همانطور که در بالا گفتیم ست ما معین نیست و آن هم در شرایطی که با این تفصیل به ساله پرداخت می‌شود نمی‌تواند عفرش مختصر نویسی باشد.

او بحث مربوط به دیگر شرایطی که ذکر شده است که بکله ریم همپیوسته شدن ژرف مسایل طبقاتی و عموم بشری و فیوژ رابطه دیالکتیکی جدید میان صلح جهانی و فبرد طبقاتی او جوهری‌ترین نکته‌ها در ویژگی‌های مرحله کفوشی تکامل جامعه بشری هستند. اما اگر به آنها اشاره کنیم بودن تاکید بر این نکته که در این همپیوستگی ارؤش‌های عموم بشری و در آن رابطه بفرنج دیالکتیکی صلح جهانی اولویت دارند. ما فاعده آنست که هیچ نتگفته ایم. بررسی بفرنجی این همپیوستگی و پیچیدگی آن دیالکتیک جدید او مهمترین و غایف جغیش کوموفیستی جهانی و نک تک کردن‌های آن است و تمامی افعاد و تحلیل‌های احزاب کومونیست و مقالات معتبر نشریات آنها بر این پیچیدگی تاکید دارند. اما به همین کوفه هم تمامی آنها بر اولویت ارؤش‌های عموم بشری و در راس همه باسارای او حیاتی روی کره زمین تاکید دارند و آن را جوهر تفکر نویین می‌شاسند. م. کارباچف در کتاب معروف خود "قوساوی و تفکر نویین-برای کشور ما و برای جهان" می‌گوید: "هسته شواندیشی، قبول اولویت برای ارؤش‌های عموم بشری و دقیق‌تر حفظاً 'بشریت است'."

اما همان‌طور که گفتیم، "تعریف مفصل مقاله مؤبور او آنچه که قوسازی و اندیشه نویین مستفاد می‌شود این نکته اصلی و محوری قائب است و خوا ففده که به ضرورت این اهلطاب و فقه به حاصل و نتیجه آن نمی‌تواند پی‌برد. آ. باکولف عضو دفتر سیاسی ک. م. ح. ک. ا. س. می‌نویسد:

باید سیستم گسترده‌ای او افطرات و چغان فلسفه سیاسی تدوین کرد که دولت‌ها را از مانی که ساله بقای بشریت منکر باشد، بر فراؤت‌ساده‌ها، موجود قرار دهد."

این ضرورتی است که تاریخ و واقعیت‌های عصر حاضر به آن حکم می‌دهد. **الویت مسایل و ارؤش‌های عموم بشری اصلی** است که امروز او جانب اکثریت قریب به اتفاق احزاب و سازمان‌های کومونیستی و کارگری جهان و حتی وسیع‌ترین قیروهای ترقی خواه جهان پذیرفته شده است. ش. ظبرخورد مسولانه و انقلابی آن است که اگر به این مسایل مؤدبک می‌شویم، روی آنها بحث می‌کنیم و می‌خواهیم مقدم‌ترین بحث‌های مربوط به بنیان‌های برنامه سازمان را طرح کنیم، شه به خوشایفد یا ناخوشایفند بودن آنها برای خواننده، که به صحت و عیفیت آنها توجه داشته باشیم. تاریخ ما را در ازای هر لغتو واژه کم باؤیاد که می‌تواند ففشی جدی در آیفده جغیش باؤی کند، مواخده خواهد کرد.

#### ویژگی‌های جهان معاصر و ضرورت قوساوی

مقاله در جای دیگری که به بحث پیرامون "مجدود بودن قوساوی به اتحاد شوروی" اختصاص دارد (به خود این بحث در قسمت دوم مقاله خواهیم پرداخت) تصویری اگر چه محدودتر و فشرده‌تر، اما جهت دارتر او افشاع جهان کفوشی ارائه می‌دهد که شه تفها قابل ذکر است، بلکه به خاطر اهمیت و ففشی که می‌تواند در بنیان‌های برنامه ما ایفا کند، باید روی آن مکث کنیم، در پی فف مقاله گفته است:

"قوساوی تفها بدین علت مطرح شد که صرفاً در محدود اقتصاد اتحاد شوروی فارسانی‌هایی بروز کرده، قوساوی دلایل بسیار وسیع‌تری دارد. جلدب انقلاب علمی-فنی توسط کشورهای امپریالیستی و در کفوشی‌های اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و فرهنگکی عظیم ناشی او آن و تاثیر آن بر دیگر بخش‌های جهان، عقب افتادن کشورهای سوسیالیستی در برخی او مهمترین غرضه‌های اقتصادی، رکود دم افؤون در جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی و انتقالی جهان سوم و بالاخره شاتوافی تلوروی‌های کلاشته برای توضیح این

پدیده‌ها در جهان نوساوی را الهام می‌دارند و ضروری می‌گردند." ص ۱۲ (تاکید او من است) .  
و سپس در همین بحث، و بیژگی‌ها، رشد و تکامل جهانی که به بیان کارباچف اونیفیت‌های سیاسی  
طلب می‌کند تا تحلیلی جدید او و نتایج خود ارائه دهند و شماها و الگوهای موجود ایدئولوژیک را رفع  
کنند." او ژوبان هم او نقل می‌شود:

"قبل از همه بیژگی‌های عصر هسته‌ای که مساله خودنقای بشریت را پیش کشیده است. سپس روند بهره‌ن  
شدن روابط اقتصادی جهانی و تشدید وابستگی متقابل کشورها و خلق‌های جهان، شکل‌گیری نیکارچکنی  
جهان در شرایط نفوذ و متضاد بودن، و بالاخره خدت گرفتن مسایل گلوبال، که خود قابلیت تطابق افسان  
را با خیرات، شتاب‌ها و فشارهای هستی معاصر به بیکار فرامی‌خواند." ص ۱۲

نویسنده آشکارا تلاش کرده است که او نقل قول فوق تایید گفته‌های خود را استفاده کند فافل او  
آن که هر رفیقی که کمی با دقت این سخنان را بخواند به تفاهر بارو میان دو گفته بی می‌برد. در واقع  
تقها فقط مشترک بین سخنان م. کارباچف و نویسنده مقاله، تاکید بر ضرورت انطباق با واقعیت‌های  
جهان معاصر است. اما آنجا که سخن بر سر مضمون این واقعیت است، حتی یک عنصر مشترک هم بین آنها  
یافت نمی‌شود. اما چرا این تناقض او جاقب نویسنده مورد توجه قرار نگرفته است؟ و چرا اصلا چنین  
تناقضی وجود دارد؟ پاسخ اول در آن است که همان طور که او شرح و توصیفات ادبی و ژوبان نویسی‌های  
مقاله برمی‌آید، نویسنده نه به مضمون و محتوا و ست و راستای نوساوی، که به خود واژه "نوساوی" و  
"نواذیسی" توجه دارد و لذا در این نقل قول هم تنها همان "رغه الگوهای موجود ایدئولوژیک و تحلیل  
جدید او و نتایج خود" را می‌بیند و به بقیه مطلب (یعنی به پایه و میخای تحلیل جدید) کاری ندارد. این  
پاسخ اول:

اما پاسخ به سوال دوم شایسته تامل بیشتر است. همان طور که گفتیم و جا دارد که تکرار کنیم،  
تحلیلی که رفیق میخائیل کارباچف ارائه داده است، امروز دیگر خاص خوب کمونیست اتحاد شوروی  
نیست. اکثریت قریب به اتفاق احزاب کمونیستی و کارگری جهان، و احزاب و سازمان‌های دموکراتیک  
و انقلابی امروز بیژگی‌های رشد و تکامل امروزین جهان را در همین چارچوب ارژوبایی و فرمولبندی  
می‌کنند و می‌روند تا تلور، و نیر انبیک مبارزه خود را در انطباق با این بیژگی‌ها نوساوی می‌کنند. امروزه  
فیر و های ترقی، خواه جهان، خلف صالح و جلوکیری او قاجعه هسته‌ای را که منجر به نابودی بشریت خواهد  
شد مهم‌ترین و و الاثرین و یقیه تاریخی خود می‌شاسند و تمامی فعالیت سیاسی و اجتماعی خود را در راستای  
پاسخگویی به این خواست مبرم عموم بشریت که بیش از هر زمان حادثه شده است، تجدید سازمان می‌کنند.  
آری جوهری‌ترین بیژگی‌های به‌فیرفته شده تکامل کنونی جهان که "نوساوی، و تحولات کیفی"،  
"جفتش کمونیستی" را مانع نوساوی، "بسیاری دیگر پدیده‌های جهان" (م. کارباچف) ضرور کرده  
است در فرمولبندی رفیقی که می‌خواهد مبارزه نوساوی و نواذیسی و مواضع آن او کؤند مخالفان راست  
و "جپ" و "ماجر اجو" و "فرصت طلب" آن باشد، فائز است.

اما چرا رفیقی که به گفته خودش به برخی او اسفاد و مقالات تحلیلی اندیشه‌پردازان نوساوی  
دسترسی دارد و او تعدادی او آنها هم در مقاله خود نقل قول آورده است، و ماضی که عغان قلم را به اندیشه  
خلاق خود می‌سپارد، نه در تکمیل و تکامل اندیشه آنان، که مقابله با آنها می‌نویسد؟ لافل می‌توان  
گفت که این امر حاصل شتاب‌زدگی و در نتیجه برخورد سطحی و ساده افکارانه با مسایل به غایت بهره‌ن  
پیچیده جهان معاصر است. و در آور است که همین مقاله فر انخوان باید "بیاوموم و بیشتر بیانید بشیم"  
را که به "دکما تیس‌ها" نسبت می‌دهد، او جمله شکردهای آقان می‌داند و به آن می‌تاؤد. و در این معنا،  
ای کاش نویسنده، هم لافل کنی "دکما تیس‌ت" بود!

خود بینی اعتباری، مادی و معنوی جامعه استثماری-چوهر منطقی حرکت دوران

او تناقض میان دو فرمولبندی بگله ریم و به همان تصویری که ر. امیر او بیژگی‌های رشد و تکامل  
جهان امروز و به بیان مقاله او "وسیم‌ترین دلایل نوساوی" ارائه داده است بهره‌اوم، ابتدا تاکید  
می‌کنم که ایزادی او این بابت به مقاله نیست که چرا به این مسایل پرداخته است، اشکال آنجا است که  
این مقاله به محتوای آنچه که نوساوی سوبالیسم و همه جفتش کمونیستی را ضرور کرده است ارائه  
کر دیده است.

احکامی که در این فرمولبندی آمده است روندی منطقی به لحاظ تکاملی (البته با معیارهای تا امروزه ما) را در پیش رو قرار می‌دهد، امیرالیسب پیش‌رفته است، سوسیالیسم عقب‌افتاده است، چپش‌های رهایی‌بخش دچار رکود افزونی شده‌اند و تئوری‌های ما خاتوران او تحلیل این همه...

نه تک این عناصر متشکله جهان معاصر، و نه تمام جهان به مثابه یک کل روندی بدین گونه یک سو به طی می‌شکند. حتی اگر تحلیل را در چارچوب سه کیفی، که کلی، و نه در ارتباط متقابل میان آنان، که در چارچوب‌های مجزای هر یک هم متمرکز کنیم، باز نتیجه غیر او این خواهد بود. چه در مورد امیرالیسب، چه در مورد سوسیالیسم و چه در مورد چپش‌های رهایی‌بخش. هم واقعیت‌های جهان معاصر هم عقل‌سایمی که تراشیده باشد اوشتاب روزافزونی روند بفرج شدن، پیچیده شدن، و چغندسویه شدن تحول پدیده‌های جهان در قرن ۱۹ و ۲۰ درس‌های لازم را بگیرد، به یکنان و بایک قدرت چپین‌سوزی را مردود اعلام می‌کنند.

واقعیتی است ابتکارناپذیر که نظام سرمایه‌داری در طی روند رشد و تکامل خود بدوام تر از آنچه که قبلاً تصور می‌شد او کار درآمده است. قدرت مائوس و ذخیره‌های بیشتری نسبت به گذشته در اختیار گرفته و تراشیده است با بهره‌گیری از دستاوردهای انقلاب علمی - فنی برخی تضادهای حادی را که سر رامن بوده است رفع کند و به پیش برود. اما آیا کسی که می‌شود با اتکا به این تصور خود همه نیروها را به فوساوی دعوت کند حتی دارد به همین اکتفا کند و دیگر وجوه جدید حیات سرمایه‌داری در همه‌های اخیر یعنی معضلات روزافزونی این نظام و آنچه مهم تر از همه عوارض و عواقب جذب دستاوردهای علمی - فنی را نبیند. و اشکبی و طیفه مارکسیست‌ها نه تنها دیدن تمام واقعیت، بلکه تحلیل و روشن کردن چشم‌اندازهای تحول آن است. وقتی به "دگرگوییهای عظیم اقتصادی - اجتماعی" در کشورهای امیرالیستی اشاره می‌شود بی‌تردید این سوال منطقی برای هر کسی ایجاد می‌شود که آیا این دگرگویی‌ها بر سرشت نظام تأثیر گذارده‌اند و آیا آن را تغییر داده‌اند یا خیر؟ آیا "جذب انقلاب علمی - فنی" با حل و با تأثیر گذاری بر کدام تضادها توانسته است مثلاً این دگرگویی‌های عظیم باشد؟ اگر تضادهای حل و با ضعیف شده‌اند، آیا امروز نظام سرمایه‌داری در سیمای امیرالیسب با تضادهای کمتر یا بیشتری روبه‌روست و آیا این تضادها آنتاگونیستی هستند یا خیر؟ اگر این دگرگویی‌ها بر "دیگر بخش‌های جهان" تأثیر گذارده است، تأثیر متقابل این بخش‌های جهان بر نظام سرمایه‌داری چه بوده است؟ و در دیک کلام آیا هنوز هم سرمایه‌داری آلترناتیوی دارد و آیا این آلترناتیو سوسیالیسم است؟ فیاوی به اثبات مثبت که تا این سوال‌ها پاسخ داده نشود نمی‌توان خود را متغایب با دگرگویی‌های فکرنده فوساوی کرد. اما نه در فرمولبندی مورد بحث و نه در سراسر مقاله نه به چپوی غیر او جذب دستاوردها اشاره می‌شود و نه حتی غیر مستقیم‌ترین پاسخ به سوال‌های فوق به چشم می‌چورد.

به مراحل فوسبده نمی‌تواند شد اند که در بی احکامی که داده است، سوالاتی او این دست طرح خواهد شد. اما به نظر می‌آید نسبت به عواقب مغرب آن بی توجه مانده است.

در سطر اول پیش او دو نوع تلفی و دو نوع پاسخ به این سوالات به ذهن خطور می‌کند. یا اینکه سرمایه‌داری با تحولات اخیرش بر آنتاگونیسم‌های خود قلبه کرده است و حکم کلاسیک ما منبئ بر آن که خود سرشت سرمایه‌داری بحران‌زاست و هر چه پیش‌تر برود، بخت‌تر در بحران فرو خواهد رفت و خود نابودی خود را تدارک می‌کند "کهنه" شده است و عظمت دگرگویی‌هایی که سرمایه‌داری اوسر گذارنده است چنان بوده است که سرشت او را تغییر داده و شاید اصلاً او ابتدا هم چپین‌سوزی داشته است. این فرغ اول.

و یا این که، علیرغم همه تحولات عظیم و همه دگرگویی‌های تاریخی که در جهان و جهان سرمایه‌داری رخ داده است، سرمایه‌داری مفاست که قبلاً بود و همچنان تضادها و آنتاگونیسم‌های دیرین این نظام را در چغیره خود گرفته‌اند و همه تحولات صوری و ظاهری است.

طبیعی است که در فضای عمومی مقاله "فیاوی‌های برنامہ ما ۲" نمی‌توان نسبت به افتتاح میان این دو پاسخ تردید رو داشت. تأکید چغجالی بر فوساوی و فواندیشی و افک و اتهام زدن به این و آن که سراهای مقاله را پشوانده است به خواننده فشار می‌آورد که هر چه زودتر "جسورانه" تر تکلیف خود را

روشن کند و به جیل "سوساؤن" و "شوافدیشان" بپیوندد و او کهنه گران و دکمانیست‌ها بکسلد. و طلبی است که در چنین قضایی که "آموش و آفدیشه بیشتر" ترغیب به شمار آورده است، انسان باید شیاؤ خود به افدیشه و تعقیب بیشتر در این زمینه را همچون "لکه ننگ" ببوشاند و اؤ میان این دو یکی را که با "انقلاب در انقلاب" بیشتر ساؤ کار است اغتصاب کند.

نتیجه اشغال روشن است - پاسخ دوم دکمانیستی و کهنه و جوم افدیشاه و باب طبع ماجراچویان و فرصت طلبین و پاسخ اول نشان دمفده درک "عمیق" اؤ سوساؤی و شوافدیشی و تجلی "دیالکتیک" تلقی می‌شود، چرا که "افدیشه ای که تصور کند - هیچ گاه کهنه نمی‌شود و هیچ گاه نمی‌تواند تغییر کند و تکامل یابد، چه بخواند و چه نخواند تا حد متافیزیکی سقوطی کند" ص ۱۲ و ۱۴.

اما واقعیت‌های مؤنده جهان حکم بر بطلان هم اولین و هم دومین تلقی و پاسخ می‌دهد. اؤیکسوبا کاربست دستاوردهای انقلاب علمی - فنی سرمایه داری با آنچه که در گذشته بود تفاوت بسیار کرده است. همین بس که امروز نمی‌توان به راحتی آن فقر و رفح و آن درد و جئون استثمار شوندگان سرمایه داری را که در "باشه آهفین" چک لندن و "شوشه‌های چشم" جان اشتاین بک استاده تمسیر شده است، در همه جای کشورهای پیشرفته سرمایه داری مشاهده کرد. و اؤسوی دیگر "فلاکت جدید" ی در همه جای این کشورها بیداد می‌کند که بیکاری ۱۷ میلیون فقر در کشورهای جامعه اقتصاد اروپا و زندگی مادون فقر بیش اؤ ۲۲ میلیون فقر در تمام اروپای غربی تقاضا نموده ای اؤ آن است.

در رابطه با آنچه ففزی ساله باید به عمق رفت و مکافیس تکامل را مورد بحث و بررسی ژرف قرار داد. بر بخورد اصولی و در عین حال خلاقانه میخانیل کارباچف در این زمینه به نظر من بسیار آموزنده و شایسته آفتست که در این منقطع اؤ بحث اؤ آن استفاده شود، او در سفر اقی خود در دیدار مشاوره اخیر رهبران اؤواب می‌گوید:

در هر حلقه اؤ حلزون تاریخ، شیرهای جهان کهنه امکان آن را دارند که خطر فاک‌ترین تضادهای لحظه معین را بر طرف کشف و سیادت خود را تمدید نمایند. مثلا استفاده سرمایه داری اؤ انقلاب علمی - فنی شیؤ همین کهنه روی داد. البته آفتناکو فیسهای داخلی نظام سرمایه داری در هر مرحله جدید باؤتولید می‌شوند، اما به شیوه ای جدید، به کهنه ای دیگر". (تاکید اؤ من است)

چومر بر بخورد صحیح و دیالکتیکی به مساله تحولات نظام سرمایه داری هم در همین جاست. و اؤ همین جا هم - عمق و یانبار بودن یک سوبه اؤ سرمایه داری که پاسخی یک سوبه را فیؤ فست به مضمون تحولات آن نداعی می‌کند آشکار می‌شود. تصویری که مقاله بغیان‌های برنامه ما "اؤ سرمایه داری ارائه می‌دهد به همان نسبت دور اؤ واقعیت و یانبار است که تصویری که در آن تقاضا به معضلات و بحران‌های آن اشاره شود. درد هر دو یکی است و هر کدام رویی اؤ سکه بر بخورد سطحی و "نشاندن دلخواه به جای واقعیت" را که امروز برای کشودن راه سوساؤی و تفکر فوین مورد شدیدترین افتقادات قرار می‌گیرد، تشکیل می‌دهد.

بیبفیم وضعیت امپریالیسم و موقعیت آن در جهان امروز چکهنه است. اصلی‌ترین مولفه‌های سیاست بین‌المللی امپریالیستی را می‌توان در مسابقه تسلیحاتی و تقم بین‌المللی اقتصادی غیر عادلانه و غیر دموکراتیک دید.

امپریالیسم با کاربست دستاوردهای جدید علم و فن در تولید تسلیحات توانسته است اؤ توان نظامی بالایی بر بخوردار شود و در این رهگذر هم بار سنگینی را به منظور حفظ توانن قوا را به دوش سوبالیسم بکشد و پیچرفت سریع او را ماقه شود و هم با اتکا به این امر امکانات مادی و معنوی کسترش روند انقلابی جهان را محدود کند. در عین حال بستر اصلی این همه مسابقه تسلیحاتی و نتیجه عملی آن هم در گرفتار شدن بشری بر لبه پرتگاه فستی است.

درک تهدید فؤا بنده این خطر هر روؤ بخش‌های وسیع و وسیع‌تری اؤ ساکفین کره ارض را به مقابله و مبارزه با مسابقه تسلیحاتی و میلیتاریسم می‌کشد. این مبارزه در چارچوب حد و مرؤهای طبقاتی و اجتماعی محدود فنی‌شود و سواي خود سوداگران مرکب یعنی سردمداران مجتمه‌های نظامی - صنعتی، تمامی اقشار و طبقات و گروه‌ها، لایه‌های اجتماعی کشورهای مختلف را در بر می‌گیرد. تقاضا مرتجع‌ترین

گروه‌بندی‌های امپریالیستی امروز بر مسابقه تسلیحاتی پایه می‌قشرد و هر روز که می‌گذرد بیشتر بر فشار مبارزه توده‌های میلیتاریستی جهان قرار می‌گیرند. واقعیت‌های عصر حاضر یعنی عصر هسته - فضا، بؤیرکننده شدن گروه‌بندی‌های میلیتاریستی را اؤراس هر حکومتی کشورهای امپریالیستی به ضرورت حیاتی بقا بشریت تبدیل کرده است. به حکم ژمان و به فرمان تاریخ، امپریالیسم برای ادامه حیات، راهی جز آن ندارد که فرزند دلپذیر خود میلیتاریسم را قربانی کند.

امپریالیسم پس اؤ تلاش سیستم استعمار توانست روابط اقتصادی خود را، با جمع وسیعی اؤ کشورهای جهان سوم حفظ کند و در این رهگذر با عارت مقابله طبیعی و دسترنج و حمتکشان این کشورها بر امکانات مأمور خود در درون کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری پیچیده‌اید. امپریالیسم توانست اؤ این اهرم پیشترین استفاده را فیؤ جهت محدود کردن امکانات رشد مستقل و آؤادانه خلق‌ها و بسیاری اؤ انقلابات را در آستانه تحولات بنفیداین اجتماعی متوقف کرده و آفان راه برگرد بکشاند.

بی‌آمدهای نظم فاعادله اقتصادی بین‌المللی در سال‌های اخیر ابغادی بی‌سابقه گرفته است. مسایل انبویه کشورهای "جهان سوم" و اؤ جمله تفاوت فاحش میان سطح زندگی در آنها نسبت به کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و بنیؤ ارقام بنجومی بدهی‌هاشان به این کشورها امروزه تفها خلق‌های "جهان سوم" که تمام بشریت را به خود مشغول کرده است. جامعه بشری برای بپیمودن راه تعالی و پیشرفت باید این لکه‌های شوم را که حاصل مسابقات فبر ائسانی و فاعادله امپریالیستی است اؤدامن خود بؤداید. فه تفها شیروهای متعلق به این بخش اؤ جهان بلکه تمامی قیروهای ترقی‌خواه جهان امروز برقراری نظم نوین اقتصادی را اؤ جمله فیؤاومای حیاتی رشد و پیشرفت خود به‌شمار می‌آورند. مقاومت کشورهای امپریالیستی در برابر این خواست نمی‌تواند بی‌اغتفا باشد. افکار عمومی جهان هر روز که می‌گذرد فظامی را که نمی‌تواند بدون تکیه بر فارت و بهره‌گیری اؤ مقابله مادی و معنوی دیگر کشورها روی پا بند شود، محکوم می‌کند. مبارزه خلق‌های جهان سوم در راه کسستن نظم کین و برقراری نظم نوین اقتصادی هر روز اشکال گسترده‌تر و متنوع‌تری به خود می‌گیرد و اؤ تغییروی بیشتری بر بخورد می‌شود. واقعیت‌های جهان امروز به امپریالیسم حکم می‌تفند که میان انفجاری محتمم اؤ جانب "جهان سوم" که امپریالیسم را نشانده رفته است و تکیین به نظم نوین یکی را اؤ انتخاب کفند.

واقعیت‌های قوی فشان می‌دهند که قدرت بالفعل و امروزین امپریالیسم جهانی و امکانات ماقور بین‌المللی اش (که فادیده گرفتن آن و حتی کم بها دادن به آن خطایی است مهلک) تاچه حد باپویش جامعه بشری در تضاد قرار گرفته است و اؤ همین روتاچه حد بوسیده و شکفنده است. این واقعیت‌ها نشان می‌دهند که چگونه امپریالیسم با بهره‌گیری اؤ دستاوردهای علمی فغفی تضادهایی را حل می‌کند و سیادت خود را تسدیب می‌کند اما آئنتاکوفیس‌های آن به شکلی جدید و به کوفه‌ای دیگر باؤتولید می‌شوند و هم در داخل و هم در عرصه بین‌المللی اؤ با موانعی عظیم‌تر مواجه می‌شوند. این واقعیت‌ها نشان می‌دهند که نظام استعماری چگونه در سال‌های پایانی قرن ۲۰ بیش اؤهر ژمان دیگر خود را بی‌اعتبار می‌کند.

و این همه در شرایطی است که تحقق اصلی‌ترین ایده‌ها و شعارهای سوسیالیسم یعنی صلح، دموکراسی و برابری به ضرورت حیاتی بقا و سعادت بشریت تبدیل می‌شوند و مقدرات بشریت با مقدرات سوسیالیسم بیش اؤ بیش گره می‌خورد. فوساؤی در سوسیالیسم را بنیؤ گذشته اؤ ضرورت‌های داخلی کشورهای سوسیالیستی، این واقعیت است که "الهام می‌بخشد و ضرور می‌کند" و فه چیؤ دیگر.

فوساؤی برای سوسیالیسم نه کوششی اؤر ژبونی در برابر جذب دستاوردهای انقلاب علمی-فغی و دگرکوفی‌های عظیم کشورهای امپریالیستی، که تلاشی است در جهت کمک فیر و مقدرت به رشد انقلابی جهان و تسهیل و مموار کردن راه تکامل و تعالی بشریت. نظام سرمایه‌داری اؤ سرشتی مضاد و آئنتاکونیستی برخوردار است و مستقل اؤ ضعف و قدرت سوسیالیسم واقعا موجود هم فه تفها دوام فخواهد آورد، بلکه اؤ بیلن خود نیؤ (همان طور که در گذشته) سوسیالیسم خواهد اؤ فکید.

میخائیل کارنیچف در جلسه اخیر مشاهده رهبران احزاب می‌گوید:

"منطق حرکت اجتماعی دوران هر چه بیشتر آشکار می‌شود. جوهر این منطق در خود بی‌اعتباری مادی و معنوی جامعه استعماری است." (تاکید اؤماست) و سپس اضافه می‌کند،



"نه شکات مفق در تاریخ سوسیالیسم، نه اشوبه کتب ناایمان مارکسیسم، و نه حدت و تفرات  
بایدک ایدئولوژیک در جهان نتوانسته اشد، این استفتاچ را نفی کنند که برای سرمایه داری آلفرقاتیوی  
وجود دارد. و این آلفرقاتیو سوسیالیسم است." (تکیه از خود سخنران)

ادامه دارد

**چشمپید دی ماه ۶۶**

## مبارزه اپدثولوبك ما

### ۱ - ضرورت تحليل از جامعه در تنظيم طرح استراتژيك و نقد گذشته

ما در تمام طول تاريخ چريكي وحتي چند - بعد از رد كامل مشي چريكي اصولا از احاطه بر نظري هاي ماركسيسم - لنينيسم بي بهره بوديم . سپس شناخت ناكافي و معيوبى از مختسواى دوزان و استراتژى جنبش جهانى كمونيستى در دوران حاضر به دست آورديم . ما مدعى شديم كه به شناخت از مصيبت و استاد كنفرانس هاي ۵۷ - ۶۰ - ۶۹ منسلح شده ايم اما نتوانستيم همين سلاح را نيز در نبرد طبقاتى در جامعه خودمان به كار ببريم و شكست خورديم . آرى ما اسلحه داشتهيم ( با همه كمبود هاي آن ) ولسى بلد نپديد ميشانه بگيريم . مسلح شدن واقعى يحنسى داشتن اسلحه به اضافه بلد بودن استفاده از آن . پس از شكست تصميم گرفتيم ضعف خود را جبران كنيم . دامنه مطالعه جدى خود را گسترش داديم و از جمله به كلاسيك ها روى آورديم . هر واضح است كه كلاسيك ها كتاب درسى نيستند . در مطالعه و كار برد كلاسيك ها عرجه بيشتريسى برديم كه كمتر مى توان تخريف هاي بسته رفته و "تستى" در آنها يافت و بدون اخاطه قوى و گسترده به مقولات سوسياليسم علمى مدن استدر عين مطالعه كلاسيك ها جز ا به انحراف رفت . متأسفانه براى حل اين مشكل همان راهى را انتخاب كرديم كه يك دانش آموز تجدد پدى كه نيمى از تايستان را هم از دست داده است و مى خواهد خود را براى امتحان آماده كند برمي گزينايد . ما به جاي فراگيري عميق درسى به حل المسائل رو آورديم . در اين به خواندن و از بر كردن تعريف انواع انقلابات و انواع استراتژى ها در ينى دي و پارا گراف در انواع واژه نامه هاي سوسيا - ليسم علمى ، تقويت شد . به علاوه بقيه وقت را صرف خواندن كتاب جلدى و ديواره جلدى ترجمه شده ليني و حطكشيدن زير جمله هاي پراكنده آن كرديم . ديواره احسان مسلح شدن در مسا تقويت شد . مثل همان دانش آموزى كه با ديوار خواندن شبانه روزى حل المسائل به جلسه

امتحان می‌رود ما هم تصمیم گرفتیم با از برکردن واژه‌نامه‌ها و خط‌کشیدن زیر جملات ترجمه‌شده آثاری لاتین به کتبه بریم و برنامه و اساسنامه و استراتژی و تاکتیک و سیاست اتحاد‌های طبقاتی و وحدت کمونیستی و نقد مشی گذشته را برای طبقه کارگر تصویب کنیم. البته با توجه به وضع یقینیه دانش‌آموزانی که در جنبش کمونیستی ما هستند و چنانچه در امتحان آینده "نسبی" نمره بدهند، ممکن است حتی قبول هم بسویم. اما سواد واقعی را وقتی می‌توان سنجید کسه دانش‌آموز مربوطه را در آزمون‌های جامعه برای آزمایش‌مبارزه طبقاتی تنها بگذارند و آنوقت است که باید دید او دوازه چه بلایی بر سر خود خواهد آورد. سر مقاله‌ها و تحلیل‌های "کار" و "اکثریت" را در دو سال گذشته (از بعد از پلنوم وسیع) بار دیگر پخوانیم و ببینیم تحلیل ما در مورد رشد ناکهانی جنبش‌توده‌ای (دوب‌آغن - امجدیه ۰۰۰) و فروکشی دوساره آن، رشد حرکات و مانورهای لیبرال‌ها و افول آن، جریان هاشمی و وزارت اطلاعات، عقب‌رانده شدن منتظری، جریان ملک فارلین و رابنه با امریکا و اسرائیل، پیامدهای "ایران کیست" در امریکا و اثر آن بر روابط جمهوری اسلامی - امریکا، دورنمای پایان جنگ، بحران اقتصادی، وضع جنبش‌اعتراضی توده‌ای ضد جنگ و ۰۰۰ چه بود و کدام سیاست و تاکتیک روشنی به طبقه کارگر و فعالین پیشروان ارایه گشت؟ این تنها تمرین کوچکی برای آن آزمون بزرگ است. نمره ما در همین تمرین کوچک چیست؟ این طور که پیش‌می‌رویم ناکی باید نقد مشی گذشته را تکرار کنیم؟ یا این وضع دیگر گذشته و حال و آینده در جریان نقد ما مفهوم خود را از دست می‌دهد. چرا تا سال ۱۱؟ آیا سال ۱۱ پایان خط‌های ماست یا تنها مرزی میان دو مرحله متمایز آن؟ درست عمین جفاقت کنید که کی "چپ" است و کی "راست". راست و چپ و درست واقعی را باید همین جا جست. رفقای ما سخت سرلرم نام‌گذاری بر خود و حریف هستند و دیبا "چپ" و "راست" قرار است در بحث‌های نقل قولی و مجرد و عام بولتن کشفشوند. ممکن است چنین نیز بشود. اما طبقه کارگر و تاریخ بدون شک "چپ" و "راست" را در جای دیگری خواهند جست و خارج از اراده غنه طیف نظرات سازمان مابه ثبت نیز خواهند رساند. آن‌س مشی گذشته را درست نقد کرده است که مشی فعلی و آینده را درست تدوین کرده باشد.

مارکسیسم - لنینیسم نظام گسترده و عمیق از تئوری‌هاست. این تئوری‌ها در رابطه با هم قابل استفاده‌اند. تک تئوری‌های سوسیالیسم علمی نمی‌توانند در تحصیل درک تئوریک روشنی از واقعیت‌پرویه مبارزه طبقاتی و نقش‌پیش‌رو و استراتژی و برنامه طبقه کارگر کارساز باشند. تک نقل قول‌ها که جای خود دارند. اما مساله به این جا ختم نمی‌شود. سوسیالیسم علمی در حیزه خود هم تئوری دارد و هم متائوری. تا تئوری ناظر بر روابط میان تئوری‌هاست. این نسام شاید مهمان ناخوانده‌ای در تفکر ما باشد. اتفاقاً نه! زحم آن بر پیکر ما می‌سوزد. فقط نمی‌دانیم علتش چیست. تزغای اوایل در پیروزی انقلاب التبر مهم تر بودند یا مقاله خطر فلاکت و راه مبارزه با آن؟ هنوز نا روشن است؟ رابطه اقتصاد و سیاست در شرایط انقلابی چیست؟ باز هم روشن تر؟ شعار آزادی‌های دکرآتیک مهم تر است یا اصلاحات اقتصادی؟ این دیگر قلب ساله است. یک دور مبارزه طبقاتی بر سر آن را بی‌شک در چند سائتی متری نسبولک دماغان انتظار می‌کشیم. آزادی‌های سیاسی اساس است؛ بدون ارایه برنامه برای اصلاحات عاجل اقتصاد می‌توان همزمنی گرفت؟ بیکیرانه از آزادی دفاع کنیم. باز هم دفاع کنیم. آیا دهقانان بدون شعار اصلاحات ارضی راضی به اتحاد با پرولتاریا خواهند شد؟ بدون دهقان همزمنی را بر چه کسی می‌خواهیم اعمال کنیم؟ بدون خرد و پیروزی شهری همزمنی را بر چه کسی می‌خواهیم اعمال کنیم؟ فقط معلمین و دانشجویان؟ پیروزی لیبرال به آن‌ها آزادی بحسور و

نوعی حواعت داد • چرا دنبال ما بیایند ؟ اصلاحات اقتصادی اساساً است ؛ پس فرق و مترز ما با رفرمیست ها در کجاست ؟ فرزندان خود را حلاص کنیم ؛ از قدیم گفته اند " افراط و تفریط درست نیست " • اما به این می گویند پراگماتیسم ناب • نه ، لریبان ما هنوز حلاص نشده است • اثر مر دو ؛ پس مرز و تناسب اصولی و تلفیق علمی و دیالکتیکی میان این دو در کجاست • می بینیم که لنینیسم بدون احاطه ماتئوریک ، لنینیسم نخواهد شد • لنینیسم تکه تکه ، لنینیسم نقل قول به نقل قول ، لنینیسم موزائیکی چاره ساز نیست • گفته لنین در باره نقل قولهای مارکس و انگلس و کوشوخی مغز کارل کائوتسکی را هیچ ناه فراموش نکنیم • ( واژه " ماتئوری " در این نوشته نه به مفهوم عبور سیتیک آن ، بلکه به مفهوم محیط بودن آن به کار رفته است • می توان واژه دیگری برای این یافت • این مهم نیست • مهم همان داشتن نظام تئوریک است ) •

توجه کنیم که جنبش چپ مارکسیستی در کشور ما بالاخره مسأله رفرفرم ارضی شاه خائن یا بنسبه اصطلاح خود تر " انقلاب سفید " را زمانی تقریباً به پایان برد و در میان خود رحل و فصل کرد که سلطنت در ایران سرنگون شده بود و پائی این رفرفرم ها هم در دور جوابیده بود • بنسبه عبارت دیگر ، ما مسأله را حل نکردیم بلکه تاریخ آن را از دستور کار ما حذف کرد • سطح رشد جامعه ما ، ویژگی های انقلاب دمکراتیکی که پیش رو داریم ، وضعیت علمی و کیفی طبقات مستردنی و نقش ساختار علمی ما قبل سرمایه داری و انواع آن ها ، ناموزونی رشد اجتماعی کشور ، تاریخ رشد سرمایه داری در ایران ، ساخت و تناسب میان شاخه های اقتصاد سرمایه داری ، فصل و دینامیسم بحران اقتصادی اواسط دهه پنجاه ، تخریبات ساختاری اقتصاد به دنبال انقلاب بنسبه ، سطح فعلی تراکم سرمایه ، نقش نفت و ارز حاصل از آن در حوزه های اقتصادی و اجتماعی و ... همه یا هنوز بی پاسخ مانده اند و یا اثر پاسخی به آن ها نداده شده است مورد توافق هیچ يك از دیگر نیروها نیست • این پرسشها اگر هم پاسخی دریافت داشته اند ، پاسخشسان هنوز در لیست فرض های جنبش ما قرار دارند نه در لیست حکم ها ، زیرا هیچ يك بر فاکت ، آمار ، بررسی و تحلیل استوار نیست و لذا اثبات نشده است • يك سلسله مقولات دیگر به تازگی دارند مورد سوال واقع می شوند و گویا جنبش چپ خود را تا بحال از حل آن ها بی نیازی دیده است • عنصر سنتی در ساخت اجتماعی - اقتصادی و سیاسی جامعه ، اصول فکری و برنامه های این عنصر ، رابطه میان ایدئولوژی و سیاست و رابطه میان سیاست و اقتصاد در اصول فکری و برنامه های آن ، سیر تاریخی این عنصر ، پایه های اجتماعی و طبقاتی آن ، رابطه آن با فئودالیسم و سرمایه داری ، درجه انحطاط و انحطاط پذیری تاریخی آن ، فقه شیعه و شعب آن ، تقاضات میان اصولی و اخباری و رابطه آن با مراحل تکامل سیاسی و اجتماعی فئودالیسم و سرمایه داری ، تمایزات میان آن ها و بسیاری مسایل از این قبیل در دسته دوم می گنجد • کسی هنوز زحمت پاسخ کبکی بدون استدلال را نیز به اکثر این سؤالات به خود نداده است • به عبارت دیگر این دسته مسایل هنوز در سطح وسیع " تحریم " شده اند و تنها اخیراً یکی دو مقاله در بولتن ها در این عرصه ها منتشر شده اند • با این همه ما برنامه می نویسیم و استراتژی تعیین می کنیم • از آن جالب تر ، نقد مشی گذشته هم می کنیم • تحلیل از جامعه یعنی پاسخ گفتن به همه این سؤالات و بسیاری مسایل دیگر • ما هنوز به هیچ يك از آن ها پاسخی روشن و جدی نداده ایم • نتیجه : ما هنوز تحلیلی از جامعه مان ارایه نداده ایم •

مابیش از نیست عنوان و موضوع جدی و ضروری برای پژوهش و مبارزه فزاید درون سازمان خود مان و تمامی جنبش چپ مارکسیستی کشورمان از نظر گذراندیم • این گوی و این میدان [ بیاید آنها را بین خود مان تقسیم کنیم ، جدی و متین دنبال آن برویم و آنها صفحات بولتن را آنها داشته

از دستاورد های مستدل و بزرگتوی کارمان کنیم. به احتمال بسیار زیاد اختلاف نظر هم خواهیم داشت اما طبیعی است. این اختلاف نظری سالم سازنده و جدی است. آنگاه که چنین شود، صفحات بولتن ما از شش‌طایفه نیز برای اجتناب و به ویژه برای پرولتاریای کشورمان ارزشمند تر خواهد بود. کسی نمی‌تواند منکر این حقیقت شود. می‌گویید اینها فعلا مسایل سنگین و آکادمیکی هستند که هنوز به مسایل حاد سازمان ما تبدیل نشده‌اند؟ شوخی می‌کنید؟ بحرانی مردپار جامعه ما در هم نوردید. توده‌های مردم به پا خاستند از جان خود دست‌شستند، ما نیز ارزشمندترین رفقایمان را از دست دادیم، انقلابی برپا شد، هیولای عجیبی چون خمینی بر درده انقلاب جیب و شاه‌رگ آن را چوید، جوش را مکید و کالبد رنگ باخته‌اش را پدید و رافکنند تا زانوان لیزانش خم شد و فرو افتاد. حیرت‌زده انگشت به دندان کزید، ماشکستی جان کباب خوردیم و امروز همین هستیم که میدانیم. چیزی نمانده است که اعلامیه ایدرسو ده‌هین سال انقلاب بیستمین بیستمیم. ده سال باورمان می‌شود؟ انثار همین دیروز بود. اما تاریخ با انثارهای ما قضاوت نمی‌کند. تاریخ خواهد گفت پس از ده سال هنوز نمی‌انستند چرا انقلاب شد و چرا به چنان نتیجه‌ای انجامید و آنگاه بولتن‌های ما را به ثبت می‌رساند. برای تاریخ هیچ مقاله‌ای جنبه درین سازمان ندارد و آن را سبب به ثبت می‌رساند. و تاریخ همه حرف‌هایی را که خود ما درباره شکست سال ۳۲ و فاصله زمانی پلنوی چهارم حزب سوده ایران و مسایل پرولتاریا آن‌زده بودیم به‌میت‌رسانده است. یک بار همه این حرف‌ها را در ذهن مرور کنیم همه آن‌ها را از قلم نیاندیم! خوب بینیم این مقالاتی که از نظر گذراندیم "آکادمیک" هستند. در مورد سنگین بود. نتیجا ما موافقم اما مگر از شکستی که خریدیم نیز سنگین تر است؟ ما که بوستان چنان کلفت است که این شکست را از سر گذراندیم و هنوز آن طور که باید تکان نخورد ایم. بیایید استفاده مثبتی هم از این بیست کلفتمان بکنیم. اما مساله بر سر این است که بحث قلمی پیرامون فلان و پیمان مغوله تئوریک و آن‌هم در سطحی که ما انجام می‌دهیم تنها نیاز به یک جرد کار، چند صفت کاغذ و دو سه هفته کتیب خواندن دارد و نه بیشتر. اما انجوهی از آمارها، هم‌زمان جدول سالنامه‌های آماری ده‌ها نشریه سازمان ملل و مجلات به زبان‌های مختلف، صد‌ها رپرتاژ و مقاله و کتاب، حروارها روزنامه‌های یومیه! آه سخت است. نمی‌شود جرد دیگری کار مبارزه ایدئولوژیک و نقد گذاشته را یکسره کرد؟ و غیر از آن: فرض کنیم همه اینها را کرد آوردیم و خواندیم. حالا با آن‌ها چکار کنیم؟ اینها را که نمی‌شود با خواندن کتاب اقتصاد نیکی‌تین و ماترالیسم تاریخی نیک‌آئین و راه‌شد غیر سرمایه‌داری پروتئنتس تجزیه و تحلیل کرد. تازه این کار یک نفر و دو نفر نیست که پس از چند روزی یک تنه سر از صفحات بولتن در آورد. اینجاست که خیلی قضاوت‌های ذهنی و غسره شدن‌ها به خود، رنگ می‌بازد. تازه فهمیم کسه کجا ایستاده‌ایم. به قولی "آن‌کرکه‌نابندند اند که نداند". بیایید لا اقل کتایف کنیم که نمی‌دانیم بدانیم که نمی‌دانیم. این کار اول در ریاز

بیایید لحظه‌ای جمع‌آورد نقل قول از آثار مارکس و انگلس و لنین را به کنار بگذاریم (البته ما هنوز در سومی مانده‌ایم و فرصت رفتن به سراغ اول و دومی را پیدا نکرد ایم) و نسیه‌های هیورستیک - هر چند بسیار سطحی و گذرا و تنها به یک جنبه آن - بر فرایند شکل‌گیری تاریخی مارکسیسم-لنینیسم بیاندازیم. اگر مارکس مانیفست را نوشت و به پرولتاریا عرضه کرد، کاپیتال را نیز نوشت. اگر او در جریان کمون پاریس سیاست‌ارایه داد، مبارزه طبقاتی در فرانسه هیچ‌یک هم بر برلین بنیابارت، جنگ‌های دهقانی در آلمان و... را نیز نوشت. مارکس هیچ‌گاه مینا پار-تیس را خواب ندید بلکه تاریخ فرانسه را بهتر از همه رهبران سیاسی آن روز فرانسه‌دانیست

و تحلیل کرده بود. • لودویک فویرباخ و پایان فلسفه لاسیک آلمان همراه با فرقله شانه به شانه کنار کاپیتال ایستاده اند. • لنین اگر "دستان خلق" کیانند و چکونه بر علیه سوسیال دمکراسی می جنگند یا دو تاکتیک سوسیال دمکراسی در انقلاب دمکراتیک را نوشت، رشید سرمایه داری در روسیه را نیز به رشته تحریر در آورد. • آنگاه که او بر کرسی خطابه ترغای آریسل در کاخ تارویدای پتروگراد تکیه زده بود، امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری را در جیب داشت و دولت و انقلاب در مغزش آماده بود که به روی کاغذ منتقل شود. • صد البته او حق داشت که شعار انترناسیونال سوم را طرح کرده و در برابر اکثریت مطلق همه احزاب سوسیال دمکراتیک آن روز بایستد. • می گوید ما فقط یک مارکس و یک لنین داشتیم؟ این هم درست است. اما نگاه می به نشریات تئوریک بسیاری از احزاب برادر افکنید و مقایسه ساد های میان تعدد اد تحلیل هانفاکتها وجدول عمایان، نقل قول ها به عمل آویزد. • همین کار را با سه بولتن جدید مان انجام دهید. • اگر نتیجه را در کوشی تکویدی بی شک صد ایتان بلند نخواهند بود. • بولتن مسا تنها به جزمانه اول از بولتن شماره دوم و مقاله در بولتن های اخیر که دستم حاوی تحلیل بدون فالت و اثبات هستند. • در یک کلام چنین است: چشم به آن بدو <sup>زیرا</sup> تئوری عام و مجرد را خوب نگاه کنید محالا چشمتان رامه حکم ببندید. • و باره باز کنید <sup>چشم</sup> چه می بینید؟ نتیجه سیاسی کاملاً مشخص! این هشر ماست. • جز چشمپند یچه نامی <sup>که</sup> توان بران گذاشت؟ تئوری و سیاست نقد است اما تحلیل و فاکتوسند نسیه. • چرا؟ زیرا که سیاست برای ما حکم نتیجه انطباق تئوری بر شرایط مشخص را ندارد. • از نظر ما تئوری مقد های است که بر سیاستی - نویسد. • ما قابل هم شدن. • مساله بر سر این است که آیا اینها در ترکیب با تحلیل مشخص را جامعه مشخص می دهند یا صرفاً در فضایی مجرد و ذهنی. • این غلبه سوز کتیویم بر سز دهن مسا اساسی مان بر سز دن از تئوری به سیاست و رها کردن تحلیل است. • این ریشدر تماسی تاریخ سازمان ما. • د. • طبیعتاً سوز کتیویم همزاد مقابل حید یعنی پراگماتیسم را نیز پسند می آورد زیرا از وجوه تاریخی سازمان ما این است که به هر حال خود را در لیر پراتیک می کند و غلبه سوز کتیویم در عرضه پراتیک یا خود را به. • ورت اراده کرای چپ روانه نشان می دهد و یا زمانی که بخواهیم در عین نداشتن تحلیل عمیق و روشن و نظام فکر و نظری منسجم و علمی و عینی به اصطلاح "فاقانه" عمل کنیم دچار پراگماتیسم و راست روی می شویم. • این تنها به ما بر نمی گردد چنین مشکلی، به ویژه امروز، برخی دیگر از سازمان های مارکسیستی را نیز تهدید می کنند یکی از پایه های راست روی قبلی ما نیز - فقط یکی از پایه های آن - بر همین پراگماتیسم واقع بینانه است. • استیاریت. • در عین حال همین پراگماتیسم در هر یک از لحظه های خود با هزار حربه سوز کتیویم و هزار قضاوت ذهنی توأم می شد. • برای خروج از این بن بست در مقاله تیولتسن باید ابتدا به دو سوال جدی و اولی پاسخ بدهیم: • اسمد و لوزی تحلیل اجتماعی چگونه است؟ • ۲- به نظر می رسد تحلیل اجتماعی تاریکی و دفر و بیکی و دور نباشد. • آیا باید تسلل روزی که به تحلیل دقیق و روشن نرسیده باشیم دست روی دست بگذاریم؟ این سوال تا آغاز اسم نهسا دن در راهی جدی است. • پاسخ سوال دوم از اول جدانیت و می کوشیم طی جیسل مشکل اول، بسؤال دوم نیز جواب بگوییم. • هدف فعلی در رها پتند ارازشناختکیفی به شناخت کمی است. • عالیترین شناختنا سطح دقت ریاضی ارتقایی یابد. • جامعه یک سیستم است و سیستم ها به سده مجرد و واقعی تقسیم می شوند. • هرگاه بتوانیم به تمامی قوانین پروسه زندگی سیستم دست یابیم و در تحقیقت علم در این رشته تا سطح قوانین دقیق ریاضی پیشرفت کرده باشد آه ناامی توانیم شناختی سل دقت ریاضی از فراگرد تکامل سیستم محین ارایه دهیم. • ( توجه کنید که شناخت در سطح دقت

ریاضی اصلا به معنی شناخت مطلق یا حاکم بودن جبر مطلق بر تکامل سیستم نیست) مساله مهم در تحلیل سیستم های اجتماعی آن است که اولاً این سیستم های واقعی دارای قالی ترین حد پیچیدگی بوده و عوامل مطرح در آن دایمی شمار است، ثانیاً علم مارکسیسم-لنینیسم هنوز قادر به ارائه شناخت کمی از جامعه نیست ویران نامرز شناخت کیفی میرسد. اما از سویی دیر وقت صحبت از نیاز به تحلیل اجتماعی میکنیم برای ما مهم نیست که مثلاً پیشبینی کنیم احتمال ورشکستگی مدن شرکت ایران خود رود سه سال و هشت ماه دیگر برابر چند درصد است یا تیراز روزنامه رسالت در دو سال و یک ماه آیین چه ارقامی نوسان خواهد کرد. این ها هدف شناخت ما نیستند. ما قائل در نیستیم یک سیستم اجتماعی را به علاوه جامعه ایران را حتی به لحاظ کیفی نیز به تمام و کمال در ذهن خود بازسازی کنیم. لذا شیوه آرایه شناخت نسبی از جامعه به عنوان یک سیستم وسیع واقعی - آن است که بتوانیم یک سیستم مجرد محدود به عنوان انحصار نسبی آن سیستم واقعی را در ذهن بازسازی کنیم. آرایه این سیستم و تعریف محتصات آن به معنی آرایه شناخت و تمییز از آن سیستم واقعی است. هر اندازه سیستم مجرد ما تفصیلی تر، مشخص تر و دقیق تر تعریف شده باشد، به همان اندازه نیز شناخت ما عالی تر است. چنین سیستم مجردی از سیستم واقعی جامعه یک مدل اجتماعی به ما آرایه می دهد. پس اولین هدف ما از آرایه تحلیل، رسیدن به یک مدل مجرد از جامعه واقعی است اما این پایان کار نیست. مدل را می توان با یاری جستن از همه دستاورد های تئوریک سوسیالیسم علمی با توجه به داده های جامعه شناسانه تعریف نمود. اما تعریف این مدل اقدامی ایستاده و عبارتی، یک بار برای همیشه نیست. سپس شناخت تحلیلی ما در دو عرصه تامل می یابد: ۱- تکامل و تدقیق مداوم خود مدل، ۲- آرایه شناخت از جوانب دوناوین و مشخص سیستم واقعی با استفاده از مدل مجرد. این مدل مجرد طبیعاً همان جامعه واقعی نیست. این مدل در ذهن ما وجود دارد و تنها می تواند مدایما به سیستم واقعی نزدیک گردد. هر گاه پیش بینی ما برود و پایه مذکور، یعنی خود مدل و شناخت حاصل از آن از جوانب دوناوین و مشخص سیستم واقعی استوار باشد، می توان متناسب با میزان دستاورد مدل و آن شناخت به این پیش بینی تکیه کرد. طبیعی است که حداقل، نظام درونی تعریف شده این مدل باید علمی و در مورد مدل های اجتماعی باید منطبق بر قوانین و تئوری های آنبوره سوسیالیسم علمی باشد. آنگاه با استفاده از این پیش بینی می توان طرح استراتژی را ریخت و برنامه تهیه کرد. فرایند انطباق تئوری بر عینیت اجتماعی و استخراج سیاست بدوین شک از حلقه الزامی این مدل می گذرد. کاپیتال مارکسیک مدل کلی برای نظام سرمایه داری آرایه می دهد. کتاب امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری مدلی قهقتر برای مرحله های محین و در واقع آخرین مرحله رشد سرمایه داری آرایه می دهد. مدل سرمایه داری انحصاری دولتی در حقیقت مدل تدقیق یافته نشین است. کتاب رشد سرمایه داری در روسیه مدلی خاص و مشخص برای جامعه روسیه آرایه می دهد. از این روست که جنبه عام تئوریک این مدل بر ما آموزنده است نه استنتاجات مشخص آن. به همین ترتیب نیز ترهای اوایل یاد رباره شعارها تنها مدل هایی از گذار و فرارویش را تعریف می کنند نه مدل فرارویش در ایستادن را. مدل ها به تناظر مشخص شدن سیستم های اجتماعی از عام به مشخص گذار می کنند. ما تریالیسم تاریخی عام ترین مدل جامعه بشری است. کاپیتال عام ترین مدل جامعه سرمایه داری است. باید توجه داشت که مدل هیچگاه عین سیستم واقعی نیست. هیچ جامعه سرمایه داری در جهان به لحاظ مشخص همچون کاپیتال نبوده است و نخواهد بود. با این حال کاپیتال عام ترین وجوه همه سیستم های سرمایه داری را تحلیل می کند. همان گونه که سیستم مشخص تر امپریالیسم

امروزین در رابطه با سیستم کلی جامعه سرمایه‌داری قرار می‌گیرد، مدل شوریک سرمایه‌داری انحصاری دولتی نیز در رابطه با مدل کلاسیک مارکس قرار دارد. اما بدون شک سیستم کلی تر جامعه پشتری امروزی تنها در وجه سرمایه‌داری انحصاری دولتی مشخص نمی‌شود. جامعه سوسیالیستی نیز مدل خاص خود را دارد. نوشته‌های مارکس و انگلس و لنین عام‌ترین وجه این مدل را تعریف کرده است. نگاهی به دستاوردهای کنگره ۲۷ حزب کمونیست اتحاد شوروی به ما نشان می‌دهد که چه کار جدی و سترگی در جهت تدقیق این مدل در حال صورت گرفتن است. این به ما نشان می‌دهد که چگونه خود مدل‌ها فرارزدی پویا از تکامل و تدقیق را طی می‌کنند و حتی در لحظاتی از زندگی خود ممکن است به نقاط عطف تصحیح جدی و بازسازی برسند. دستاوردهای کنگره ۲۷ در هر دو وجه مدل عام شوریک جامعه سوسیالیستی و مسدول خاص جامعه اتحاد شوروی قابل توجه اکید است. اما بدون شک حوزه جوامع در حال توسعه نیز به مدل ویژه و عام خود نیازمند است. همان گونه که مدل کلاسیک مارکس در یک حوزه باید تا سطح مدل سرمایه‌داری انحصاری دولتی تدقیق و تکامل یابد و امروز همین مدل نیز فراسرد بازرگنی و تصحیح رازسرمی‌گذراند، حوزه سوم نیز نمی‌تواند به مدل کلاسیک بسنده کند. برای این حوزه مدل‌های متعدد دی، از ارتجاعی تا مارکسیستی ارایه شده است. یک مدل، مدل پایه‌ای تئوری رشد غیر سرمایه‌داری است. تئوری رشد غیر سرمایه‌داری ابتدا با یک مدل پایه‌ای جامعه در حال توسعه آغاز می‌کند و سپس راه رشد غیر سرمایه‌داری را به عنوان یک آلترناتیو برای دیتا می‌میس این مدل پیش‌نهاد می‌نماید. برای مثال می‌توان فرمول بندی این مدل را در پروتئین‌بررسی کرد. در عین حال مدل‌های آلترناتیو مارکسیستی در برابر این مدل ارایه شده است. دو نمونه آن مدل لنگسکی در ۱۹۷۸ و مدل سی‌مونی در ۱۹۸۵ هستند. قابل توجه است که تفاوت این دو نظر با مدل قبلی لزوماً به معنی رد خود رشد غیر سرمایه‌داری نیست، بلکه بحث از مرحله‌ای پایه‌ای تر بر سر خود مدل سیستم جوامع در حال رشد آغاز می‌شود اما با درکی دیر به برخی وجوه مشترک در استراتژی می‌رسند. بحث‌های میزگردی که ترجمه آن در آموزش‌هایی از انقلاب و سوسیالیسم به چاپ رسید نمونه خوبی برای بحث مدل‌هاست. در عین حال این میزگرد سر مشق آموزنده‌ای برای بحث نیز هست. آنان از فاکت‌ها آغاز می‌کنند، به مدل‌ها می‌رسند و سپس سیاست از آن استخراج می‌کنند، حال آن که ما ابتدا عزممان را در سیاست جزم می‌کنیم و به مدل اصلا کاری نداریم، با فاکت بیگانگانه و مقدمه‌های شوریک بر آن سیاست می‌نویسیم.

کاپیتال آموزنده ترین سرمشق برای شیوه رسیدن به مدل و تحلیل اجتماعی است. مسکن شخصاً آرزو مند سازمان‌ها که انتشار سری دیباچه‌ای بر آثار جاپدان را آغاز کرده است، دیباچه کاپیتال را منتشر سازد. تا بتوانیم مطلبی بر سر ساختار د رونی و اسلوب استدلالی مارکس در ارایه مدل کلاسیک خود به زبان فارسی داشته باشیم. اما جای تاکید دارد که هر مدلی نباید تمام مراحل تکاملی مدل کلاسیک را طی کند. مدل‌های مشخص تر در تکامل خود به مدل‌ها بهتر تکیه می‌کنند. مقایسه کتاب رشد سرمایه‌داری در روسیه با کاپیتال مثال خوبی در این مورد است ما نیز برای ارایه مدل برای جامعه خودمان طبقاً باید به مدل‌های شوریک مجرد تر و عاجز تمامی جوامع در حال توسعه که سه مثال آن را در بالا ذکر کردیم تکیه کنیم. مهم این است که مسدول خاص جامعه ما هیچ یک از مدل‌های مجرد شوریک حوزه جوامع در حال توسعه نخواهد بسود اما بر یکی یا ترکیبی از چند تا از آنها تکیه خواهد داشت. به عبارت دیگر، مدل خاص جامعه ایران باید با تکیه بر فاکت‌های مشخص جامعه ما و به شیوه‌ای علمی استخراج کرد. این همان چیزی است که جایز به کلی در میارزه ایدئولوژیک ما حالی است.



در عین حال مدل کلی جامعه ایران تکیه‌گاهی برای توضیح اجزای سیستم واقعی جامعه ایران است و این پرسوه خود به آفرینش مدل‌های مشخص‌تر منجر می‌گردد. عیب‌اساسی و متد ولزیک مقاله‌ای که در رواقچ با عنوان تقد ولزیک مشی گذشته در بولتن دوم به چاپ رسید در این است که بدین تکیه بر همین مدل مشخصی و تنها بانی کلی مدل پایه‌ای بر روش‌شناسی تنظیم شده است. به همین دلیل نیز هست که ساخت مقاله در وهله اول پراکنده به نظر رسیده و خواننده احساس می‌کند که مقاله از این‌ساح به آن ساح می‌پرد. علت آن اینست که مقاله بر زیربنای محکم روشنی بنا نشده است. اشکال دوم این مقاله در این است که در عین حال بر فاکت عینی لازم و کافی استوار نیست بدین نتیجه در حد یک ادعا باقی می‌ماند. صرف‌نظر از درست یا غلط بودن این ادعا، البته من نمی‌گویم که متن رهمیمی خود سند نقد گذشته باید سرشار از فاکت و آمار و ارقام باشد. چنین سندی می‌تواند در رسا است که به صورت تیزهای فشرده‌ای ارائه گردد. این ترها تنها نتیجه‌گیری‌های فرمول‌بندی شده‌ای خواهند بود. اما نکته در این است که این مقاله همان‌سند نبود، اگرچه بحسب اعظم آن را بندهای چنین‌سند ی به عنوان سند پیشنهادی تشکیل می‌داد. مقاله وظیفه توضیح ترها را داشت و اینچا باید این ترها تنها نتایج شاکفته می‌شدند، بلکه مستدل نیز می‌گردیدند. این مقاله نمی‌پذیرد که برای نقد گذشته ابتدا باید مدل باز هم مشخص‌تری برای انقلاب و قدرت‌سیاسی موجود ارائه دهد. البته می‌توان مشخصه‌های یک مدل را از آن استخراج کرد اما خود مقاله بر چنین ضرورتی آگاه نیست. و در نهایت اشکال سوم این مقاله آن است که برای اثبات مدل ناواضح و پوشیده ارائه گشته در آن برخوردی مقطعی به سیستم واقعی می‌کند. مقاله می‌اندیشد که دویا برای نقد گذشته باید همان شرایط گذشته را هم تحلیل‌کنند. نکته مهم این است که از آنجا که سیستم گذشته هنوز تحول اساسی نیافته و از هم نپاشیده است، لذا مدل مربوط به آن باید بتواند امروز را نیز توضیح دهد. از این مدل نتوانست امروز را توضیح دهد باید نتیجه گرفت که خود مدل در قیاس نیست یا علمی نیست و به همین دلیل ضعف خود را در صفت ایستا و غیر پویای حویس متجلی می‌سازد. به زبان دیگر، برای سنجش یک مدل باید از شیوه سیمولاسیون (بازسازی مصنوعی پرسوه) سود جست منظور اینست که شما ابتدا مدل را تعریف می‌کنید، سپس یک پرسوه پراتیک مصنوعی برای آن فرض می‌کنید و مدل خود را در آن به کار می‌اندازید و از این طریق پرسوه گذشته سیستم واقعی را پیش‌گویی می‌نمایید و می‌سنجید که آیا این پیش‌گویی‌های شما در مورد زمان گذشته با خود فاکت‌های متحول سیستم منطبق هستند یا خیر. در همین روند شما مدل خود را تکامل می‌دهید و تدقیق می‌کنید. مقاله مورد بحث به جای اینکه سیستم را تعریف کند و سپس مدل پیشنهادی خود را به درد شوئی وارد و ببیند آیا وقایع دوران مورد نقد و ویژه وقایع جدید تر پس از دوران مورد بحث به صورت وقایع الزامی و قانونمند از آن استنتاج می‌شوند یا خیر، به خود همان وقایع نیز به صورت منفک برخورد کرده و از آنها تحلیل‌ارایه می‌دهد. اشتغال فراموش کردن این آزمون-سیمولاسیون مدل در آن است که می‌تواند منجر به پوشاندن ضعف اکلکتیک مدل گردد. به زبان ساده‌تر اینکه شما مدلی متناقض‌نقده لحاظ منطق و انسجم درونی ضعیف‌ارایه کرده‌اید اما با پرداختن جزویه جزویه منفک به وقایع بعدی سیستم واقعی نخواهید توانست ضعف و تناقض مدل خود را دریابید. به لحاظ متد ولزیک، چنین شیوه‌ای یاری‌مناز میان ضرورت وحدت در دینامیس سیستم را ندارد. دلیل انتقاد من آنست که در حقیقت تحلیل‌های ناقص و حتی غلط‌ارگانهای سازمانی از وقایع بعد از ۱۱ و بویژه در سال اخیر نشان دهنده آنست که اقتسار ناخودآگاه پوشیده این مدل از قدرت‌سیاسی حاکم بزرگ‌هویت نویسنده‌ان این ارگانها به صورت منحرف کننده و پنه‌یاری دهنده خود را تجلی پنه‌یاری است. از همین روست که فکتم آن کسی گذشته را می‌تواند در سنا نقد کند که امروز بیایست درستی بشارند. ارایه‌ده برای اینکه مثالی در جهت روشن‌تر کردن این مقولات آورده باشم در ادامه مقاله خواهم گویم. از شیوه طرح‌شده هر مقاله طفره سود جست و تنها به عنوان مثال و آزمایشی، مدلی برای سیستم متحول سیاسی از انقارب تا کنون ارائه دهم.

البته این مدل بدون شك ناقص بوده و براف مان تنظیم شده است و نتواند از جنبه جدی حد میتواند زمینه طرح بحث گردد. اما در همین جا است که باید به سؤال دوم ایزد و سؤال اولیه در این نوشته جواب دهیم. و سؤالی از این قرار بود: **بالاتر ولژی تحلیل اجتماعی چگونه است؟** آیا باید تاروی که به تحلیل دقیق و روشنی رسیده باشیم دست روی دست بگذاریم؟ سئوال دوم در همین جا عددی خود را عیان میسازد، زیرا من یک نفر در فرصتی کوتاه چگونه میتوانم از میان برهه تحلیل برسم؟

مدل این شیوه را اکنون برای ارائه مثال احتیاج داریم ولی رهبری یک سازمان سیاسی در خدمت بسیار جدیتر برای هدایت روزمره آن سازمان به چنین شیوه ای محتاج است و در نه باید سازمان را تسلسل تارمیدن تحلیل به حالت تحلیل در آورد. این شیوه بر سه پایه استوار است: اول - تکیه کردن بر سر نیزه دیکترین مدل علمی که از مدل مورد نیاز عام تر باشد، دوم - حدس یک مدل اولیه از طریق روش آزمایشی و خطا، سوم - استفاده کامل از آزمون سیمولاسیون در تکامل و تصحیح مدل اولیه در پروسه آزمون.

در مورد درنیش مدل برای جامعه ایران میتوان گفت نه به طور کلی مدل پایه اثر رشد غیرسرمایه داری که در اینجا با مسامحه از آن به عنوان مدل برونتس اسم برده ایم - صرف نظر از تفاوت آن به طور کلی - قابلیت انطباق بر شرایط ایران را ندارد زیرا نقطه آغاز دینامیس آن از استعمارگرین آغاز می گردد و در زمانی آن نیز عدم قابلیت تسلط ساختار سرمایه داری است. این مورد در مورد ایران بی مورد است زیرا اولاً کشور ما پیشینه استعماری ندارد و ثانیاً به علل مختلف روابط سرمایه داری در آن مسلط است. فعلاً مساله ما پرزدها حتی به این علل نیست زیرا غلبه ساختار سرمایه داری حقیقی غیرقابل کتمان است. البته این دلایل در تحلیل دقیق جامعه ما اهمیت مییابند ولی فعلاً قرار ما این است که بر اساس حدس مدلی را تعریف کنیم. در مورد مدل لفظی نیز آنچه ارزشمند است به رسمیت شناختن و توضیح وجود عینسی و ریشه داخلی زیرساختارهای ماقبل سرمایه داری است. در زمانی مدل لفظی نیز که ما کما در چارچوب عدم امان غلبه ساختار سرمایه داری باقی می ماندید نتیجه قادر نیستید دینامیس کشش و واکنش میان این ساختار غالب با دینامیس ساختارهای رادریان توضیح دهد. در میرگامی موباینز میشود گفت نه نقطه آغاز آن مبنی بر سنتز استعماری قابلیت انطباق بر شرایط ایران را ندارد اما آن جابه به در زمان رشد ساختار سرمایه داری مربوط میشود، پیش از بدین هفاقادره توضیح فراردها است. بر سبب مجرد و مشخص تفاوت این مدل هاد رابطه با حوزه مربوطه به لحاظ عام و حوزه مشخص جامعه ما بحث لازم و مفید است اما در این نوشته نمی گنجد. آنچه میتوان گفت این است که کماکان مطمئن ترین زینس مدل همان مدل کلاسیک است اما با تاکید قطعی بر بروری هاد بسیار برجسته جامعه ما در مقایسه با این مدل کلاسیک.

بزرگی هاد برجسته جامعه ایران را در مقایسه با مدلی کلاسیک تا حدی و به صورت اجمالی میتوان چنین فرمولبند کرد: **الف - وابستگی ساختار سرمایه داری به امپریالیسم جهانی**. جای تاکید دارد که منظور از وابستگی عبارت از توانایی این ساختار در ارائه گرهایی اقتصادی کامل در درون بازار ملی و عدم استقلال عمل در تقسیم دارین المللی فعلی سرمایه داری است. طبعاً هیچ کدام از این دو مفهوم نیز مطلق نیستند اما واقعیت این است که ساختار سرمایه داری ایران بدون کنش و واکنش تعیین کننده در به اصطلاح حوزه دپارتمان یک و پذیرش تقسیم کار فعلی، به دلیل نداشتن مواد اولیه، کالاهای نیمه ساخته، تکنولوژی، ماشین آلات و از جمله بازار فروش برای برخی کالاهایی تواند ادامه زندگی بدهد. اگر تنها به وجه احتیاط سرمایه داری وابستگی توجه کنیم، اتفاقاً سطح احتیاط سرمایه داری و چارچوبی در ماهه لحاظ نسبی آن چنان هم بالا نیست. **ب - بندت**. ارزش تحصیلی عظیم از بدرفت نقش عامل پرولتریزه کردن نیروی انسانی مولد در وابستگی سرمایه رادرفقابل تاراج این منبع ملی که در دست دولت متمرکز شده است، پائین می آورد. از آن جا که سهم نفت در تولید ناخالص ملی کشور بسیار بالا است و در عین حال، تولید در این رشته با تکنولوژی بسیار بالا و در نتیجه مصرف محدود نیروی کار مزدوری انجام می پذیرد لذا اثر اجتماعی آن به صورت یار رساندن به ادامه زندگی ساختارهای مغلوب اجتماعی سنتی و عدم جذب طبیعی نیروی انسانی مولد به بازار کار در مقایسه با سطح تولید ملی و پیوستگی اقتصادی متنظر آن تجلی می یابد. **ج - عقب افتادگی تاریخی رشد سرمایه داری**. از آنجا که سرمایه داری در ایران پس از استقرار سرمایه داری انحصاری دولتی در جهان به سطح غالب رسید، سطح موجود تکنولوژی امروزین امکان

استفاده محدود انرژی‌های کار با توجه به درجه بالا هبازده آن راه سرمایه داری کشور داده است. این پدیده نسبتاً عام در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، به دلیل وجود درآمد ارزی عظیم نفت در کشورها اثری و بهره‌برجای می‌گذارد. از یک سبب کار افتادن درآمد نفت در فعالیت‌های اقتصادی بحث و ولتج و توزیع تاراج کرانه آن در بخش خصوصی موجب شتاب بخشیدن و گسترش استفاده از تکنولوژی پیشرفته و ماشین‌آلات مدرن می‌گردد و در نتیجه امکان جذب متناسب نیروی انسانی مولد به بازار سرمایه داری را برآورد محدود می‌کند و از سود دیگر همان میزان درآمد نفت حتی در شرایط تاراج کرانه توزیع درآمد ها، بالاخره شرایطی را فراهم می‌آورد که حوزه‌هایی از ساختار سنتی اقتصاد بتوانند قوی تر از کشورهای مشابه بایز برقتن برخی تغییرات در حاشیه نظام مدرن سرمایه داری و در خدمت و کنش واکنش با آن به حفظ سازمان خویش بپردازند. **د- رشد منفصل** - پیروزی در ایران بر پایه د و فرآورد نسبتاً منفصل رشد درده است. یک فرآورد ریشه از پیروزی تجاری ایران در قرن پیشین گرفته، مدتها پیشین به عرصه صنعت رو آورده، ایمان ابتدا با ساختار نفوذ الی و روضات سیاسی آن که سلسله قاجارید در تنگد قرار گرفته، کارنامه سیاسی غنی و طولانی داشته، در طوطی پروسه طولانی زندگی خود فراز و فرود ها اقتصاد و سیاسی چند ن را ز سر گذرانده و اکنون نمایندگان سیاسیین بند این که همیشه بتوانند قدرت سیاسی را بدستی در دست داشته باشند به سازش مل کشیده شده و پیروزی لیبرال ایران را تشکیل می‌دهند. این جریان هیچگاه نتوانست وظایف پیورید مکرر تیک خویش را به انجام رساند و امروز نیز به دلیل وابستگی ساختار سرمایه داری ایران اصولاً خواهان اجرای انقلابی آن نیست، اما حیاست‌هایی را طرح و بد نبال می‌کند. فرآورد دوم مدت‌ها پس از آن از طریق سازش اشرافیت فئودال با سلسله پهلوی و تخیر ما هیست اقتصاد با اولی حرکت خود را آغاز نموده و اساساً این سازش ثروت خود را به سرمایه تبدیل کرده و پس از این انباشت اولیه، جریانات کم‌رنگی در پیوسته و در پیوسته و در مجموع سرمایه داری وابسته را شکل دادند. جریان دوم از همان ابتدا خود را در راستای بافت و در همان محدوده ماند. طبعاً این دو جریان هم باید یک تضاد داشته و هم وحدت منافع دارند. عینیت وابستگی اقتصاد سرمایه داری کشور زمینه ضعف جریان اول در برابر دوم را تعیین می‌کند. از آن چاه مضمون وابستگی ساختار سرمایه داری ایران را عمدتاً اختلاف سرمایه تعیین نمی‌کند، لذا زمینه‌های عینی برای مرز بندی روشن میان پیروزی ملی و پیروزی وابسته وجود نداشته و در بعد سیاسی نیز جریان اول پس از تسلط روابط سرمایه داری اصولاً نه حول محور مبارزه ضد امپریالیستی، بلکه حفظ وابستگی اقتصاد و حرکت در جهت سهی بهتر در سازش سیاسی مبارزه کرده است. این دو جریان طبعاً بر سر سهم اقتصادی در درون کشورها هم تضاد منافع دارند. لذا به طور کلی میتوان گفت که سرمایه داری وابسته ایران از یک سبب حاصل سنتز استعمارگ نیست و اگر بخواهیم دقیق تر فرمول بند کرده باشیم، بخش از آن حاصل عنصر داخلی نیه استعمار و بخش دیگر حاصل بازتاب داخلی نواستعمار است. جریان اول را بخش اشرافی و سلطنتی و جریان دوم را بخش تجاری و کم‌رنگ و آن تشکیل می‌دهد. و از سوی دیگر دارای ماهیت نسل دوم همچون اسپانیا و آرژانتین نیز نیست.

همه این ویژگی‌های برخی خصوصیات به ظاهر متضاد را به نمایش می‌گذارند. از یک سو سرمایه داری ایران پیشینه سیاسی و فرهنگی سرمایه داری متوسط نسل دوم از خود پیروزی دهد و از سوی همه ویژگی‌های سرمایه داری وابسته بی ثبات و ریشه نسل سوم را در خود دارد. آن چاه در عرصه مصالح متمدنی با پرولتاریاد گریاست از خصلت اول خود سود می‌جوید و آن چاه روضات سیاسی سازمان می‌دهد و دست به سرکوب خلف می‌زند چهره دوم خود را نشان می‌دهد؟ به دلیل رشد منفصل خود همیشه تضاد مستند است و برخی را گول زده به دنبال پیروزی ملی ضد امپریالیست روان می‌کند و از سوی همیشه آماده هرگونه سازشی درونی است. بالاخره از جانب سوم عنصر سنتی در ساختار اجتماعی راه دلیل ویژگی تناسب تولید ملی در کنار خود حفظ کرده اما به لحاظ سیاسی و فرهنگی آن را سرکوب می‌کند. این موجب می‌گردد که عنصر سنتی در سطحی نیرومند و متشکل به صورت پیوریزم عمل کرده و از یک سبب بحران سیاسی دامن زند و از سوی دیگر توسط های مردم را تحمق کرده و از شعارهای د مکرر تیک و انقلابی در نماند. پنجمین ویژگی مدل ایران در ساختار عنصر سنتی است. **ه- تطابق پذیر عنصر سنتی** - پایه اصلی تعیین کننده آید تئوریک عنصر سنتی بر اسلام فقهی استوار است. نکته برجسته در این مورد آن است که این پایه پسر

خالد درک رایج بر مفاهیم و مقولات صد راسلام استوار نیست. فقه عنصرستی در ایران مربوط به مکتب اصولیون است و این مکتب متناظر با فاسوم فئودالیزم ایران بوده؛ پایه ها و اولیه در دوران سلطنت متمرکز صفویه ریخته شده و سپس در دوران قاجاریه تکامل یافته است. این فقه همیشه در تقابل با فقه اخباریون - درک ساده و حان خانی - بوده و در مبارزه با آن و از طریق نفی آن شکست گرفته است. این فقه به نظام ساز شد و هنده میان اشرافیت فئودالی فاسوم با بورژوازی تجاری مربوط به طلیعه روابط سرمایه داری در کشور ماست. از این گذشته، این فقه در قرن حاضر نیز در چارچوب رفرمها شده است و همین دلیل قابلیت انطباق پذیری آن بر مفاصل بورژوازی تجاری ارتقا یافته است. به همین دلیل اشتباه بزرگی است اگر بمانند پیشم که گویا این فقه بر سرانتخابی قرار گرفته است که یا با چسبیدن به فئودالیزم چند ماهی بیشتر نتواند در رقت سیاسی باقی بماند و یا باید "دکم های پش ساید" و "شود" و اصطلاح در چارنگ استحاله بر و ستان نیستی کرد. این واقعیت که ساختار سرمایه داری مدرن ایران همیشه عنصرستی را سرکوب سیاسی و فرهنگی کرده است و در همین حال با کسترش دامنه عمل خود فضای تنفس اقتصاد با آن را تنگ میکند ولی شرایط عینی برای ادامه زندگی اقتصادی آن را در حاشیه این نظام فراهمی آورد، باعث آن میشود که حاصلت تطلبی پذیرد عنصرستی از یک سوتقویت شده و از سوی دیگر انسجام نسبی آن حفظ کرد و به صورت عنصر قوی و متکی به دست گاه بینشی نیرومند عمل میکند.

اما با اختیاری کردن مدل کلاسیک و تعیین ویژگی ها و مدل ایران در واقع <sup>از طریق</sup> متذخر انحراف از مدل کلاسیک به مطالعه انحراف و اکتش های تاریخی جامعه ایران زفر لرد کلاسیک تاریخی میزیم. واکنش های تاریخی چنین مدلی بی شک جالب توجه است؛ اولا وجه حادثی شکست کبر اراده مشترک میان اقشار و طبقات بالاست و لذت چنین جامعه با در طول مدت کوتاهی در چارچوب تاریخی - میتوان در چارچوب های متفاوت و به لحاظ حیلنکا ما غیر منتظره در دست آورد عوامل - اقشار و طبقات - دامن زنده به اراده مشترک بسیار متعدد در تراز سیستم کلاسیک است. ثانیا وجود قدرت سیاسی در دست سرمایه داری وابسته و شکست حکومت دیکتاتوری فرد با سرکوب گرانه و عدم به نتیجه رسیدن رفرمها پورژوا - د. مکرانیک موجب میشود که حرکت های توده ای و خیزش های سراسری بعد لیب عقب ماندن عنصرستی در تشکیل شرایط انقلابی حالت موج شوک و انفجار که به خود بپذیرد. ثالثا ثبات در چنین مدلی استثناست. قاعده همانا برآمد های در نگرش اجتماعی و سیاسی است. توجه کنیم که جامعه ما از ابتدای قرن حاضر تنها یک دوره ۱۰ ساله در زمان رضا خان، یک دوره ۷ ساله پیمنا از اصلاحات ارضی پسر و طولانی تر از همه، یک دوره ۱۴ ساله تا پیش از انقلاب بهمن به صورت سکون به خود دیده است. به ظلم در پیر، در طول ۷۰ سال گذشته جامعه ما ۲۰ سال در سکون و ۴۰ سال در زلجلیا سیاسی بوده است. چون آشفشان فعالی است که هزار گاهی مدتی فروکش می کند. در یک چنین شرایطی عنصرستی میتواند نقش بسیار مضر ایفا کند. اراده شعرا مناسب برای تحریف و جهت بخشی به اراده مشترک طبقات و اقشار اجتماعی و ایجاد اتحاد های طبقاتی کسرتد به میتواند موجب خیره کننده ترین انفجار های توده ای و در دما دمان ن کردن سیاستی انزوا جوینا و سکتاریستی و سر در یک قشر و طبقه فریردن بیشک سالها را یک هیچ کجا نخواهد برد. از سوی دیگر وجود انواع فرامد هواند یسه های سیاسی در ریز و زوی ایران زمینه فاصله گرفتن بیشتر مردم بورژوازی از قطب انقلابی را تقویت می کند. در عین حال حربه بورژوازی فرصتی باید گاهی "مستقل بیاندیشد" و در واقع عناصری از دستگیره های متضاد و فکری را سرهم بندد کند و انواع نظرات و بینش های متلون و دینا کون بیافریند. گشته هیچ یک دارای ثبات تاریخی نیستند. و بالاخره طبقه کارگری به دلیل ریشه داشتن فرا کرد اول رشد سرمایه داری، موقعیت اقتصادی ضعیف اما ربه رشد خویش، وجود انواع گرایش های سیاسی سنتسی و نوبین اقشار متوسط، راهی پر پیچ و خم و همراه با موانع غیر منتظره پیش رو دارد. اما این به همین وجهه به معنای غیر قابل حصول بودن تعیین هر مبنی آن بر جنبش مکرانیک نیست بلکه در صورت اتخاذ سیاست و تاکتیک صحیح امکان آن را دارد که مهرخیزد را بر وسیع ترین خیزش های توده ای در خیره کننده ترین ابعاد بگوید. اما این همه وابسته به درایت و نیرومندی پیشاهنگ آن است.

این مدل بسیار رنگارنگ و منحول به موازات تثبیت نقش بورژوازی و پروتاریا <sup>در شرایط</sup> صورت طبقات اصلی جامعه رفته رفته جنبه قانون مندانه تری به خود می پذیرد و به سوی ثبات سه ثبات کلی <sup>در صورت</sup> دست بندد میارزاتی - میل میکند. به عبارت دیگر، مبارزه و مسیرتد ولات سامان بیشتر و به خود درفته و به واکنش های کلاسیک نزدیکتر می کرد. جامعه ما پس از تثبیت کامل ساختار سرمایه داری به عنوان ساختار اجتماعی - اقتصادی مسلط

چنین مسیر را طی می کند ، ولی این مسیر با کج روی ها ، توقف ها و حتی بازگشت ها ی جدی همراه است . آنچه در بالا براساسی حدس و گمان ارائه شد تنها به توند نقطه آغاز بحث باشد . بدون شک چنین استنتاج اچالغ و متکی بر حدس و گمان باید مورد آزمون جدی قرار گیرد اما از آن جا که آزمون این مدل در سه توضیح تاریخ قرن اخیر ایران می برد و چنان در این مقاله نیست ، لذا آن را کاملاً محروم از اعتبار نمی دانیم . هدف ما فرضیه مدل پایه را برای جامعه و سپس صرف مدل خاص تری برای انقلاب بهمین وقد رت سیاسی برآمدن آژان بود . ما این هدف را دنبال می کنیم و سپس به آزمون همین مدل خاص تری پرداختیم . عموماً در توضیح انقلاب بهمین به سراغ این سؤال می روند که چرا همین رهبران شد و این سؤال را نیز از طریق علل نهایتاً ذهنی مثل سرکوب شدن جنبش کمونیستی و شبهه کمترده مساجد و غیره توضیح می دهند . برای اینکه بتوان توضیح داد چرا همین بر کرده انقلاب بجهت باید ابتدا به این سؤال پاسخ گفت که چرا انقلاب شد . پاسخ به این سؤال به تحیین خصوصیات اراده مشترک طبقات ره می برد و آنرا از طریق آن می توان به توضیح جایاده حمیتی پرداخت . ریشه انقلاب بهمین در بحران اقتصادی و اجتماعی ساختار سرمایه داری ایران وان هم در شرایطی که بیوزواری وابسته مدرن در پراسان قرار داشت بنساز می گردد . بحران سیاسی رژیم طبعا به دنبال این بحران سررآورد . متأسفانه هیچ جریانی در جنبش چپ مارکسیستی کشور ما پاسخ روشن و جدی به مساله بحران اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران در سال هکذا پیش از انقلاب بهمین نداده است و تنظیم چنین پاسخی در وضع اطلاعاتی و طمی من نیز نیست . آن چنه مسلم است این است که بحران ساختار سرمایه دارم موجب تضعیف نظام آن شد . و مبارزه را در رون آن دامن زد . در این میان افشار و طبقات حوزه سنتی که عملی به میزان های متفاوت و ضمن های مختلف یاد ولت حاکم و نظام سرمایه دارم وابسته مدرن ایران تضاد داشتند سریع تر از بسیاری از اقاتار و طبقات نوین وارد عمل شده و متشکل ترتیز عمل کردند . "بالای ها" که همان بالایی های ساختار سرمایه داری مدرن بودند ، هم در برابر "پایینی های" خود و هم در برابر "بالایی ها" و "پایینی های" ساختار سنتی قرار گرفتند .

"بالایی" های آن زمان ریشه در فرارزدوم شد سرمایه دارم در ایران داشت . این جریان هیچ چیز جز وده رشد اقتصادی شتابنده و ارتقا سطح زندگی نداشت که به مردم عرضه شد و نبود همه دینخواست های توده مردم را به شیبه اغراب و انصارش در هر جنبی - قلیبیین ، برزیل و غیره با این وعده توجیسه می کرد . اما هنگامی که نظام برپاشده توسط این "بالایی" ها در چارتروم کشنده و سپس بحران فرای اقتصاد می شد ، این وعده های آن بچه به رسید . این جریان که خواب برقرار بسیج فاشیستی توده ها و نظام آشکارا یکتا توریستک حزبی بیوزواری وابسته رامی دید به ناچار پروسه عقب نشینی و شکست خویش را آغازند و روی دوم انفراد حیره کنند . این جریان آن اراده مشترک حیرت انگیز و مسیحی بود که میان همه اقاتار و طبقات جامعه که با این نظام و این دورنمای زندگی در تضاد قرار گرفتند پدید آمد . سرعت شتابنده کسترش جنبش اعتراضی طبقاتی مدت کترتاهی به همه عرصه های اجتماعی ، پدیدهای قانون مند بود . اما برزمینه این اراده مشترک فرایردرنگی نظام رویه فریضی موجود طبعانی توانست یک بلوک سیاسی واحد شکل گیرد ، زیرا هر بلوک و اتحادی باید هر دو عنصر منفی و اثبات را در خود می داشت . درنگ همه مشترک القوب بود ، ناماد را اثبات مساله چورد پیگری بود . مجموعه ای که از پرولتاریا آغاز می گشت بد عقانان ، مرده بیوزواری سنتی ، مرده بیوزواری مدرن ، روشنفکران ، کارمندان ، نظامیان ، بیوزواری تجار و روحانیت ، بیوزواری لیبرال و حتی بخشعی از بیوزواری وابسته را نیز درگرفت ، انرا ما قادر نبودیم بد برسره هیچ اصلی در مورد قدرت سیاسی بعدی به توافق برسند . در این جا اهمیت دارد که میان اراده مشترک و جبهه سیاسی ، میان افشار و طبقات یا احزاب سیاسی نماینده آنان تمیز قایل شد . محتصات مدل قدر سیاسی و بلوک سیاسی پشت آن را چنین می توان تعریف کرد :

الف - اتحاد سیاسی میان روحانیت ، بیوزواری تجاری ، بیوزواری لیبرال ، بیوزواری روحانیت پیر و حمینی بر این اتحاد سیاسی اعمال رهبری می کرد و همزونی خود را بر اکثریت قاطع توده ها کسترش داده بود . ب - مرز بندی این بلوک با پرولتاریا ، روشنفکران ، مرده بیوزواری ، اقاتار متوجه شهری دهقانان فقیر و متوسط . ج - روشن است که اینجا منظور مرز بندی با منافع این گروه های اجتماعی و نیروهای سیاسی بیان گرایان منافع است . د - هدف قایل بلوک سرزنوایی رژیم سلطنتی و حذف

قشر ممتاز سرمایه‌داری وابسته ایران بود که بخت‌دولتی اقتصاد (به ویژه نفت) و سرمایه مالی جدیداً شکل گرفته بخش‌خصوصی را در چنگ خود به انحصار در آورده بود. حول این هدف، هر سه نیروی یاد شده در بند "الف" با یکدیگر اشتراك منافع داشتند.

حالت این مدل را به حرکت در آوریم. طبعاً خمینی به عنوان رهبر بلا منازع ایسن جنبه مجبیر بود بانبروهایی چون مجاهدین، فدائیان، حزب مکران، حزب توده، ایران، پیمان وغیره همزندی روشن کند و کوشد پایانه توده‌ای آنها را از آن خود سازد. در همین حان با این که جنبه تشکیلی شده می توانست به اندازه لازم نیروی مرام رسیدن به اهداف ذکر شده در بند "د" (طبعاً تحققات این اهداف با شکل قیام انقلابی بهمین هدف آنان نبود) به میدان بفرستد اما تا آن جا که حرکات بقیه نیروهای نام برده شده در یاد رجعت اهداف و منافع جنبه قرار می گرفت ضرورتی به تقسیم نیروی سرکوب و معین دادن آنان به طرف مقابل در میان نبود. در این میان نهفت آرازی سازمان سیاسی پیرووازی لیبیران بدستگاه روحانیت در برگیرنده نمایندگان کلریکال پیرووازی لیبرال و تجاری بود. این که مثلاً طالقانی برحسی حواسط هاد فروخورد پیرووازی ملی ساؤشالرایزان هم به صورت ناپ کیر نمایندگی می کرد وگاه هسی براد مقلومت در برابر نظرات خمینی به مجاهدین و پذیرندهای دمکرات نزد یت می شد یا اینکه ملاحسنی که مدافع زمینداران بزرگ نیمه فئودال منطقه ات در بخش کرد نشین آذریاچان بود بارها مورد استفاد ه خمینی قرار گرفت تا جنبه تخلخل در اسرکوب کند، به هیچ وجه تعیین کننده ماهیتی غیر از آن چه ترضیح داده شد برای دستگاه روحانیت پیرو خمینی نبود. در آن زمان حجت‌الاسلام منتظری نیز که نماینده برخی محافل خرد پیرووازی سنتی بود در میان پیروان خمینی میدان حرکت داشت. اما اینکه بیاندیشیم کاست بودن روحانیت برجسته ترین خصوصیت قدرت حاکم بود بسیار حطاسه زیرا با چنین ندرشی اساساً به تحلیل استاتیک درمی غلطیم و دیرنمی توانیم وقایع بعدی را به روشنی توضیح دهم.

در وراول همادود طبقات باسرنوونی رژیم سلطنتی و سلطه مالکیت لایه بالایی پیرووازی وابسته ایران به نتیجه می رسید و چنین نیز شد. قیام ۲۲ بهمن منجر به روی کار آمدن چنان قدرتی سیاسی شده که ناشی از آلترناتیو انقلابی (این آلترناتیو حجتی در آن زمان شک ثرفت) بلکه آلترناتیو ضد انقلابی رژیم شاه بود. مساله برخلاف نظر مقاله "در باره تزارتاج سیاه" نه برسر این است که خمینی ارتجاعی تریود یا شاه، بلکه برسر این است که آیا آلترناتیو رژیم ارتجاعی شاه، انقلاب بید یا ضد انقلابی. مساله "ارتجاعی تر" مساله فرمیست های پیرو "تاکتیک پرسه" است نه انقلابیون کمونیست. استرا-تژی ما وابسته به پاسخ و این سوال نیست و تنها ظرافت تاکتیک ها میان به آن مربوط می شود. با این-حال اگر ما رژیم برای پرسش تاکید داریم، پاسخ روشن من این است که رژیم شاه در چارچوب مضمون دوران ماضی پند ف های جهانی ارتجاعی تریود و این عامل در چنین قضاوتی تعیین کننده دارد. به همین

دلیل هم شرکت فعال ما در قیام ۲۲ بهمن و مبارزه در راه سرنوونی رژیم سلطنتی و به زیر کشیدن لایه بالایی وابسته کاملاً به حق بود. اما اگر از این بخواهند نتیجه بگیرند که دفاع ما از خمینی نیز صحیح بود، واضح است که بعد توانم موافق باشم. ما باید از همان ابتدا آلترناتیو انقلابی را سامان می دادیم. هر آینه ما تحلیلی روشن و استراتژیک مدونی داشتیم و در راه شک دادن به آلترناتیو انقلابی رژیم سلطنتی رزمیده بودیم. نه تنها باید در انقلاب مردم فعالانه شرکت می کردیم و منعطف ترین شعارها را مطرح می نمودیم، بلکه مجاز بودیم از برخی اقدامات خمینی هم دفاع کنیم و حتی یاد میزدادیم با اولین نشینیم و به توافق هائی نیز برسیم. با شیطان نمیزی شد قرارداد امضای مینی بر آن که بدانیم چه می کنیم.

فراکرد مبارزه ضد امپریالیستی لزوماً منجر به رشد و گسترش اقدامات سیاسی مستق توده ها و تقویت نیروهای سیاسی ترقه خواه و انقلابی می شد و چنین نیز شد. به همین دلیل نیز آخرین اقدام بلوک یاد شده الزاماً به تقه رانند توده ها و نشانند آنان به جای خود بود. این آخرین نکته اد بود که که تمامی جنبه کذایی برسر آن توافق داشتند. ما آنرا تنها باج- پیرووازی لیبرال گذاشتیم. با پایسان در وراول مبارزه، اراد و مشترک حول سرنوونی سلطنت و حلیه از بالا ترین لایه پیرووازی وابسته از میسا ن رفت. پایه های بلوک سیاسی کذایی نیز فرو ریخت. از آن جا که فعلاً در چارچوب مدل قدرت سیاسی حاکم صحبت می کنیم، به جناح بینگها و شعارهای توده ها که خلق نمی پردازیم حائ آن که تعیین آن ها به مدل بزرگتر جامعه بازی کرد و تاکید می کنم که تعریف و تدقیق روشن این بخش در تعیین استراتژی

تاکتیک های نیروها انقلابی نقش تعیین کننده دارد. پایین حال مادم محد و خودراد نبال  
میکنیم.

از میان رفتن اراده مشترک میان سه جریان یاد شده سازماندهی دوباره یک بلوک سیاسی جدید  
رامی طلبید. طی این مدت روحانیت پرهیرم حمینی همزمنی خود را گسترش داده بود. امام رعین حال  
صاف پندی ها و جدیدی در میان همه جریانها اجتماع که در مرحله ضد سلطنتی شرکت کرده بودند  
شکب گرفته و برخی اقتصاریطیقات دراکتیریت خود از زیر همزمنی مستقیم حمینی بیرون می آمدند. در چیهه  
سه نیروی یاد شده، اراده مشترک بعدی الزامات میان روحانیت پیرو حمینی و پیروازی تجاری شکل میگرفت  
زیرا اولاتحاد میان این دو سابقه تاریخی بسیار قدیمی تری داشت و ثانیا - وه همتر از همه زمینیه  
برای چنین اراده مشترکی فراهم بود. پیروازی لیبرال جریان را تمام شده می دانست و تنها نیازمند  
چنان سازوکاری بود که بتواند زمینه بازسازی سرفیج سرمایه مالی و ایستاده واستقرار رومانی د یکتاتوری آنرا  
از میان ببرد. برخی ملی کردن ها و نیهه کاره و سلب مالکیت ها به اضافه تامین یک قانون اساسی در  
جهت تعریف و تثبیت پارلمانتاریسم و پیروزی در انطباق با ضرورت سرکوب اقدام مستقیم سیاسی توده ها  
ورشد جنبش انقلابی و مکتاتیک برای پیروزی لیبرال کافی بود. پیروزی لیبرال با قوانین اتدینا میسبم  
ساختار سرمایه داری تضاد جدی نداشت. پیروزی تجاری در شرایط متفاوتی بسر میرید و جایگاه تاریخی  
پیروزی تجاری در سیر تکامل سرمایه داری متعلق به دوران عدم غلبه ساختار مربوط و پیش از رشد صنعت  
و انقلاب صنعتی است، الزامات تضاد آنرا باشد و دینا میسبم سرمایه داری و قوانین طبیعی و فطری بازار سرمایه  
دارد در روجه عام خود ایجاب میکند. پیروزی تجاری متعلق به تولید انبوه صنعتی نیست و لذا اولایه آن  
ملاحظه ای ندارد و ثانیا نگران شکب گیری سرمایه بازرگانی و تلفیق توزیع با تولید در چارچوب سرمایه مالی  
است. از سوی دیگر پیروزی تجاری ماهوی با تولید خرد کالایی و انواع اشکال سنتی تولید ندارد. تلفیق  
تولید و توزیع و شکب گیری سرمایه بازرگانی نیرومند به معنی زوال پیروزی تجاری است. سطح رشد و شرایط  
حاکم برجایگاه ایران از یک سو هنوز امکان حرکت وسیع و ادامه زندهی پیروزی تجاری را دهد و از سوی  
دیگر سطح و میزان شکب گیری ساختار سرمایه داری و بخش تولید و توزیع در آن، زمینه احساس خطر جدی  
آن را فراهم می آورد. احساس خطر جدی بازار در برابر شکل گیری بخش توزیع و سرمایه بازرگانی و حتمی  
پیوند گسترده و روبه رشد آن با سرمایه بانکی و صنعتی در سال ها آخر حکومت پهلوی با زتاب ایستمن  
احساس خطرید. روحانیت نیز برای این که بتواند آینده ای برای خود در قدرت سیاسی تضمین کند،  
(تئوکراسی) بدون شک مجبور است از یک سو اقتصاد را مدون و تحت سیطره سیاست در آورد و از سوی دیگر  
برای این که صنوعا زتاب اقتصاد در سیاست جلوه دهد و اصطلاح دیاکتیک اقتصاد و سیاست را "منجد"  
سازد مجبور است بر سیاست لگامی تضمین کننده بزند و این لگام چیزی جزاید تولوژی نیست. از سوی  
نیز این اید تولوژی همان طوره شرح آن رفت به دلیل ریشه گرفتن از اصولیون و فرمهای در آن، درزغلی  
نسبی برای اداره اقتصاد سرمایه داری غیر پیوسته به روحانیت می نماید. عقد برادری روحانیت و  
پیروزی تجاری در همین جا بر سر زمین محور الزامات سبب می شود. پیروزی لیبرال در این جابجایی  
و نمی تواند باشد. چنین باید می شد و شد!

روحانیت به دلیل شکاف برداشتن جبهه قبلی و در تقابل قرار گرفتن بخشی از نیروهای اجتماعسی  
همراه این جبهه با وفاء همبوره بسبب دوباره نیرو می گردد. چه نیز در برابر انشعاب کرد و گفتار قرار  
میگیرد. بخشی از آن، کبج و جوان و بی تجربه، بدون بهره بردن از دهه اف هنرد سیاست و تاکتیک  
در اروپا سیسون قرار میگیرد و خود را از زنده ها منفرد میسازد. بخش دیگر در میان کرده و گفتاریکی را انتخاب  
می کند و آستین خود را در بزرگ انتخاب خویش بالا می زند. این روح داد نتیجه الزامی و اجباری مسدل  
تعریف شد. پیوند و همین دلیل نیز ایجاد مسئولیت میکند. جنگ ایران و عراق نیز نتیجه الزامی این  
مدون نیست، زیرا علل آن محاط در مدون تعریف شده نیست. جنگ علیه خارج و منطقه ای نیز داشت و  
به همین دلیل اکثریتان تنها بانگ برمدن قدرت سیاسی حاکم به الزامی بودن آن رسید، با تحلیس  
از جنگ غلط است یا خود مدول. اما کماکان فرگردد های الزامی و قانون مند مدول را دنیاه میکنیم. چنانچه  
صحت و درست مدول اثبات کرد در آنجا پدیده هلی دیگر باید در چارچوب مدول های عام تری چون جامعه

ایران، منطقه و شرایط جهانی تحلیل و دنبال کرد که يك سران آمدن قدرت سیاسی در کنش و واکنش بسیار دیگر عوامل در رون مدل های بزرگتر تشکیل می دهد. به بحث خود باز گردیم.

در دو دم هم آورد سیاسی - طبقاتی با تجدید سازمان یاد رواق آغاز تجدید سازمان در درون بلوک پیشین آغاز کرد. در روحانیت پیرو خمینی و بورژوازی تجاری بر علیه بورژوازی لیبرال متحد شده و جریسان لیبرال زدایی از درون حکومت آغاز می کرد. خمینی که زمانی سخن گوی سه نیرو بود و در نتیجه و جنبه و لیبرالی و "آزادی خواهانه" در گفتارهایش با زتاب می یافت محور صحبت هایش را تدریجاً و تصحیح کرد. به همین دلیل نیز برخی جریانات با رجوع به گفتارهای پاریس و غیره میخواستند با نقل گفتارهای خمینی حول مخالفت با مجلس خیرگان یا "جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم نه یک کلمه بیش" نیروی اپوزیسیون جمع کنند. خمینی برای بسیج نیروهای بزرگ در دوره سرکوب مشترک که هر سه نیروی دخیل در رجهه پیشین به انجام رسانده بودند به حربه بورژوازی سنتی و خص "ضد لیبرالی" (چپ) حزب توده ایران و سازمان ما (میدان عمل داد اما میانه اش با مجاهدین بدتر از پیش شد. جریاناتی مثل حجت الاسلام منتظری میدان وسیعی برای حرکت یافتند. جریان دشت پیمان نیز به شدت فعال شد. جریانات اخیر در حیطه حربه بورژوازی سنتی قرار داشتند. بررسی رویدادها و سیاسی روز در آن زمان نشان میدهد که چنین جریانات حربه بورژوازی سنتی (شهادت در دوره ای میدان عمل یافتند تا به دشمن خمینی ضربه بزنند) این که خمینی حتی لحظه ای آن ها را به رسمیت شناخته باشد و مورد تأیید و قرار گرفته باشند. خمینی در تمام طول این مدت خیلی واضح از متحدین و متحدان سرکوب خود اسم می برد. آنان را کاتر خود می نشانند و در گفتارهایشان آنان را تشویق یا سرزنش می کرد اما به جریانات حربه بورژوازی تنه میدان عمل و حرکت مشروط می داد. علاوه بر برخی جریانات فئودالی راهبری سرکوب جنبش خلق کرد و ترکان بسیج کرد یا برخی خوانین روسای عشایران نیز مورد استفاده قرار داد اما اینها هیچ کدام به آن معنی نیستند که خمینی و حکومت او نمایند. حربه بورژوازی سنتی یا فئودالیسم یا نظام عشیرتی بود غمزه کارگری خمینی نیز دست کمی از غمزه های حربه بورژوازی آن نداشت. یادمان نرود که مایرخیسی نقف قولهای "کارگری" او را چه اندازه برجسته و تکرار کردیم.

اما مهمترین مسئله در یاد ما هم مدل پیشنهادی مایه مکانیسم مبارزه در رونی خود بلوک پیشین سازمان می کرد. بخشی از چپ بدین در نظر گرفتن کامل واقعیت ها و اکتیویتی بردرکی استاتیک و ذهنی مد کاست راطرح کرد و چون پیشه های فقه خمینی را نیز نمی شناخت پیش بینی کرد که این کاست نمی تواند برزیرینا سوار شود و لذا آن توضیح ادامه معرین نظام بحث فاشیسم راطرح کرد. بخش دیگر دل قدرت حاکمه را بر اساس مفهوم توده های پایین پیشنهاد نمود و از این طریق به تحلیل انقلابی بودن بلوک روحانیت - بازار رسید و کسب میان خمینی و " جناح راست" یعنی بورژوازی تجاری را از او ارزیابی کرد. بخشی سوم هم مدل ارگان سازش را نتیجه گرفت. در کجا انواع مدلهای فاشیسم، کاست، بورژوازی کلرینکال، روحانیت پلیمینیست، ارگان سازش و... بیانگر کجی عام - در این بیان جهت - در کج جنبش چپ ونداشتن تحلیل از چپ و مدلی فراگیرتر برای کل جامعه بود. همه این مدلهای بدون توجه به متن مدل جامعه استنتاج شده بودند و تنها مدل حزب توده ایران برمدلی از جامعه اشوار بود که در این مورد نیز خود مدل جگمه از واقعیت بد روید. آنچه در واقعیت در بالا جریان داشت این بود که چون روحانیت خود شامل نمایندگان بورژوازی لیبرال و تجاری و منافع احص روحانیت بود. لذا اتحاد جدید بورژوازی تجاری - روحانیت نیز به سازمان سیاسی مستقل خود داشت تا بتواند در برابر سازمان سیاسی بورژوازی لیبرال عرض اندام کند و جریان سیاسی را هدایت نماید. روحانیت که اساساً و لحاظ تاریخی با حزب و حزب پیت سرسازگار نداشت و همیشه بنابه ضرورت زمان حزبی شده بود. دست به تشکیل حزب زد. حزب جمهوری اسلامی مولود این نیاز بود و طبعاً با از میان رفتن این نیاز نیز باید در هم می شکست. روحانیت پیرو خمینی بنا بر ضرورت زمان و طریقم سنن و مضمون سازماندهی خوبتر دست به تشکیل حزب و حوزه و دفتر و کمیته مرکزی و هیئت سیاسی و... زد. ضرورت پیشبرد مبارزه با بورژوازی لیبرال الزاماً ایجاد می کرد که "کاست" را روی تخت جراحی بخواهند و اندام لیبرالی را جدا سازند اما حزب را به خیابانها نفرستند. چنین نیز شده اما آن موقع اندیشیدیم که بنی صدر را وارهای حزب جمهوری اسلامی ایستاده است. اما واقعیت این بود که حزب ج. ا. با تمام نیرو فعال بود و این "کاست" بود که در چارتضاد سردرگمی شده



بود و در رون آن صف بندی می‌حزب جمهوری اسلامی در برابر حزب خلق مسلمان شکل گرفته بود. دور دوم هم‌اورد سیاسی - طبقاتی مدتی بطول انجامید. یک قانون متحد یکران بود که هرگاه یک دور مبارزاتی فروکش میکرد دوران سرکوب جناحی از جنبش توده‌ای که میدان عمل یافته بودند آغاز میشد. اما این شعله‌ور شدن و این فروکش کردن سرکوب توده‌ای زبانه حساب تزلزل و زلزله. "حمیتی خرده بورژوازی" می‌نماید. امروز نیز تفکر: د یکر برای اینکه عدم امان شرکت خرده بورژوازی در جنبه خلق را ثابت کند، ابتدا حمیتی را خرده بورژوازی میکند و سپس با استفاده از منطقی "دیوار موش دارد و موش هم گوسد ارد پس دیوار گوسد ارد" حرف خود را به اثبات میرساند. قانون متحد یاد شد. در مورد سرکوب توده‌ای به لحاظ زمانی در بین دو فاز یاد و دره از هم‌اورد سیاسی و طبقاتی در زونی جنبه بالایی هارخ میداند و معمولاً به یکباره جو عوضی شد. بزیرا دره بسیج نیروی جدید برای عماد و جد یاد آغاز می‌گشت. اما آن نیروی سیاسی که در این هم‌اورد ها و طغ این هم‌اورد ها موضع شد حمیتی و مدافع جناح مخالف را می‌گرفتند مشغول سرکوب جدی و خونین در طی دوره هم‌اورد میشدند. مجاهدین و سرکوب خونین آنان به دنبال نزدیکی به بنی صدر، انعکاس این قانون متحدی است. دور دوم هم‌اورد کلاً لاسرعه بنیاد رسیده. طی این دوره حزب سازش با به دلیل سیاست راست روانه خویش موقتا به نیروی توده‌ای گسترده دست یافتند.

پایان دوره هم‌اورد دوم باردیگر بار شد سرکوب و حققان توأم شد. توقیف روزنامه‌ها و واحد و دیت فعالیت سیاسی از وجود آن بود. فاز سوم: هم‌اورد رابده رون روحانیت و بورژوازی تجاری و میان ایند و کشاند. در این مقطع و مدله جدید تر مطرح شد: "مدن" خط امام - حجتیه - و مدله "بورژوازی تجاری - بیروکرات". اولین و اساسیترین اشکال عمده و این مدله‌ها در آن بود که نه میتوانستند پیش از خرید را توضیح دهند و نه قادر قادر به تصویر آینه بودند. ۴۰ به عبارت دیگر هر دو این تحولاتها، صرفاً نظار غلط دیدن آنها در رابطه با مسئله، مدله‌ها و تحولات و مسئله این بود که: "تفاوت تمامی مدله‌ها استانی آن است که تنها تغییراتی کمی سیستم‌ها هم نه بصورت قانونمدنی الزامی بلکه حادثی توضیح میدهد و قادر رسه توضیح تحول کیفی هر یک از این انباشت‌های و سپس توضیح کیفیت بعد گنیشند.

با پایان دور دوم، اتحاد میان جناحها و خرده جناح‌ها مختلف خاکه در برابر جریانات لیبرالی از میان رفتند. یکره رت سیاسی روحانیت و بورژوازی تجاری (تئوکراسی بورژوازی) تثبیت شده بود و خلا هر جریانتی در رون روحانیت، سیاست و روزنامه مشخص خود را پیش می‌نهاد بورژوازی تجارت میخواست پس تثبیت حکومت ولایت فقیه نهایت سودا اقتصادی خود را بهر دور. از همین جایز که کمشک و تضاد منسندی بین تاریخی و اجتماعی بلوک شکل گرفته در انطباق بر زیر ساخت اجتماعی اقتصاد جامع ریه آشکار شدن میگذازد. با این حال این اصلا به معنی عدم مطلق امکان بلوک خاکه در سازمان شدن برنامه موجود نیست. این سواره گرفتن عملی است اما در عین حال تضاد مند، بحران زایی در زمان اقتصاد خمینی - تضاد هاد زد و ولت و کابینه و کار روزمره آن تجله میبایند. بورژوازی تجاری که سازمان اقتصاد خمینی - اصناف بازار و سازمان روزنامه سیاسی مشخص خویش را داشتند سیاست حد اکثر رسیدی در رونما طرح میکرد. روحانیت و "کاستن" لادیر نمی توانستند روح تحت جراحی بخوابانند زیرا اینها باید قلب و مغزش را در می‌آوردند. ویژگی از اینبار راتی نمی ماند. روحانیت تشکر کرد. قادر به ارائه سازمان سیاسی مستقل خویش نبود زیرا نمی توانست سیاست کامل و متعاضی در برابر بورژوازی تجاری عرضه نماید. کدام سیاست؟ در جهت منافذ کدام قشر و طبقه گبرای ایجاد کدام نظام؟ بر پایه کدام تکیه گاه طبقاتی و اقتصادی؟ از همین

روبرخی بد نهای بورژوازی بیروکرات (؟) یا جنبه متحد حلقه می‌گشتند تا پایه جناح مقابله بورژوازی تجاری قرارگیرد اما اگر قرار بود روحانیت یا کابینه یا جناح موسوم یا هر چیز دیگری جنبه حلقه و اذری قوی سیاسی را انتخاب میکردند. هزار بار حاضر بودند غلط کنند و یا نام اذری قوی تسبیح بیاندازند. "بورژوازی بیروکرات" نیز تنها اگر حلال تعرفه‌ای آن بکار بود و به معنی چند نفر بیروکرات سطح بالا استعمال شود شاید بتواند به برخی عناصر رژیم نسبت داد. شود اما بورژوازی بیروکرات اساساً قشر دیر از طبقه بورژوازی است. اگر لفظ جناح بیروکرات به معنای همان تک افراد بیروکرات و صاحب منصب گرفته باشد، آنگاه تضاد و کشمکش میان آنها بیروکراتی تجاری به همان بیستی برمی‌خورد که چند سطح بالاتر به آن پرداختیم. این سلسله تضاد های متحد و جزئی الزامی باید به رشد بحران سیاسی در میان بالایی‌ها و رفرمست بحران اقتصاد که در کل جامعه و جنبه‌های انواع بین بسط هاد را کتر قریب به اتفاق مسائل اصلی ن

اجتماعی - اقتصاد سیاسی منجر گردد . رشد این بحران و پیدایش " شفاف " ها متعدد در بالا جبراً منجر به رشد نارضایتی توده ای ، پیدایش برخی طلاهی وضعی انقلابی و ارتقای حرکت های توده ای گردد . ما این سلسله رویداد ها را در اعتراضات توده ای امجدیه ، رشد جنبش اقتصادی کارگری - به ویژه دوپ آهن - و شعله کشیدن اعتراضات پراکنده حاشیه نشینان دیدیم . این رویداد ها با تیزرسک دوره سوسیال دموکراسی برای حفظ وحدت بلوک موجود از طریق فرمان ۱۲ مساده ای وره در یکرانه زمین بیرون قانونمند به جنبش توده ای سازمانها ترقی حواه آن - در این مورد ، تنها جریانات باقی ماندند - یعنی حزب توده ایران سازمان ما - ثبت شد .

دربار این واقعیت - آلترناتیو های مختلفی بعنوان راه حل ارائه گشت - در این دوره جناح محکوم به فنا با هم درگیر شدند . ۱ - جناح رسالت به عنوان نمایندگانه بورژوازی تجاری ایران که دیگر نمیتوانست اقتصاد از بحران عمیق و مرگ آورنجات دهد و سرکردگی آن در برنامه فقط به تعمیم بحران اقتصاد و به ویژه بحران در تولید صنعتی منجر میشد . ۲ - جناح رفسنجانی و موسوی که بدین این که بتوانند برنامه ای اثباتی و در مقابل با برنامه اول ارائه دهند به نفعی اجزایی از برنامه جناح اول منسحب بید و این را در جهت حفظ کلیت نظام میدید . ۳ - جناح خامنه ای که مدافع اراده مشترک پیشین (مرحله قبل) میدید .

جناح اول و دوم سعی میکردند احتلا فادات درون حدمت و حزب جمهوری اسلامی را به بیرون ببرند و خط گشای خارا به سطح کل ایران عالی حکومتی گسترش دهند و جناح سوم ، یعنی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی می کسید روی احتلا فادات سرپوش بخندارد و از این طریق با اشدی دادن در جناح اول متحدین سرپوشی را در کساکش خالی درون حکومت بخیرد زیر خرد و سوار شید . مسلک جناح سوم این بود که سوار بر قطب میرنده در یک نظام میرنده شده بود . همچنین که به دنبال آلترناتیوی می گشت تا پیدا شدن آن از عمریستی خسر سه جناح دفاعی کرد سعی می نید آنها را حیل جنگ و حفظ نظام جمهوری اسلامی متحد کنند . حزب جمهوری اسلامی در برگیرنده هر سه جناح بود . در این میان تنها جناح اول دارای ارکان سیاسی مستقل بود . نکته دیری این سه جناح به این شکل مشخص در مدل ما الزامی نیست و جنبه حادثی نیز در آن دخیل است اما آنچه بصورت نتیجه الزامی مدال استنتاج میگرد سرنوشت این جناح ها در پنا میسیم تحولی مدال است واقعیت چنین صاف بندک بحران مرکبا در عرضه سیاست برای رژیم به ارمان آورده بود و زمینه برای ارائه راه حلی فراهم بود تا رژیم از این بحران بیرون کشیده شود . یک راه حل ، بازگشت به گسترش بلوک سیاسی و در نتیجه ، گسترش پایگاه اجتماعی رژیم بود . این نظرا منتظری به میان آورده و معتقد بود که بلوک سیاسی وسیع فروپاشیده ( بلوک اول ) را باید دوباره بازسازی کرده منتظری خواب بازگشت به دوران " عظمت " ج . ا . را می دید و میخواست زمانیکه از ولیعهدی به تخت ولایت فقیه جلوس میکند دوباره قدرت بدبسه و کبکبه خمینی سال ۷۵ را داشته باشد ، البته منهای جنبش توده ای ترقه حواهانه . لذا ارتقا حصاد رسالت - کاپسینه بازگان را مطرح می کرد خمینی در سخنرانیهایش از خامنه ای و موسوی بطور همزمان دفاع میگرد و میبفت گرایش روی چشم است . منتظری از موسوی و بازاریا زرگان دفاع میکرد و میگفت باید از بازرگان دلجویی شود و به اجازه فعالیت <sup>داد</sup> از این نظر خامنه ای مدافع حزب ج . ا . بود و منتظری مخالف آن . از طرف دیگر ، خامنه ای یک درجه " رئالیستی تر " فکر میکرد و منتظری یک قدم ذهنی ترسید زیرا خامنه ای از بلوک دوم دفاع میکرد اما منتظری از بلوک اول . به همین دلیل منتظری از رشد قانونیت و جوانی از دیکراسی بورژوازی برای کل طبقه دفاع میکرد اما خامنه ای از حزب چپای داران و در نتیجه اگرچه منتظری ذهنی تر بود اما در لحظه توانست نیروهای ریاست سرحود جمع کند حال آنکه خامنه ای اصل "موقف به جمع آوری هیچ هیچ نیروئی نبود زیرا هیچ کس در میان " ناراضیان " گرایش به افتادن در دنبال خامنه ای را نداشت و تنها رسالت و سیاست اولشاده میگرد . در این شرایط منتظر <sup>میخواست</sup> یاد رهمراهی با بازرگان تاحدودی چه بره عوامه قریب به خود بگیرد . در این مرحله خامنه ای از د و بیرون رفت و منتظری رواند . بازرگان هم در و گرفت و شاهد حرکت های لیبرالها بودیم که اوچ خود را در جریان تشکیل " جمعیت دفاع از . . ." و حرکت رهبری نظام پیشگان نشان داد . <sup>رفته رفته</sup>

بعوزات این فرآورد های گرایش بورژوازی تجاری در و گرفت . تراکم و انباشت حیره کنندنده سرمایه

در بالاترین لایه بورژوازی تجاری به لحاظ اقتصاد و وجود صنایع ریازاره لحاظ سازمانی زمینه رشد و تشکیل بالاترین لایه انجمن‌های فرازین در انحصارات کمربند و فرامورد آورد. هنوز این پروسه به نتیجه نرسیده است اما این لایه روشنتر از هر زمان در یگری تبدیل شدن به الیگارشلی و ایست را (که از انحصار کمربند بری پیشرفته تراست) در درونهای وضعیت خویش رافق ایران می بیند. اینها پدیده‌های زینتایی الزامی بدل تشریح شده اند و این نتایج است که از دیگرها بصورت الزامی غیر قابل استخراج هستند.

سرمایه های بالاترین لایه بورژوازی تجاری نقد را انباشته و متمرکز کرده است که دیگر برای ماندن در چارچوب تنگ تجارت در یک رشته و صنعت راند دارد و باید جبراً از یک سو به رشته های مجاور و از سوی دیگر به تمامه تجارت در عرصه دسترس ترکمیزد وری و بالاخره از سوی سوم به عرصه تولید سرریزند. اینها می خواهند چنان شرایطی باشد که ریالشان بتواند با تعداد قابل قبولی و یا حداقل تعدادی تبدیل یسلی ثابتی به تجارت با طرف خارجی وارد شود؛ بتواند اعتبارین المطلق بگیرند و بقیه شان از معامله نقدرها شود؛ تبدیل روزگرفتن اعتبارات سنگین دولتی میازردن اعتبار تجارت خارجی آسان و تعریف شده گردد؛ بعد کم کم بسته بندی، بعداً مترازد کشور انجام دهند و بازار را تسخیر کنند و نهایتاً به تولید انبوه داخلی بپردازند و از مرحله کمربند وری و دولتی به مرحله انحصار وابسته گذارند؛ سرمایه مالی وابسته را سازمان داد و تولید متوسط و خرد راه انقیاد در آورند. اینها زینتایی نه در لحظه حاضر - طرفدار سیاست، "بازسازی" خرابیهای جنگ، با رهای باز" به جا داده آن "تافتح کریستال" (پان اسلامیسیم بنیاد لرا هستند. اینها خواهان دسترس روابط با غرب در عرصه سیاسی و عادی سازی کامل این روابط بجا و چهره ماجراجوی منطقه ای هستند. اینها می خواهند اعتبارات اقتصادی و قابلیت اعتماد سیاسی رژیم در جهان بالا برود. اینها خواهان بوروکراسی و مدیریت اقتصاد معقول و منسبتا مدرن هستند. اینها تا آنجا مسلمان و طرفدار رفقه هستند که تود" هارا تحمیلی کننده اینها خواهان سرکوب سرمایه متوسط و خرد از همین امروز هستند و لذا ایات منتظر می و در گرفتن لیبرالها جدا می کنند. اینها خواستاره خاکسپرد شدن حزب ج.ا.و. بودند تا دست خود را در اصلاحات درآیند و کاملاً باز بندارند.

قدرت اقتصادی و آینه بورژوازی ایران از همین امروز دست اینهاست! اینها زینتایی حیاغان برجیدن نهایی طوری بورژوازی تجاری "عقب افتاده" هستند. اینها قادرند برنامه تدبیر کنند و بد دراز مدت ترقیه رژیم داشته باشند و در زمان ارائه نمایند اینها خود را در موقعیتی می بینند که همه چیز را تسخیر کنند و بالاخره فرجامی برای جنگ در جهت منافع خودشان بیابند.

آنکسانی که در حکومت از همه زرتکرو با دکا و ترتر" بودند این در این را تشخیص دادند و با چهره غرض کردن برای خود و جمهوری اسلامیشان "آینده ای" دست و پا کردند. این در این نیز در تمام طیف ارگانها و افراد به قلب و مرکز قدرت دولتی نزدیک شد و تعیین کننده ترین و قدرتمندترین شان را برگزید. امیرالیم نیز از همان "بازسازی" مسالمت و قابل اعتماد و توان و آب در وضعیت ایران را در چهره ایسن گرایس و نه ایندگان سیاستمدان تشخیص داد. آن چه شاهد بودیم در دوره کوتاه مدت، یعنی در وسایل بحران شدید سیاسی، کمپنه شدن هر روز به موضع گیری ها و جناح بندی ها، تخریب چهره های سریع و خیره کننده، به زمین کوبیده شدن غولها، تصفیه های جدی بریسک آمیز، تخریب سیاست امیرالیم، شکل گرفتن سیاست های جدید، از در بیرون رفتن برخی جناح ها، مرکز حزب ج.ا.و.، تماس مستقیم با آمریکا و اسرائیل، وارد شدن فاکتورهای جدیدی در مسئله جنگ، مرکز نهایی سلطنت طلبان و بالاخره گویی شدن کامل دوباره چپ بود.

کاس هال دبیرکل حزب کمونیست آمریکا در کنفرانس اخیر حزب بحران اصلی تحلیل سیاسی گزارش کمیته مرکزی به کنفرانس و قسمتی از یک بخشهای گزارش درباره مسئله "ایران - کنترراگیت" اختصاص داد. حزب کمونیست ایالات متحده از این وقایع تحت عنوان "دارا کاهمیت استراتژیک" یاد کرد و یکی از تپه های شعرا حزب در درون پسانکنده ع و مبارزه انتخاباتی حزب را بر این وقایع نهاد. ولهی ما چه کردیم؟ ما بعنوان کمونیستهای ایران چه نتیجه تحلیلی و سیاسی جدی از این انباشته های کمی و تخون کیفی گرفتیم؟ کاس هال چایی در گزارش سیاسی کمیته مرکزی ما واقع این جزئیات را در یک جمله در ارتباط با آریزه بیرون افتادن جریان "ایران کنترراگیت" چنین توصیف کرد: اولگفت که این وقایع "عورت سرتم

راعریان در انظار همگان گذاشت. "وکی پرسس آپا پس از این پرده برداری، داستان چه کسی جز جنت - السلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس خودی در آن حوالی دیده شد؟ آنجا که پای تحلیل مشخص و جلیبیدن از زمان در میان است، دینار اکراب ببرد، ما را حواب خواهد برد.

آری، نیرومندترین نماینده سیاسی این جریان رفسنجانی بود که همه را کنار زد. رفسنجانی سر و صفاه خود را به قمار گذاشت و برنده بیرون آمد. وزارت اطلاعات با اینها و اهرم اجرائی آنان است، همزبونی را در مجلس رژیم دارند، منتظری لشکه یک پول کرده اند، حمینی را بطرف خود کشیدند، خامنه ای از دور بیرون کردند، رسالت آنچه باقی ماند - برای همین بود که یک مرتبه رسالت به دفاع از منتظری افتاد، منتظری از یازگان دفاع میکرد و یازگان از منتظران اما همه لفظ تیسر آمدنی ها که در اروپا پوزه در آخور - امپریالیسم دارند همصد استگ رفسنجانی را به سینه کوبیدند - آنان جریان هاشمی را با اهرم وزارت اطلاعات تصفیه کردند، سپاه پاسداران را مطیع خود ساختند، یازگان و همه لیبرالها را بجای خود نشان دادند، ابتکار عمل سیاسی روزمره جنگ بدست گرفتند، روابط با آمریکا را برقرار ساختند و موقعیت حکومت را بطور نسبی در عرصه بین المللی تغییر دادند. در رسوم بد بین ترتیب پایان یافت.

مساله افشای جریان سفره ک فارلین ضربه بزرگی به این روند ها پیچید این ضربه هم در ایالات متحده و هم در ایران بازتاب مهمی داشت. برخی فرارند ها متوقف شد و حتی به عقب بازگشت. جنگ زرکسری میان حکومت و دولت ریگان در زده شد و روابط رژیم با فرانسه و انگلستان تیره گشت اما اینها از جنسی رسیدی کمی بهر حد - حساسیتها بزرگ توفیق جدا بودند. اینها گذرا هستند. امپریالیسم آمریکا ادرتواند نقشی تعیین کننده در پایان جنگ برعهده بپذیرد بدون شك آنرا طوری پیش نخواهد برد که به تضعیف جناح دلخواه و تقویت جریانات آلترناتیو منجورن خامنه ای یا منتظری بیانجامد. دولت ریگان بدون شك اگر چنین امکانی داشته باشد آنرا در جهت تقویت رفسنجانی و در واقع تقویت بالاترین لایه سرمایه تجاری بکار خواهد برد. جریان سفرخامنه ای به واشنگتن رنطق او جمله به کشتی مین ریزج ۱۰۱ در متن اقداماتی که در جهت پایان جنگ براه افتاده بود، خود شاهدی برد رستی این مدون و این تحلیل است.

طبعاً همانطور که در ابتدای تحریف مدگ جامعه و بدون قدرت سیاسی تاکید کرده ام، این مدلهای آنها بر اساس حد و شریوه آزمایشی و خطا برکنده شده اند و تنهایی توانند زمینه طرح بحث باشند نه انتهای آن. اما اگر باتکیه بر آزمون سیمولاسیون به همین مدون نیز اعتماد نسبی بکنیم، طرح مدون الزامه برنامه و سیاست را بدنبال دارد. با چنین برنامه و چنین سیاست و باتکیه بر چنین مدگ تحلیلی می توان به نقد گذشته رسید. و درست با همین پایه باید در عین نقد گذشته به تنظیم سیاست و شعار روزنیز رسید. سنجش این سیاست و شعار در پراتیک روز، در واقع سنجش همان نقد گذشته است. نقد گذشته را باید از این طریق به محک پراتیک نهاد و آزمون.

پایان

فرهید - ۱۵ مهر ۶۶

## انقلاب در دو دیدگاه

پیش درآمد

پنج شماره بولتن، تاکنون منتشر شده است. از این پنج شماره، بحث پیرامون طرح استراتژی، و تاکتیک سازمان و مرحله انقلاب بیشترین سهم را از آن خود ساخته و به همان نسبت، خلاقیت اندیشه در جدال با تاروشنایی‌های واقعی، توفیق کسب کرده است. توفیق کسب کرده است، اما جدال با بیان نیافته است. در این میانه، برخی پس کشیدند تا با طرح "ایسم‌های" هولناک، "اندیشه" را مرعوب سازند و به یائسگی دیر باز بازگردانند، برخی کوشیدند تا با برافروختن شعله‌ای بر "کنج راه" اندیشه را به گمراهی کشند تا "پیراهن بزرگین" را از گردن چشمان کنجگاو اندیشه مادیت یافته، درآمان دارند. برخی یک گام پیش نهادند و سپس در اثر این "پیشرو" بسورانه "دچار ترکیب شدند و بایس کشیدند. اما اندیشه ثوبه سلاح تجربه سنگر به سنگر پیش تاخت و میل به شقاقت و روشنایی کرد.

ذکر یک توضیح در سرآغاز اهمیت دارد و آن این که در مباحثات درون سازمانی، بخشی از انرژی، و توش و توان اندیشه معطوف به کشف "نام" انقلاب فراراه شده است. تلاش برای کشف این نام تا آن جا که ره به مضمون نبرده است. پیش از آن که تبدیلی که حقیقت جویبی علمی تلقی کرده، که در کره اغلیر باستانی می‌زند، که حریف هم خود را معطوف به کشف نام رقیب می‌کند تا روح او را به سلطه خود کند! طرح دعوی نه از آن روست که بر نام انقلاب ملی - دمکراتیک پایه، فشرده اند، که این در لایقی گسترده از احزاب کمونیست، کشورهای نظیر و همچنین در بین خیل دانشمندان مارکسیست - لنینیست رواج دارد، بلکه در مقید کردن مضمون و ظایف انقلاب درنازل ترین حد آن است. البته برواضح است که تعیین صحیح و دقیق نام انقلاب فراراه از اهمیتی ویژه برخوردار است و گزینش ترم انقلاب دمکراتیک خلق، نه بدعت "کمونیست‌های وطن"، نه محصول "همزیستی مائوئیسم و تروتسکیسم"، که نتیجه کارگرفت تاریخی آن از سوی برخی از احزاب کمونیست است که در مقالات مندرج در بولتن شواهد به وفور ارائه شده‌اند. درگذر از این سرآغاز، نیاز به تاکید است که تلاش تکرارنده این سلوور بر آن بوده است تا سرنخ بحث را از کلیات آسمانی به واقعیات زمینی "تبعید" کند و از اشیان غنی تنور، تغلیظ شده مارکسیستی - تا آن جا که در دسترس است - جز در این بستر بهره نگیرد. مقاله حاضر بنا به محدودیت، "فشرده" شده است و مجال مکت روی همه سایل نبوده است، مهم ترین سایل بنا به شناخت مجدد و نویسنده، دست چپین شده‌اند.

\*\*\*

1

طرح استراتژی، و تاکتیک سازمان با برخی بلند و تحسین برانگیز پذیرش مناسبات سرمایه داری وابسته را به مقابله مناسبات غالب در کشور اعلام می‌کند و با همین گام تصور آمیز، قله‌ای را فتح می‌کند که کمونیست‌های کشور حداقل ۲۰ سال قبل بدان ره برده و بینانگذازان سازمان و از جمله رفیق جزئی بر آن پایه فشرده بودند. اما همین "پذیرش با تاخیر" شرابها، اوام جماعه چند ساختاری تعیین نیافته، نیمه مستعمره... را از کشور ما کم کرد و سطح بحث‌ها، درون سازمانی را یک پله ارتقا داد.

طرح استراتژی و تاکتیک پذیرفته است که مناسبات سرمایه داری، وابسته در کشور غالب است و تضاد اصلی جامعه، تضاد کار و سرمایه می‌باشد. اما روح "رشد ناموزون" که گفتی، ابلند طرح "استراتژی، و تاکتیک درم تخیده شده" را تحت نفوذ دارد، ماند. از آن شده است که این "پذیرش" در بندهای دبتر: طرح تبدیلی باید و نتایج و بی‌آمدهای مطلق آن در ۱۹ بند دبتر خود را "با تولید" نکند. این رشد ناموزون بدان جا مفرج گردید که مناسبات سرمایه داری، وابسته تنها در بند

اول طرح "غالِب" باشد و در آینده دیگر، جابه جایی‌ها ماقبل سرمایه داری، و همچنین وثایف برآمده از یک جامعه کهنه استوارزده "مسلمه" گردد! مقاله توضیحی "مرحله انقلاب، نیروهای محرکه انقلاب" - کار ۲۲ - نیز برآید، این که به ابهام و تفسیر الوان مجال ندهد، صراحتاً اعلام می‌کند که "مبین ما از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمن ۵۷، سیر تکامل تاریخی انقلاب ملی - دمکراتیک خود را نتوانسته است به پایان برسد." و طرح بایه فراموشی سیر من موضوع "کوچک" و فوق العاده "کم ارزش" ذکرگوشی اساسی ساخت و بافت اقتصادی و اجتماعی کشور، تا حد رونویسی برنامه "ارتقا یافته اجتماعون و عامیون" نازل می‌کند!

وحدت اراده طبقات و گروه‌های اجتماعی، محصول وحدت منافع آنان است و وحدت و یا کسبه‌نمائی منافع بیش از هر چیز از جایگاه نسبت به سازمان تولید اجتماعی و مناسبات تولیدی، راجعه مالکیت و سهم در توزیع ثروت ملی شکل می‌پذیرد. بدین ترتیب با در نظر داشت حد معین استقلال نسبی، و تألیف انقلاب فرا راه و سیاست طبقات و اقشار اجتماعی در قبالت سمت و سوی، تحول، سیاست احزاب و گروه‌های سیاسی در عرصه اتحاد، ائتلاف و یا اشتقاق و مقابله، در بافت مرز آنتاگونیسم در نظام‌های اجتماعی، در گروه، آن است که کارکرد نام مناسبات سرمایه داری وابسته در عرصه اقتصاد و تأثیرات آن بر روی، اوضاع سیاسی و اجتماعی مدنظر قرار گیرد.

شرایط نوین پس از جنگ جهانی دوم، بیداری جبهه جهانی سوسیالیستی، غارتگری بی سابقه سرمایه جهانی‌نخوا، جاه‌جویی و نفوذ در ساختار قدرت جهانی امید بانیستی و از جمله قدرت گیری امپریالیسم امریکایی، هجوم و بیورش بحران عمومی سوم جهان سرمایه داری و... باعث آن شدند که مبارزات ضد استعماری، استقلال طلبانه کشورهای مستعمره دامنه و زرقاء بی سابقه ای، بپایند، فروپاشی و اضمحلال استعمار در بخش عظیم جهان، امنیت سود سرمایه را به مخاطره افکند و به خاطر افتادن امنیت و تضمین رشد سوده شکل ظاهر و عملکرد سیاسی سرمایه را دستخوشی ذکرگوشی ساخت. نئوکلیالیسم محصول شرایط نوین، محصول بیداری دول مستقل در کشورهای پیش از مستعمره بود.

نئوکلیالیسم شواری "فنی" روابط استعماری کهن نبوده، بلکه ایجادگری، کیفیت نوین راجعه بین دول متروپل و تحت سلطه است. با کارگرفت اسالیب نئوکلیالیستی کوشش شد تا کشورهای بی‌ارکه بندها، استعمار کهن را گسسته بودند، بار دیگر با زنجیر آهنین سرمایه به بند کشند. انحصارات امپریالیستی این بار بر آن بودند تا با صدور حجم بی سابقه سرمایه به این کشورها با عنوان فریبنده کمک های اقتصادی و وام های توسعه و عمران، با تقویت و حر است نظامی از دول و نیروهای، ارتجایی از طریق بدل و بخشش جنگ افزار، با در پیش گرفتن سیاست نهجی علیه دول "لجبار و گردکش"، از طریق مشارکت دادن کشورهای "آزاد" در بلوک بندی های نظامی - ارتجایی، بار دیگر حق تعیین سرنوشت آن ها را تصاحب کنند. از سوی دیگر نئوکلیالیسم همواره در راستای دستیابی به آن چه "نظم نوین" نام نهاده اند، به تجدید و شوگر ای خود مبادرت ورزیده است. انحصارات امپریالیستی برای به قید و بند کشیدن کشورهای "مستقل" و حفظ آن ها در چارچوب تقسیم ناعادلانه کار جهانی سرمایه داری، از سیستم های پولی و مالی، سیاست بلوکه کردن، ایجاد درگیری های محلی و منطقه ای، اعمال کنترل بر منابع زیرزمینی، بانک ها و راه های ارتباطی بهره گرفته اند. استعمار مستقیم امپریالیستی در پی هجوم سرمایه به این کشورها، به استعمار غیر مستقیم سرمایه امپریالیستی بدل گردید، و نوع و کیفیت وابستگی را اساساً در گون ساخت. رخساره اقتصاد، کشورهای تحت سلطه سرمایه امپریالیستی متحول شد و تزریق سرمایه در رگ های پیکر اقتصاد باعث رشد یک باره صنعت و کشاورزی، در عرصه های سودزا گردید. (۱) اما وابستگی هم درست در همین چارچوب به باز آفرینی خود بر درآمدت و به زاد و ولد شیباتی مشغول شد. (۲)

اقتصاد عقب مانده ایران نیز از سخاوت "حاتم کوته" سرمایه امپریالیستی بی نصیب نماند و تنها در سال های ۱۳۲۷ و ۱۳۲۸، در اثر تزریق حجم سنگینی از سرمایه های امپریالیستی، ۱۵ بانک در اختلاطی با سرمایه "بیکانه" گشایش یافتند. وحدت منافع و وحدت اراده انحصارات با بورژوازی بوروکرات ایران نه تنها زمینه ساز غارت هر چه گسترده تر نفت - این اصلی ترین رکن ثروت ملی -

گردد، بلکه ساختار اقتصادی کشور را بر وجهی زیر تاثیر خود گرفت که بستگی تولیدات داخلی به درآمد نفتی در چندان شد. نقش و سهم نفت در صادرات کشور به گونه ای مداوم افزایش یافت و درآمد ارزی کشور هم افزون به درآمد ارز نفت وابسته شد. سهم و نقش درآمد ارزی ناشی از صادرات نفت در کل درآمد ارزی کشور در فاصله زمانی، ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۴ از ۵۴ درصد به ۹۷ درصد افزایش یافت. افزایش بهای نفت در سال ۵۲-۵۳، چهره مبادلات بازرگانی خارجی ایران را دگرگون ساخت. در مقابل کاهش مداوم صادرات غیرنفتی کشور - که به سمت صفر میل می کرد - صادرات کشور تنها در فاصله زمانی ۱۳۵۱ تا (۱۳۶۱)، نزدیک به ۱ برابر افزایش یافت.

از نقش و سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی فوق العاده کاسته شد و سهم کشاورزی در تولید ناخالص ملی که در سال ۱۳۲۸ - پیش از فرم های شاهانه ۲۶/۸ درصد بود، در سال ۱۳۵۶ به ۸/۵ درصد رسید. در برابر رشد ناچیز سهم صنایع و معادن در تولید ناخالص ملی - که در همین فاصله زمانی از ۷/۴ درصد به ۹/۲ درصد رسیده بود، سهم نفت سه برابر شد و مابقی تولید ناخالص ملی را خدمات به خود اختصاص داد. نزدیک به ۸۰ درصد درآمد ناخالص ملی در سال ۵۶ مربوط به سهم نفت و خدمات بود که خدمات از آن بین در همان سال، معادل ۴۶/۶ درصد از درآمد ناخالص ملی را از آن خود ساخته بود\* (۳) اقتصاد تک محصولی به تمام معنا، یافت گسیخته اقتصادی و گسیختگی بین اقتصاد صنعتی و سنتی، رشد فوق العاده شاموژون اقتصادی، واردات لجام گسیخته کالاها، اشکارات امپریالیستی، سیطره سرمایه امپریالیستی بر منابع زیر زمینی، کنترل فعالیت های بانکی - بولی و مالی - از سوی مونوپول ها، کنترل راه های ارتباطی، مشارکت تمام عیار در تقسیم کار جهانی سرمایه داری، بیروار شدن صنایع نفت و بخش خدمات در برابر صنعت و کشاورزی، در واقع بازتاب "تولید" مناسبات سرمایه داری، با مشارکت اشکارات امپریالیستی در بافت سنتی اقتصاد ایران بود.

غلبه مناسبات سرمایه داری در ایران از آن رو که محصول بر تانم ریزی و هجوم سرمایه مالی "بیگانه" بود، نمی توانست از روح شیطان و "اراده گرایی" سود همان سرمایه "بیگانه" مستقل بماند و از این رو چون تابعی از متغیر سود انحصاری دگرگونی می یافت. آن چه در این دگرگونی ره نداشت، مصالح ملی بود و توسعه عبرانی کشور یا تماما محصول همان مطلق سود سرمایه بود و با از مصلحت های سیاسی ناظر بر حفظ قدرت سیاسی یا تضمین رشد و گسترش دامنه سوددهی آتی اقتصادی، و حقا "سلامت" گردش و بازتولید سرمایه، تاثیر می پذیرفت. ناموزونی رشد اقتصادی به حدت تمام عمل می کرد، کشاورزی، مکاتیمی در جوار کشاورزی سنتی، توذیه جغرافیایی ناعادلانه واحدهای صنعتی، نه صرفا تضاد شهر و ده، بلکه تضاد شهرها و... از جمله "دستاوردهای" مناسبات سرمایه داری محسوب می شدند. آمار توذیه واحدهای بزرگ صنعتی - به مثابه شاخص نمایش رشد ناموزون - نشان می دهد که در سال (۶۱)، تعداد واحدهای بزرگ صنعتی استان تهران نزدیک به ۴۰۰ برابر پیش از استان های ایلام و بویر احمد و کهگیلویه بود و استان های دیگر از جمله کردستان، باختران و کرمان و... نیز از وضع چندان بهتری برخوردار نبودند.

سرمایه داری حرامزاده ایران، چون محصول یک انقلاب بورژوازی نبود، درقبال تضایف معمول یک چنین انقلابی نیز برای خود رسالتی قابل شمی گشت. چه از جنگ طبقاتی علیه اقتصاد سنتی و روابط قنوالیته بدر نیامده بود و قدرتش قائم به ذات نبود. چنین شد که تحول اقتصادی "ایجاد شده" گر چه اساسی بود، همه جانبه نبود. مناسبات اقتصادی ماقبل سرمایه داری، گر چه زیر تاؤیانه های "چهر اقتصادی" دگرگونی پذیرفتند، امارخت بر نیستند، تغییر شکل داده اند، از میان فرفتند، عقب نشینی کردند و به روستاها، دور افتاده، به شهرهای مرزی، آنجا که هنوز "کم سوددهی" آتش طمه هجوم سرمایه را بر نیانگیخته بود، پناه بردند و پناه بردند، اما در امان نماندند.

در سازمان تا آن جا که اسناد رسمی گواهی دارند، کسی علیه "غالب" بودن مناسبات سرمایه داری نمی جنگد. در عین حال گر چه غیر مستقیم با پیش کشیدن بحث لغتنامه ای "غالب" و "مسلط" کوشیده شده است تا به اندیشه غیر دیالکتیکی جامعه چند ساختاری "بی هویت"، "کم هویت" و یا "بد هویت" گریزی زده شود، ولی تا آن جا که این تفکر، تجسم مادی نیافته و به میات زبان ظاهر نشده

است، قابل چشم پوشی است!

در شفاخت و دریافت و تالیف انقلاب فرا راه و هم چنین ساختار اقتصادی و سیاسی کشور، خطر اصلی در اکتلیتیسم است، چرا که اکتلیتیسم قریبند است و ضمن حفظ روح عمیقاً ضد دینالتمینی خود، ظاهر شبه دینالکتیکی به خود می‌گیرد و در برابر کل حقیقت عناد پیشه نمی‌کند، بلکه به بخشی از حقیقت اعتراف می‌کند تا ضمن حفظ ظاهر حق به جانب، کل حقیقت را تحریف کند. گره اصلی بحث اینجاست که آیا رفقای که در بلغوم وسیع با بر غالب بودن مناسبات سرمایه داری وابسته و تضاد اصلی بین کار و سرمایه رای دادند، اینک حاضرند این "پذیرش" در کلیات را تا عرصه حقایق مشخص امتداد دهند؟ پس از پاسخ مثبت به این درخواست، آیا باؤهم حاضرند که مدعی شوند که مرحله انقلاب کشور از انقلاب مشروطیت تا انقلاب بهمین همان انقلاب ملی و دمکراتیک بوده است؟ اگر اعتقادشان بر این است که این "این همانی" و یکسانی تنها "نام" و "چارچوب عمومی" انقلاب ملی و دمکراتیک از زمان مشروطیت تا انقلاب بهمین را دربرمی‌گیرد ولی مضمون و تالیف تغییر کرده است، آیا حاضرند این تغییرات را به رشته تحریر درآورند؟ و آیا این وظایف مطروحه در طرح استراتژی و تاکتیک، با تغییرات ساختاری، اجتماعی-اقتصادی کشور همخوانی دارد؟ به نظر نگارنده این منظور، مضمون و تالیف انقلاب ملی و دمکراتیک "عرضه شده" از سوی برنامه حزب و طرح استراتژی و تاکتیک سازمان، جدا از آن که چه "نویسنده" و چه پیشوندی، بر آن بیافزایند، باؤتایکتر عقب ماندگی فاحش برنامه‌ای است. در تکرش فرادید، به آن چه در طرح استراتژی و تاکتیک سیاه روی سفید مطرح شده است، باید گفت که این مضامین با توجه به ساخت جامعه ایران، تضاد اصلی حاکم بر کشور، و تالیف عمومی انقلاب و وظیفه شاخص دولت برآمده از انقلاب، در امارت عقب ماندگی مانده است. لنین در همین خصوص گفته است: "جنگ ایپورتونیستی هر حزبی همیشه از هر گونه عقب ماندگی خواه برنامه‌ای، خواه تاکتیک و خواه سازمانی دفاع کرده و آن را موجه جلوه می‌دهد." (۴)

۲

آدام اسپیت در یک مورد کاملاً حق داشت و آن این که سرمایه در کلیت خود موجود، منطقی است، و حتی از افشاء، این راؤ که "سود" منطبق راهبر سرمایه است، نیز ابایی نداشت، ولی لیبرالیزم اقتصادی، و او آن جا که "سود اجتماعی" را بسته به سود سرمایه داران می‌دید، در تقابل با منطبق قوی تری قرار می‌گرفت، و آن این که، منطقی که سرمایه او آن پیروی می‌کرد نه مایه بهره‌وری، اجتماعی، که باعث تشدید بیهواری توده‌ها می‌شد. و هر گاه این منطبق سود-آن جانشین آن "منطبق قوی‌تر" - جنبش توده‌ای - مورد تهدید قرار می‌گرفت، زبان تقاضای سیاسی سرمایه تغییر می‌نمود و حتی همین لیبرالیزم در برابر ارتجاع تاریخی سرفروم می‌آورد و حاضر می‌شد با فرار از جنبه انقلاب به همان قدرت مطلق گرای فلودالینت - دشمن پیشین خود - سیاه برود.

حقیقتی است که استعمار کهن در برابر گسترده‌گی بی‌سابقه جنبش‌های رهایی بخش ملی، شکستی مهلک خورد، اما "ممتازیت" کشورهای مترویل از میان شرفت. منطبق سرمایه بسدو امر کرد که در پوشی فوین، به خراست او ممتازیت انحصارات بپردازد و چیو، را باس بدارد که لیه تیز جنبش‌های رهایی بخش متوجه آن بوده است و آن یعنی سود حد اکثر انحصارات. چغین شد که زبان استعمار، از زبان سریع و آشکار به زبان استعاره و پنهان تغییر ظاهر داد.

اگر تا پیش از این بزرگ ملاکین و فلودال - بورژواهای سرسپرده پایگاه اصلی استعمار در کشورهای تحت سلطه محسوب می‌شدند، از این پس انقلاب با "بارون رویتر"، "داری"، "مایکس"، "شوستر"، "میلسو" و "شوارتسکف" و با با لژهای، فراماسونی آفلکوفیل و فرانکوفیل و ژرمانوفیل و... مواجه نبود، بلکه در برابر خود مر تبطن و اقمار انحصارات امپریالیستی را داشت که ممتازیت را نه در هیات سابق، بلکه به زبان "مناسبات اقتصادی" باؤتولید کرده بودند. و چون بساط سیاسی اقتدار استعمار کهن در جریان جنبش‌های رهایی بخش درهم ریخته بود، این ممتازیت و این ترجمان جدید وابستگی -



مناسبات اقتصادی - نیاز به حامیانی سیاسی داشت که ضمن مشارکت درغارت و چپاول سرمایه امپریالیستی، بنیان همین غارتگری را در برابر نیروهای "مزاحم و خطرناک" حفظکنند. تجربه تاریخ بر آن دلالت دارد که بورژوازی بوروکرات و حتی بورژوازی بزرگ بوروکرات، رسالت اشخاص این "مهم" را برعهده گرفتند. چنین شد که از بنکلاش تا کره جنوبی، بورژوازی بوروکرات و نئوکمپ ادور برای حفظ ممتازیت سرمایه امپریالیستی از ممتازیت سیاسی خود در جامعه بهره گرفتند.

این اسلوب بازسازی و ابستگی - که در بخش پیش تعریف شد - چون قاعده فرار گرفت، بر بسیاری از کشورها و از جمله ایران محیط گشت. مناسبات سرمایه داری در ایران که با قدرت سیاسی دولت حفاظت می شد به شیوه بیسارکی در جامعه حاکم گردید، با این تفاوت که بیسارک عقد سازش اقتصاد یونکی و قدرت اقتصادی برتر بورژوازی را، که احداث دولت ملی را، به منظور تحکیم امپریالور، و مصالح قدرت آلمان بست و بورژوازی بوروکرات ایران در این دگرگونی ساختاری جامعه به مصالح امپریالیسم توجه داشت و نه به مصالح ملی!

بورژوازی بوروکرات که در سیستم تقسیم کار جهانی سرمایه داری، شریک نابرابر انحصارات امپریالیستی به حساب می آمد، وظیفه داشت تا اوضاع اقتصادی کشور را آن گونه سامان دهد که به کام سرمایه امپریالیستی باشد، و چون ملهم و حرف شغو بود به پس حمایت های بی گران اقتصاد، و سیاسی سرمایه جهانی، مقتدر و پرور شد. بورژوازی بوروکرات ایران که پس از در پیش گرفتن سیاست "انقلاب از بالا" دوچندان قدرت گرفته بود، به بلعیدن اقتصاد کشور مبادرت ورزید. بدین ترتیب قدرت دولتی که در انحصار بورژوازی بوروکرات بود، از قدرت اقتصادی بی سابقه ای برخوردار گشت. مالکیت دولتی همان چیزی که ایورتوفیت ها و رفمیست ها را دست باجه می کند و بی آنکه به ماهیت طبقاتی دولت کمترین توجهی کنند، به شیوه "انعکاس های شرلی" آب از لب و لوجه شان سرازیر می شود - بر بخش عظیمی از اقتصاد کشور حاکم شد. مالکیت بر سرشست تبدیل نفت به بول که در جامعه تک محصولی ایران از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است، در کنار مالکیت صنایع بزرگ و کلیدی کشور، انحصار بخش اعظم داد و ستد با خارج، کنترل مستقیم بر شمار کثیری از بانک ها و موسسات مالی، تصاحب ثروت های ملی و از جمله دیگر مقابع زیرزمینی، زغال سنگ و جنفک ها و ... تحت عنوان ملی کردن، زمین خواری سیری ناپذیر، مشارکت در بورس بازی و فعالیت های اتکلی خدمات و ... از جمله عرصه های پرخلوتی بودند که دولت در انحصار بورژوازی کمپ ادور از آن "خود" ساخته بود.

رژیم جمهوری اسلامی که وارث تخت و تاج شاه بود - و در واقع "ممتازیت" شاه را به ارث برده بود - با تکیه و دین بر همان "دولت پرسود" فرجه شد. در سال (۱۳۶۱)، بالغ بر ۹۵/۷ درصد صنایع فوق العاده بزرگ - بنا بیش از ۱۰۰۰ پرسنل - در تملک دولت بود، که همراه با دیگر واحدهای تولیدی بزرگ تحت مالکیت دولت، ۶۴/۹ درصد کل مواد خام، ملزومات و قطعات مصرفی ۷۱/۶ درصد کل مواد خارجی به کار گرفته شده را به خود اختصاص می داد. ارزش تولیدات واحدهای بزرگ تحت مالکیت دولت بیش از ۲ برابر ارزش تولیدات واحدهای بزرگ تحت مالکیت خصوصی بود، ۷۰/۹ درصد ارزش افزوده کل واحدهای بزرگ صنعتی کشور را آن خود ساخته بود و ۶۲/۲ درصد ارزش سرمایه گذاری جدید را به خود اختصاص داده بود. و این همه مقهای حاکمیت بر "سرشست شیرین" نفت و هفالت سنگ است.

همان گونه که در کشورهای متروپل، بر بستر "تنازع بقا"، سرمایه های بزرگ امپریالیستی به قوه قهر اقتصادی، سرمایه های کوچک تر را می بلعند و مالکیت کابینا لیستی - که در در مرحله نخست نسج و رشد خود، در حد کمیت معینی گسترش یافته بود - در مرحله سوم درام می شود و "جامعه بی مالکیت" در مقابل "مالکیت انحصاری مونوپول های بزرگ" و مجتمع های نظامی - صنعتی، "بیکانه" رها می کرد و در این تنازع، "اصلی" - که صالح ترین نیست - به زور پشتوانه اقتصادی و نظامی باقی می ماند، به همان گونه در ایران نیز - و از جمله در ایران نیز - بورژوازی بوروکرات و کمپ ادور بقای خود را در حر است از "دستاوردها" دید و برای حفظ گسترش خود که بسته به ابستگی است، درهم شکستن اراده

مدافعین رشد اقتصاد ملی و مخالفین رادیکال خود را، ضرورت تشخیص داد. چنین شد که این "اصح" حرامزاده برای دوام عمر خود و دودمانش، ارتش و شهادت، سرکوب را، طبق تعلیمات عالییه سرمایه "بیگانه" برقرار کرد. (در این بخش از مقاله، قصد تجزیه طبقاتی ساختاری مد نظر نبوده، که در این مختصر نمی گنجد، بلکه تاثیرات مغایرات سرمایه داری، وابسته بر روی طبقات و فشار اجتماعی، و همانا مهم ترین این تاثیرات، مورد توجه بوده است.)

ارتش تجاوز پیشه، ساواک جهنمی و دیکتاتوری فردی شاه که به هم بسته و درهم تنیده بودند، رسالت حراست و پاسداری از منافعه مشترک سرمایه امپریالیستی و بورژوازی کمپرادور را بر عهده داشتند و در این خصوص حتی "حقوق" لیبرال ها را نیز به رسمیت نشناختند و ایدئولوگ های مسلح دربار با بزرگداشت تاریخ شاهنشاهی و تحت شعار "خدا، شاه، میهن" و "شاه سایه خداست" برای "ناسیونالیسم وارداتی" که نطفه اش را "بی وطنی سرمایه" شکل داده بود، قدامت تراشی کردند و با همین حربه ناسیونالیسم "مانده و کینک زده" بورژوازی ملی را که از قدرت سیاسی دور مانده بود، درهم شکستند. بورژوازی ملی که روحیه خود را در اثر دوشکست بزرگ تاریخی از کف داده بود و مرغوب قدرت اسلحه و سرمایه کلان و غیر قابل رقابت بورژوازی، بوروکرات کشته بود، به تلاشی افتاد و بخشی از آن به آستان بومی دربار شتافت و ریژه خواهر سرمایه امپریالیستی شد و بخش دیگر ضمن "حفاظت نظر ات خود" و "حفظ ناراضیاتی و شکوه" به محدوده "حقیر، از بازار داخلی که سرمایه امپریالیستی بنابه "بزرگ منشی" و انشاده بود، قناعت کرد. و اگر بورژوازی، بزرگ آلمان-بغا به تاخیر تاریخی و به واسطه ترس از تجمعه و اضمحلت رادیکالیسم خلق و به ویژه قدرت رشد یافته پروولتاریا در جریان انقلاب ۴۹-۱۹۴۸ رنج خود را به اتراف و بیونیک های پیش رویش کرده و از ترس بیش تر رقت انقلاب، بر شلاف روش بورژوازی، بزرگ فرانسه در مرحله چهارم انقلاب کمپرادور، از دستاویز و ممانعت با مدافعین عقب ماندگی اجتماعی وارد شده بود، این ترس و جبهه داری در بورژوازی ملی ایران که تاخیر فوق العاده بزرگی داشت، دو چندان عمل کرد و ناسیونالیسم بائسه وی، در برابر رادیکالیسم جنبش توده ای، به سمت تقدیس ارتجاع میل کرد.

اگر حصار کنی مزارع در انگلیس، دهقانان زمین از کف داده را به کارروزمندی در کارخانه ها و بیوستن به ارتش عظیم بیکاران و آداشته بود، اصلاحات ارضی شاه با شعار دفاع از دهقانان کم زمین، به خانه خرابی دهقانان منجر شد و موج مهاجرت به شهرها آغاز گشت. و چون ظرفیت کارخاچجات جدید و امکانات کار در شهرها محدود بود، ناراضیاتی در خیل دهقانان رانده شده بر فروزانی آتش خشم شان افروز، اما از آن جا که هم تجربه نه تئوریک و هم دفتر خاطرات تاریخ گواهی دارند، دهقانان تنها تحت رهبری یک طبقه شهری، قادر به ایفای نقش شایسته خود هستند و شهر از این بابت فقیر بود، چرا که بورژوازی ملی قالب تهیه کرده تنها در محافل خصوصی حاضر به "ابتکارگری" و "وطن پرستی" بود و پروولتاریا نیز در ایام "شباب" خود در جد گردآوری تجربه بود و حزب توده، حزبی که به طبقه سفلی شده بود، در راه کشف "عناصر ملی" در حکومت شاه "مجاهدت" می ورزید تا با تکرار تجربه دولت قوام، بهر حال جبهه ای را با حضور "حزب ظراوتوین" برپا دارد.

"انقلاب اوپالا" و تزریق یک باره حجم سرمایه در بافت اقتصادی و گرایش بیش اعظم این سرمایه به دوزیدن از تولید و متقابل گرایش همان سرمایه به آمیزش در بورس بازی و فعالیت های خدماشی، ملوومات دستگاه طویل و عرضی بوروکراسی و...، کمیت و کیفیت خرده بورژوازی را شدیداً زیر تاثیر خود گرفتند. خرده بورژوازی سختی که در اثر فایکیری تحولات اقتصادی و بر بستر رشد فوق العاده ناموون اقتصادی او میان گرفته بود، پیش از "خدا" مجاوت" عمر کرده بود و به کجولت رسیده بود، یکباره خود را در برابر گستره بی شمار خرده بورژوازی جدید یافت که از درآمد شغلی یرتغذیه می کرد و بر وار می شد. نحوه عملکرد بورژوازی کمپرادور در عرصه اقتصاد و کارکرد دستگاه سرکوب دیکتاتوری فردی در عرصه سیاست، سرکوب آوادی های سیاسی حتی از نوع لیبرالی، بسته بودن عرصه اقتصاد متعاقب به "کاست" بالایی ها در برابر تمایل رشد خرده بورژوازی اعیان، ابعاد امواج ویرانگر بحران وارداتی از کشورهای متروپول و کاهش دم افزون قوه خرید عمومی، وابستگی عیان رژیم و مشارکت

در برنامه‌های نظامی تجاروت‌گراانه امپریالیستی در منطقه، روحیه میهن‌پرستی جریحه‌دار شده خردده‌بورژوازی، رابطه رئیس و مرئوس و تحقیر شخصیتی و اجتماعی فردستان و... همه همه موجبات ضدیت خردده‌بورژوازی را با رژیم وابسته باعث می‌شدند. اما مبارزه این "دوئل" و حتی مبارزه در هریک از این دوئل خردده‌بورژوازی با رژیم وابسته، همان و هم کیفیت نبود. مبارزه برخی، در بهترین حالت در قفس ترحمان جدید و خردده‌بورژوازی همان ناسیونالیسم بورژوازی کبک‌زده، گرفتار بود و به انتقاد لیبرالی - در مجامع قابل اطمینان - محدود می‌شد، حال آن‌که رادیکالیسم برخی دیگر تا بدان درجه نائل آمده بود که "انتقاد سلاح" را به "سلاح منع شده" انتقاد" ترجیح می‌داد. مبارزه برخی نه برای آینده، که برای بازسازی گذشته بود و برای تجدید خاطرات و حال آن‌که برخی دیگر چون از گذشته طرفی نیسته بودند و جز فقر و محرومیت، نصیبی شیرده بودند، تنها به آینده ناسی می‌جستند و حاضر بودند برای بدست آوردن این آینده متفاوت، نبرد پیشه کنند. در مقابل بودند برخی که در باورهای خود به رتبه‌های اداره، دل بسته بودند و گمان می‌بردند که با رعایت انضباط و تسویه رئیس می‌توانند بر پایه همین ژوندکی قطعی به درجه "رفاه موعود" نائل آیند. برخی از دست‌ن‌پایه‌ها، مذهب در خشم بودند و به "ریسمان الهی" نسک می‌جستند و برخی دیگر به شیوه ژوندکی غربی معتاد. برخی تلاش و مبارزه را بی اثر می‌دانستند و تسلیم و رضای اجباری را تبلیغ و ترویج می‌کردند و برخی عصبان را، برخی ژاویه انتقاد خود را از رژیم - حاکم در چارچوب دفاع از مالکیت خصوصی محدود می‌ساختند و برخی دیگر از ژاویه انتقاد از "بوجیرهای مالکیت خصوصی" و "وچ بختیارها" و "ابن الوقت‌ها"، تسلیم شدگان و مرعوبین و در برابر آن، عسبان و مبارزه سرکش، از انقلاب‌پیکری خردده‌بورژوازی تا پیوستن به سازمان‌های مارکسیستی و اشتقاقی، قید و بندهای ناسیونالیسم خردده‌بورژوازی، مبلغین لیبرالیسم و در مقابل آن از "جهان وطنی‌های" اتوپیت و مغزوی تاشیفتگان انترناسیونالیسم. مبلغین و ایدئولوگ‌های ناکجا آبادهای فلسفی، تاشیفتگان بهشت موعود و در مقابل درخشش بارقه فرزانگی و حقیقت‌جویی انقلابی... این‌تابلوی یرتغاش و رنگارنگ محصول عملکرد کور "سرمایه پیشرفته" در اقتصاد عقب‌مانده بود و درهم ریختگی کمی و کیفی، زمانی و منطقی هر دونوع خردده‌بورژوازی مرکب، محصول منطقی آن.

اما در اعماق، آن‌جا که "تغریبی‌ها" به سر می‌برند، طبقه کارگر، جوان و پرشور، در اثر ورود رانده‌شدگان بی‌ومین و بی‌زدگان زحمت‌کش، به لحاظ کمی رشد میکرد. جز "قدیمی‌ها" که بخش نسبتاً کوچکی را تشکیل می‌دادند، شخیل کارگر آن خود "نسل نخست" به حساب می‌آمدند و این درمیان تجربه و سنت مبارزاتی‌شان موثر واقع می‌شد. کار در میان طبقه، آن‌گونه که شایسته بود و در ساؤمان‌های مارکسیست - لنینیست تاکید می‌شد، صورت تک‌رفته بود، و حزب سنجاق‌شده‌اش مهاجرت طولانی پیشه کرده بود و انقلابیون کمونیست فیژ، عمدتاً در بی‌یافتن "راه‌های کوتاه‌تر" و "کم‌درستر" انقلاب بودند. این چنین شد که طبقه کارگر ایران علیرغم رشدهدوی جدی، موفق نشد بربراکندگی صفوف خود غلبه کند و شکل‌های سیاسی - صنفی کارگری کشور، درحد نازل می‌ماند. سال‌های مبارزه، سال‌های ۵۶ و ۵۷ و سال‌های مقابله با حکومت آزادی‌کش آدمی‌خوار خبیثی، سال‌هایی بودند که برتجر به و آمادگی طبقه کارگر افزوده شد. شرکت بی‌پیروئی طبقه کارگر در انقلاب، که نقش تعیین‌کننده‌ای در سرنگونی رژیم شاه داشت، تا حدودی و، را به "اهمیت" نقش خود واقف ساخت و هم چنین بنیان اندیشه رفرمیستی انکابه‌نیروهای غیرپروتری رادرم ریخت. اسناد درشنخوی ژوندکی دفتر ستایشنامه آمیخته به امید معجزه و تقدیس دمکراسی ملی را بایکائی کرد. برویر انه‌های خانه شیشه‌ای اتوپیس، برخی از "مشخ‌شدگان" به خود آمدند و از "کج راه" بازگشتند و برخی دیگر خانه شیشه‌ای دیگر بنا کردند!

### ۳

دیالکتیک "وحدت و تنوع" انقلاب ایجاب می‌کند که از برخورد خشک مؤذانه برهیز شود، و درعین حال راه بر "خلاقیت بیش از حد" نیز بسته می‌شود. "استخراج" یکپاره سیاست او دل‌تئوری عمومی، در برابر پیچیدگی و اقیانوس اجتماعی و امی‌ماند، بلقعات و افشار اجتماعی را "کتابی" در نظر

میگیرد و نمی‌تواند با پدیده‌های اجتماعی آن‌گونه که زندگی دارند، برخورد کند. متدلوژی مارکسیستی را تا حد برخورد مشابه و یکسان در قبال حوادثی در ظاهر مشابه که حداقل نه در زمان و نه در "چهره‌ها" تشابه دارند، تفهیل می‌دهد. در مقابل نوازندگان "تواری ملی" که به مطلق کردن سیاست با دیدگاه برجسته کردن - خودویژگی‌ها و کاربست شیوه‌های آبنکی "ارتقا مارکسیسم" به حوزه سیاست با دیدگاه آبخوشتی - جزیره‌ای - مواجه می‌شوند، تئوری عمومی را در کتابخانه باباکانی می‌کنند و او ذل حوادث سیاست برون می‌کنند و چون "شدن"، عین واقعیت است، سیاست‌شان مدام در حال دگرگونی است و از یک حادثه تا حادثه دیگر تغییر مشی می‌دهند، مدام در "بیم و امید" به سر می‌برند و چون خللاقت واقعات اجتماعی از قوه تخیل قوی‌شان، قوی‌تر است، سیاست دشواره روی بی‌سیاست را پیش می‌کنند. دیالکتیک "وحدت و تنوع" انقلاب در کشورهای "هم‌تراز" بدان معناست که "وحدت" کامابیش به مضمون انقلاب باژ می‌گردد و "تنوع"، شکل پیشرفت و تحول انقلاب را مورد توجه قرار می‌دهد. دیالکتیک "وحدت و تنوع" انقلاب، یعنی تعیین استراتژی و تاکتیک انقلاب در یک کشور مشخص از طریق کاربست اسلوب و متدلوژی مارکسیستی با در نظر گرفت خود ویژگی‌های ملی.

در دوبرخش پیش، نمایی فرادیدی او اسالیب نئولکلیالیستی، تاثیرات کاربست آن در جوامع پیش از این مستعمره، ماهیت وجودی سرمایه داری وابسته و تاثیرات عمومی آن بر طبقات و افشار اجتماعی و به عبارت دیگر بی‌گرفت ردهای "پائنه آمتین" سرمایه امپریالیستی بر کشور، لکنکنندگان و لکنمال شدگان، ... ارائه شد؛ لحظه در گزوی آن ضرورت است که این "نمای" فرادیدی، به ثمر نشیفتد و نتایج مشخص به بار آورد.

\* \* \*

استعمار کهن که به نئولکلیالیسم فراروئید، متناوبیت "بیکانه" جای خود را به متناوبیت "سرمایه بیکانه" داد و وابستگی اگر چه تداوم یافت، اما هسان نشاند. نه تنها هسان نشاند، بلکه اساسا دگرگون شد و از عرصه سیاست به عرصه اقتصاد اشتغال یافت. اگر چه هدف نخست استعمار، هم در شکل کهن و هم در شکل جدید آن، بهره‌گرفتن از خوان کسترده اقتصاد بود، ولی شیوه حصول آن از ریشه دستخوش تغییر و دگرگونی شده بود. در چارچوب سیستم استعماری کهن، امپریالیست‌ها مفاهیم و مقاصد اقتصادی خود را از کانال وابستگی سیاسی کشورهای مستعمره تحصیل می‌کردند، حال آن‌که بر زمین نئولکلیالیسم - و به ویژه در کشورهای سرمایه‌داری وابسته - این وابستگی اقتصادی بود که هم‌زاد خود را در سیاست می‌آفرید. چنین شد که تغییرات واقعت، تغییر واقعی اسلوب و وظایف مبارزه انقلابی را طلب کرد و "لجاجت" و اصرار بر همان وظایف قدیم و همان برداشت سابق، مفشا اضرافات عذیده‌ای اقام شد و باعث آن گردید که بسیاری از احزاب کمونیست تا حد زائنه‌های "دمکراسی ملی" تفهیل کنند. کسب قدرت سیاسی و استقرار رژیمونی پرولتاریا که به مقابله نطناب "آریان" در غارت نه‌توی سیاست می‌بایست عمل کند، فراموش شد و مبارزه علیه ناپیکیری دمکراسی ملی در شرایط جدید، جای خود را به ستایش از حکومت‌های ملی - بورژوازی داد. شیفتگی و ستایش از "عناصر ملی" تا بدان جا امتداد یافت که رجوع به طبقه کارگر محدود به تلاش برای جلب حمایت وی از حکومت ملی شد و نه برای سازماندهی مستقل او. طبقه کارگر، این "طبقه هرج و مرج" (۶) را به نظم و انضاط تبدیل "دعوت کرد" تا مبارزه مبارزه مستقل او، پایه‌های قدرت دمکراسی ملی را متزلزل کند و به تضعیف جناح چپ دمکراسی ملی و جناح "واقم‌بین" بیانجامد! "فراپت‌های دبریفه" سوسیالیسم و اسلام، به یکباره کشف شدند و تلاش گردید تا "جته‌های فربه" را به هیات "دمکرات‌های انقلابی" بیاورند.

وقوع هر حادثه شامبوئی، تراژدی قام ندارد، تراژدی، شاشی از آگاهی به وقوع اجتناب ناپذیر یک فاجعه است. و فاجعه در کشور ما، محصول "لجاجت" و اصرار بر همان وظایف کهنه و همان برداشت سابق در مبارزه ضد امپریالیستی است.

در ایران، مبارزه ضد امپریالیستی معنایی جز مبارزه با سرمایه "بیکانه" دربر ندارد و مبارزه با

سرمایه "بیکانه" با این سرمایه "ازشد"، جدا او مبارزه با مقاسبات سرمایه داری وابسته نیست. تا مقاسبات سرمایه داری او گزند در امان باشند، وابستگی چون موجودی روئینگن در دوام عمر می کند و اقدام های آسیب دیده را دگر باره با او می سازد و می آفریند. وابستگی که فاشی او بیست و درم تنیدگی مقاسبات سرمایه داری کشور با سرمایه امپریالیستی است، نه از طریق دگر سازی رابطه سرمایه داخلی با سرمایه جهانی، بلکه تنها از راه سازو سازی این مقاسبات وابستگی را، او میان خواهد رفت.

استقلال سیاسی خود وابسته به مقاسبات اقتصادی کشور است و نه تنها موضوع مرحله جدا گانه ای از انقلاب را شامل نمی شود، بلکه هر گاه خلاف متنازیت سرمایه "بیکانه" را هدف حمله خود قرار دهد، توسط همین متنازیت "ادب" شده و به راه "راست" ارشاد می شود. سرمایه امپریالیستی "حرکت" را دارد، "متحرک" را خود برمی گزیند و تربیت می کند! او این رو مادام که روح شعار "مالکیت، ثنائی، مطلق و نظم و آرامش" بر مبارزه با امپریالیسم حکومت کند، پرولتاریا تنها می ماند و در بستر "آدم" - مستقل ترین دمکراسی های ملی - "حوا" - وابستگی - آفریده می شود. چنین بود سرشت "سمت گیری سوسیالیستی" و "راه رشد فیر سرمایه داری" فیروهای غیر پرولتری، و در یک سلسله او کشورهای آسیا و آفریقا.

پایبندی به سوسیالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا و تلاش در راه تلافی "آرمان" و "واقعیت"، به اصرار و تاکید در مطبوعات حزبی بسته نیست و بیشتر و صد بار بیشتر به اقدامات عملی و تلاش مادی اتکا دارد. چه اگر قضاوت، در سطح بلغزد، اصرار هماره مطبوعات حزبی بر "فرجام شیرین" بشریت و تکرار دائمی نقل و قول های طولانی در خصوص فوائد سوسیالیسم و مسایل ایدئولوژیک مربوطه، هر آینه می تواند "دگماتیسم" تعبیر شود، حال آن که با کلازی کوتاه او جملات قصار به عرصه خطشی و سیاست جاری، روشن می شود که دگماتیست های ما، آفندرها هم دگماتیست نیستند و بدور او میاهوی، ترویجی - تبلیغی، دلی رؤف دارند و دستی مهیا نوا و آندیشه ای پر مضطرب و قوه تخیلی قوی. این چنین است که دگماتیست نامین آن ها، "تکسنته نفسی" مخاطب است. بحث به هیچ وجه بر سر "زیه ها" نیست، چه "مشرکین" هم قادرند "تقیه" پیشه کنند. بحث بکسر بر این موضوع استوار است که پرولتاریا چه باید بکند تا برای بدست آوردن "فرجام انقلاب" او به فرجامی امروز و آینده در چشم افد او، "معاف" شود! بحث بر سر هژمونی پرولتاریاست و بحث پذیرش یا نفی عملی هژمونی، و در عرصه مرکب را در بر می گیرد.

الف: نفی "تئوریک" و "فنی" هژمونی،

نفی تئوریک هژمونی پرولتاریا - که مقالات ترویجی "نامه مردم" و برخی او مقالات بولتن زحمت آن را کشیده اند - نتیجه تردستی برابر تلقی کردن دو مقوله هژمونی و دیکتاتوری است. در خصوص رد این "نفی"، نیازی به سربال ادله و شواهد نیست، چرا که هم بولتن سازمانی به این امر پرداخته است و هم یک رجوع ساده به یک لغتنامه معتبر مارکسیستی، حلال مشکل خواهد بود. هژمونی پرولتاریا، قدرت مشروطی پرولتاریاست به برنامه دمکراتیک، اراده مشروطی پرولتاریاست به همسویی اراده شیروهای انقلابی و نقش فائده اراده پرولتاریا بر اراده کل شیروهای محرک، محصول در نظر گرفتن منافع و مصالح عمومی شیروهای شرکت کننده در انقلاب است. اگر هژمونی پرولتاریا، اعمال قدرت مشروط است، دیکتاتوری پرولتاریا، اعمال قدرت نامشروط و مطلق است. در همین تفاوت "ساده"، دو چهره کیفیتا متفاوت او قدرت پرولتاریا و نحوه اعمال آن بر جامعه ارائه می شود.

اما آنچه براسی حائز اهمیت است، "انگیزه" برابر تلقی کنندگان دو مقوله هژمونی و دیکتاتوری پرولتاریاست. این انگیزه اگر در کلیات محرک است، در عرصه مشخص، روشن است و آشکار. موضوع به هیچ وجه پیچیده نیست، "هژمونی پرولتاریا همان دیکتاتوری پرولتاریاست" - شکلی او آن

است - بنابراین با انقلاب سوسیالیستی یا انقلاب ملی - دمکراتیک - و چون دروازه انقلاب ملی - دمکراتیک بر روی همونی پرولتاریا بسته است - و هرگاه بسته بماند، در درنگ به سوسیالیسم فراموشی پیدا کنی یا رهبری پرولتاریا و یا پذیرش رهبری غیر پرولتاریا یا انقلاب سوسیالیستی یا پذیرش و تبلیغ ستایشگری دمکراسی ملی!

نقی "فنی" همونی پرولتاریا فیو با نقی "تئوریک" آن فراہمت دارد. استدلال می‌کنند که چون طبقه کارگر ایران ضعیف و برانگیزه است، قادر به ایفای نقش شایسته نیست و مادام که چنین است، باید پذیرای بدفرجامی "آغاؤ و راه تا میانه" باشد! جانب توجه این جاست که این استدلال که در مقاله "مرحله انقلاب، شیروهای محرکه انقلاب" ارائه شده است، از عدم آمادگی پرولتاریا برای انقلاب سوسیالیستی، به پذیرش بی‌چون چرای سر فرود آوردن در قبال انقلاب ملی - دمکراتیک می‌رسد و بین این دو هیچ "ایستگاه انقلابی - دیگری را نمی‌شناسد - فراہمت نقی تئوریک و نقی فنی هم در همین است - اما اتکا به "نقص فنی پرولتاریا، عذری بدتر از نگاه است چه بر طرف کردن آن بر آنگذگی طبقه کارگر که موضوع استراتیژی انقلاب، بلکه موضوعی است که در چارچوب مسایل مربوط به خدمتی می‌گذرد، از آن گذشته، نین زمانی - سال ۱۹۰۵ - مساله همونی پرولتاریا را مطرح ساخت که طبقه کارگر روسیه گویا دچار "نقص فنی" مشابه ای بود. لغین نوشت: "راست است که نفوؤ ما یعنی نفوؤ سوسیال دمکراسی بر توده پرولتاریا نفوؤ خیلی خیلی کم است، اعمال نفوؤ ما در توده دهقانان بکلی ناچیز است، بر آنگذگی، بی‌فرهنگی و جهل پرولتاریا و بالانص دهقانان هنوز بی‌اند آؤه عظیم است...": (۸) و در همان اوان انقلاب ۷ - ۱۹۰۵، خطاب به ایورتوفیست‌هایی که با آگرافیسمان کردن این "نقص فنی" پرولتاریا را از اقدام مستقل بر حذر می‌داشتند، اعلام کرد: "پیروزی سوسیال دمکراسی در انقلاب کنونی روسیه کاملاً ممکن است. این وظیفه ماست که ایمان به این پیروزی را به همه طرفداران حزب طبقه کارگر القا کنیم، غیرممکن است بیرومندان مبارزه کنیم، اگر پیشاپیش آؤ پیروزی چشم بپوشیم." (۹)

ب: نقی غیر مستقیم همونی؛

اگر امکانات فنی "تئوریک و فنی" همونی پرولتاریا محدود نبود، در این عرصه دوم، به برکت پیچیدگی واقعیات اجتماعی، "وهور نعمات" برقرار است. نقی غیر مستقیم همونی پرولتاریا گرچه از طریق کارگرفت شیوه‌های عیدیه‌ای صورت می‌گیرد، اما در یک چارچوب کمابیش واحد می‌گذرد. یک "درام تراژیک" کامل که تقعا وقوع یک معجزه در آنتها، فیروان - طبقه کارگر - را نجات می‌دهد و همه چیز با خوبی و خوشی خاتمه می‌یابد. با اتکا به آنچه در دو بخش پیش ارائه شد، به نقد این "درام تراژیک" و مقالات تکمیلی آن در بولتن خواهیم پرداخت. نقی غیر مستقیم همونی با پذیرش مستقیم و القا مستقیم "دست آؤارهای فظری" توأم است، و برای خود مراحل متعددی دارد.

مرحله نخست: تاکید فوق العاده بر عقب ماندگی‌های "جسم اجتماعی" برای به بند کشیدن "روح انقلابی" ضرورت دارد. از این روش غیر مستقیم همونی پرولتاریا، از طریق پذیرش و آگرافیسمان کردن همین عقب ماندگی‌های اجتماعی صورت می‌گیرد. روح این انقلاب "کماکان ملی - دمکراتیک" که گویا هم بر انقلاب مشروطیت و هم بر انقلاب بهمین ۵۷ و هم بر انقلاب فرا راه حاکم است، نه به معنای ارتقا انقلاب مشروطه تا انقلاب فرا راه - که شدنی نیست - بلکه به معنای تعؤل انقلاب آتی کشور تا حد انقلاب مشروطه تحول یافته است. روح اصلی این تئوریه کردن عقب ماندگی در کیفیت مبارزه ضد امپریالیستی خود را باژی می‌سازد و چنین می‌شود که سطح مبارزه ضد امپریالیستی امروز کشور تا سطح مبارزه ضد امپریالیستی دمکراسی ملی بزرگ شده تعؤل می‌کند.

در کشور ما، اگر رسالت مبارزه با مताؤیت "بیکانه" در چارچوب استعمار کون، بر عهده دمکراسی ملی بود، رسالت مبارزه علیه مताؤیت "سرمایه بیکانه" با دمکراسی توده‌ای است. در شرایط حاضر،

دمکراسی ملی که بر فاسیونالیسم کپک‌زده بورژوازی استوار است، در مبارزه خود با امپریالیسم طالب "پاران" بوده، حال آن‌که جامعه راسیالی پشیمان کن شیاؤ است. اگر مبارزه فاسیونالیسم بورژوازی در گذشته، حامل مقصد ترقی‌خواهی بود و می‌کوشید تا با کسب حق تعیین سرنوشت، تا با کسب استقلال سیاسی، بر عقب‌ماندگی اقتصادی - اجتماعی فائق آید، امروز حامل عنصر ارتجاعی است، چرا که در برابر خود با دشمنی صدها خطر ناگهانی روبروست. این دشمن صدها خطر ناگهانی، رادیکالیسم خلفی است که برای کسب حق تعیین سرنوشت خود بیکار می‌کند و بیکار انقلابی خلق برای کسب حق تعیین سرنوشت در شرایط حاضر کشور، به معنای نقض عمومی حقوق سرمایه است. طبقه "هرج و مرج" اگر در مبارزه ضد امپریالیستی در چارچوب دمکراسی ملی، "سپاهی لشکر کنترل شده" بود، اینک در مبارزه علیه سرمایه داری، "پیشتاؤ کنترل‌کننده" باید باشد. مبارزه طبقه کارگر، اگر در چارچوب انقلابات ضد امپریالیستی رهایی بخش - انقلاب ملی و دمکراتیک - در خدمت توسعه و گسترش مغالسات سرمایه داری بود، مبارزه وی در چارچوب انقلاب دمکراتیک خلق، سنت ضد سرمایه داری دارد. بنابراین محدود کردن مبارزه ضد امپریالیستی در چارچوب دمکراسی ملی، مخالف سنت تحولات اجتماعی است.

مرحله دوم، نظرگاه راست دامنه مبارزه را به "کلان سرمایه داران و بزرگ ملاکین" محدود می‌کند.

وابستگی بر مناسبات سرمایه داری کشور، سایه نیافتننده است، بلکه در اعیان آن شفوئه کرده و در تار و پود آن گره خورده است. حاملین این وابستگی، نه جمعی کلان سرمایه دار و بزرگ ملاک، بلکه روابط اقتصادی است که در جریان گردش سرمایه و بازتولید آن، به تولید وابستگی می‌پردازد و او این رو بر خلاف نظرگاه اپورتوفیستی، وابستگی مناسبات سرمایه داری کشور به سرمایه جهانی، نه صرفاً یک امر کمی، بلکه امری کیفی است. عملکرد این نظرگاه که صاحبان سرمایه را به کلان سرمایه داران "بد" و سرمایه داران متوسط و کوچک "کمتر خوب" تقسیم می‌کند، و حتی رهبری انقلاب‌های دمکراتیک ملی را در عرصه کار او سرمایه داری، به سوسیالیسم به آفتاب تفویض می‌نماید، به سرخه گرفتن مارکسیسم است. حقیقتی است که در جنگ طبقاتی، کلان سرمایه داران و بزرگ ملاکین، در جاکریز فیضت قرار دارند، اما فتح این سنگر به معنای پایان جنگ، به معنای پایان این مرحله او انقلاب نیست. پذیرش آنتی پس در همین کام نیست، پذیرش شکست، پذیرش وایش کلان سرمایه داران جدید است. چه امپریالیسم "حرکت" را دارد و "متحرک" را خود بر می‌کوبند و تربیت می‌کند. دمکراسی ملی حاضر، ضد "متحرک" است، دمکراسی توده‌ای ضد "حرکت".

مرحله سوم، تقسیم وظایف انقلاب به وظایف آتی و آتی. و موکول کردن وظایف آتی انقلاب به آینده بر دور و موکول کردن وظایف و مبارزه مستقل پرولتاریا به بعد. لغین در خصوص این موضوع بغاطر نشان ساخت: "برای اپورتوفیست‌ها فعلاً چیزی بیش از این لاؤم نیست که تمام مسایل اساسی مربوط به وظایف پرولتاریا با آرامش کامل خاطر به آینده و اگه ارگردد." (۱) این چنین است که اپورتوفیسم با ستایشگری او دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیسم در "آینده موعود"، ستایشگری او دمکراسی ملی را در دستور کار پروتاریا می‌دهد.

مرحله چهارم: همسانی فاشی او همسویی! دیدگاه نظری راست به طور اعم و اپوپولیسم به طور اخص می‌کوشد تا او همسویی، همسانی را نتیجه بگیرد و بدین ترتیب با مخلوط کردن و "هرؤدن" پرولتاریا در "گوشی خلق"، نقش و اهمیت مبارزه مستقل طبقه کارگر را بیوشانند. دیالکتیک مبارزه اجتماعی بر آن دلالت دارد که همسویی، همسانی نیست و حتی همسانی در مبارزه علیه یک هدف مشترک به معنای همسانی در کل مبارزه و در قبال اهداف عمومی آن محسوب نمی‌شود. کینه راست به ماژو، مانج از آن نیست که روح اصلی ماژوئیسم در مسایل سیاسی، یعنی تو معروف "دشمن دشمن ما، دوست ماست" به طور وسیع به کار گرفته شود و مبارزه با "دوستان مردم" تا حد انتقادهای لیبرالی تغول نکند. چنین شد که جمهوری اسلامی به واسطه ضدیتش با امپریالیسم، در صف دوستان خلق جای گرفت و تثبیت، تحکیم و شکوفایی آن در صدر برنامه "پیشاهنگان" نشست و حتی در پلغوم وسیع ۶۵، او مبارزات مترقی

شد امیربالیستی آن "تجلیل" گردید و چنین است و آری به شکرش به ناسیونالیسم بورژوازی، در طرح استراتژی و تاکتیک، دیالکتیک حکم می‌کند که دشمن دشمن ما، لیونما دوست مان نیست، بلکه می‌تواند دشمن ما نیز باشد، و همسویی تا آن جا که به همسانی انگیزه برتر گردد، تا آن جا که او همسانی منافع در یک اقدام مشترک - و نه در کل مبارزه - تاثیر فکیر دهد، چه به کار ائتلاف های سیاسی موقت و گذرا نمی آید. لغین به نظری کژنده، سیاست مبارزاتی پیشنهادهای رفرمیست ها را چنین طرح می‌کند:

"اما عجلاننا... جعالنا کارگران باید معتقد برمانند و به دوستان مردم منکی باشند و با" المبعیان بی اساس به خود" برضد استثمار کفغذگان دست به مبارزه مستقلانه نؤنؤد. "(۱۱) چرا که این مبارزه مستقل به همسویی لطمه می‌ؤشد و باعث شکاف می‌شود. بر اساس این طرح، پرولتاریا نباید رادیکالیسم و دمکراتیسم شیروهای فیرپرولتری را ارتقا دهد - که خطر سوسیالیستی دارد! - بلکه برای حفظ همسویی و همسانی برآمده از آن، باید خود تاحد شیروهای فیرپرولتری، تاحد عصری او "گوشی خلق" تؤول کند، فباید "المبعیان بی اساس به خود" داشته باشد و باید تاحد کار روال عادی خود را بلی کند، از "دست دراؤی" به قدرت سیاسی تا اطلاع ثانوی اجتناب و رؤد که این اقدام مستقل و خطرناک، در درنگ ماهیت انقلاب را دگرگون خواهد کرد! لغین در سال ۱۹۰۵، به شیروهای سوسیال دمکرات کؤنؤزد کرد، "یک سوسیال دمکرات هرگز، و حتی یک لحظه هم نباید مبارزه ماکؤیبر طبقاتی پرولتاریا را در راه سوسیالیسم برضد دمکرات ترین و جمهوری خواه ترین بورژوازی و خرده بورژوازی او یادببرد. در این مساله چون و چرا نیست. "(۱۲) با "ارتقا" پرولتاریا تاحد دمکراتی ملی همه چیؤ برای استقرار "حاکمیت انقلابی خلق" فراهم آمده است و اینک زمان آن رسیده است تا با سرکؤشی جمهوری اسلامی، "قدرت به طبقات و اقشار دمکراتیک و انقلابی جامعه" انتقال یابد!

"تشدید تضاد خلق با امیربالیسم" که طرح استراتژی و تاکتیک به آن اشاره دارد، اگر محملی برای تغییر سیاسی ناسیونالیسم کبک رده بورژوازی فباید، چیؤی جز تشدید تضاد خلق با سرمایه داری وابسته نیست که سمت آن همان تضاد اصلی حاکم بر جامعه است.

مرحله پنجم، استقرار دولت دمکراتیک انقلابی، این دولت بفا به طرح، به هر حال دمکراتیک و انقلابی بوده و تنها درجه بیکیری این دولت در اجرای برشامه طبقه کارگر برای انقلاب ملی و دمکراتیک، معلوم نیست و به نقش و سهم طبقه کارگر و پیشاهنگ آن در این حاکمیت بستگی دارد!

سکوت طرح پیرامون موضوع درم شکستن ماشین دولتی - بوروکراسی و ارتش و فهادهای سرکوب سختی و ایدئولوژیک - سرتاز از او ناگفته است. قصد دارند دولت سابق را - که خصوصیات و قدرت اقتصادی و سیاسی آن در بخش پیش آمد - تصاحب کنند. دولتی را که به عنوان دولت برآمده از انقلاب طرح می‌کنند، با هر رنگی، با هر رنگی که آذین و آرایش نماید، چه آن را "دولت ائتلاف ملی" نام دهند و چه "دولت دمکراتیک انقلابی"، تا مادام که این دولت محصول درم شکستن ماشین دولتی کهنه شیرو باشد، حافظ همان کارکرد سابق است در شکل تعدیل شده آن. تا مادام که انقلاب در ونجیر شعار "مالکیت، خانواده، نظم و آرامش" گرفتار است، دولت برآمده از این "انقلاب" نه تنها زمینه ساز "شرایط" برای هر جام برحلات پرولتاریا نیست، بلکه قدرت فائقه آن، در دستی به مالکیت برحلات دولتی خواهد چسبید و با تلفات اؤمیره برحلات آن پرو ارت خواهد شد.

به ما طرفداران انقلاب دمکراتیک خلق، خرده می‌گیرند که شواجه تضمینی برای استقرار دولتی با همزویی پرولتاریا دارید، طبقه کارگر ضعیف و برکنده است، پیشاهنگان طبقه او هم می‌کریؤند، امکان استقرار حکومتی با همزویی پرولتاریا در چشم انداز نیست، به واقعیت تسلیم شوید، دست او لجاجت بردارید، بیائید "همه با هم" در راه "امکان واقعی" دولت دمکراتیک انقلابی، در راه حاکمیت خلق تلاش کنیم. بدر فجامی طبقه کارگر در لحظه درمان شدنی نیست. لغین درباره این شیوه مبارزه گفت: "آن مبارزه ای مطلوب است که در حیو امکان باشد و مبارزه ای هم که در حیو امکان است همان است که در دقیقه فعلی جریان دارد. این درست طریقت همان اپورتونیزیم بیکرانی است که به طور فیرفعال خود را با جریان خود بخودی مباحث می‌سؤد. "(۱۳) ما صریحا در پاسخ به این اپورتونیزیم بیکران "نه" خواهیم گفت. هر دولت چاشمین، دولت آلترناتیو پرولتری نیست، دولت پیشهادهای



برولتاریا نیست. ما در آینده در چشم انداز تضمینی برای استقرار حکومتی با هم‌مویی برولتاریا نداریم، در این راه تلاش می‌کنیم. کاملاً ممکن است، تحولات سیاسی به‌کوشه‌ای وقوع یابند، که دولتی غیربرولتاری جانشین جمهوری اسلامی گردد، برولتاریا در آن هنگام نسبت به این دولت غیربرولتاری بانوجه به شرایط، انتخاب سیاست می‌کند. اما ما به هیچ وجه حاضر نیستیم، در راه استقرار چنین دولتی بیکار بکنیم. درست به همین دلیل است که او فخر برولتاریا، او فخر مارکسیسم - لنینیسم، هر دولت جان‌شینی، دولت مطلوب برولتاریا نیست. "گفتن نه تعویض دستگاه، بلکه رقم آن، به معنای رقمیست بودن، به معنای نه دمکرات انقلابی بلکه دمکرات رفرمیست بودن است" (۱۴). این چنین گام به گام، هم‌مویی برولتاریا به سایه کشیده می‌شود، این چنین، شعارهای آتشین، مضحکه رنگ سرخ بر بوم حاکمیت خلق و دولت برآمده او آن، به کاربند کردن رفرمیسم می‌آید.

"امروز" را و "فردای در چشم انداز" را به‌دیکران و افهیم، همه‌امید خود درکار کنیم و به آن فردای شیرین، فردای دور، به آن "فرجام یروخلات" دل بندیم، این بدفرجامی راه ما پیشهاد می‌کنند! و صدبار بدتر از آن این "بدفرجامی تجربه شده" راه ما پیشهاد می‌کنند. بدفرجامی او آن روکه و افهیدان امروز به دیکران، بیمه کردن فرجام نیست، باختن فرجام است. او ما طلب می‌کنند که آؤموده رادگر باره بجاؤمانیم و هم چغان "سرخت و بی‌تؤلؤل" ستایشگر "دمکراسی ملی" بماهیم و به ائتقار فردا می‌معود، این آؤرؤمان بشتیقیم، فردایی که برولتاریا "مهدی‌وان" در عرصه ائتقلاب ظهور می‌کند و ؤام امور را او بیشر قدگان شاییکیر ائتقلاب باؤمی‌ستاند و خود در بیشرقت بیکییر ائتقلاب می‌کوشد. آری این بدفرجامی راه ما پیشهاد می‌کنند!

محمد رضا

۶۶/۱/۱

توضیحات:

- ۱ - تنها از ۱۹۵ تا ۱۹۷، حجم تولیدات صنعتی این قیبل کشورها ۴ برابر گردید و حجم محصولات کشاورزی در همان فاصله زمانی، ۶۸ درصد افزایش یافت - از کتاب جنبش کمونیستی بین‌المللی - جاب آلمانی - فصل ۱۰
  - ۲ - به‌دی خارجی کشورهای در حال رشد در فاصله زمانی ۷۹ - ۱۹۷۱، ۴ برابر گردید و میزان پرداخت بهره و وام‌های خارجی در همین مدت ۷ برابر شد. همان‌جا.
  - ۳ - تمام آمار مربوط به ایران او سالنامه‌های آماری مختلف و از حساب‌های ملی ایران، استخراج شده‌اند.
  - ۴ - لنین - یک گام به پیش دو گام به پس - منتخب آثار یک جلدی - ص ۲۲۷.
  - ۵ - ائتقلاب او بالا، اشاره به فرم‌های بیسارک است.
  - ۶ - اشاره به طقوی که مارکس در هجدهم بروم به کار گرفته است.
  - ۷ - شعاری است که حکومت لئونی بجاپارت او آن بهره می‌گرفت.
  - ۸ - لنین - دوتاکتیک - منتخب آثار یک جلدی - ص ۲۵۷.
  - ۹ - لنین - برولتاریا و متحدینش در ائتقلاب روسیه - او کتاب برولتاریا، بورژوازی و ائتقلاب دمکراتیک ص ۴۸.
  - ۱۰ - لنین - دولت و ائتقلاب - منتخب آثار ۱۲ جلدی - جلد ۶ ص ۱۲۲.
  - ۱۱ - لنین - دوستان مردم کیا نند - یک جلدی - ص
  - ۱۲ - لنین - دوتاکتیک ... یک جلدی - ص ۲۶۹
  - ۱۳ - لنین - چه باید کرد؟ - یک جلدی - ص ۹۱.
  - ۱۴ - لنین - آیا بلشویکی‌ها می‌توانند زمام امروز را درست خود نگهدارند. جلد ۶ ص ۲۰۰.
- \* به تغییر و تحولات آماری مربوط به بخش دولتی و خصوصی پس او سال ۶۱ نیز باید توجه داشت. چه سرمایه‌تواؤی رژیم به او "سخت‌مندی" و به‌ل و بخش ویژه‌ای اعطا کرده است!

## دیباچتیک مارکسیستی

بغیان مند ولوزیک بر نامه ما

مقاله رفیق امیر، نویسنده مقاله "بغیان های برنامه ما" در بولتن کنگره ۵ به درستی اهمیت بغیان های ایدئولوژیک و تئوریک برنامه را نشان داده و مسیر تکاملی توجه ما به این بغیان ها را روشن ساخته است. مقاله به درستی ایس مبانی را "مارکسیم-لنینیسم و انطباق نوین آن بر شرایط پایان قرن ۲۰" داشته است. اما من سفاهه خواننده در جستجوی ای یافتن این مارکسیم-لنینیسم انطباق یافته بر شرایط معاصر در سراسر مقاله ناکام می مانم. چندین جای مقاله بیخود به "بغیان" اندیشه های نوسازی و نواندیشی "به جای کلیت این بغیان ها بکار می رود. مطلقاً" کار برنامه را این بار بیخود باید از بغیان های ایدئولوژیک، تئوریک، افانوکسیم که بدون شفاخت و کار بست آن ها دستیابی به برنامه علمی ناممکن است. این بغیان ها اندیشه های نوسازی و نواندیشی در جنبش کمونیستی و نگاه نوین به مسائل بغیادین دوران و اسپین پال های قرن ۲۰ هستند. (صفحه ۴) در عرض مقاله بیش از هر چیز به اعلام (و نه اثبات) این برداشته است که چه چیزهایی شامل این بغیان ها نیستند و در این رابطه اسناد جلیات مشاوه اجواب کمونیستی و کارگری سال های ۶۰ و ۶۹ را به عنوان بغیان های کوفته و حتی دکماتیک مورد حمله قرار می دهد. مقاله هیچ حکم اثباتی را که بیانگر "مارکسیم دوران اتم و لیونر و کامپیوتر و کارگر ماشینی و تسخیر ماه و مریخ" باشد در بر نبرد. با این همه تصویری از جهان ارائه میدهد و مطلقاً در آن جاریست که اگر در تدوین برنامه "سازمان مبعوض را برقرار کند مسلماً" نمی تواند تدوین برنامه ای انقلابی و واقع بیخانه از آن نتیجه شود. به این دلیل بررسی و نقد آن را ضروری دانم

از آن جا که تصویری از جهان معاصر جای چنگا گشته ای در برنامه خواهد داشت، به خطای موجود در تصویر ارائه شده از جهان در آن برخوردی نگرا می کنیم ولی اساساً به مطلق حاکم بر آن که در شمار بغیان های ایدئولوژیک-تئوریک برنامه است خواهیم پرداخت، بغیان هایی که بگفته "کاملاً" درست خود مقاله اگر چه در برنامه نباید ولی "جداً" از برنامه نیستند و در آن تبلور و شخص پیدا می کنند.

تصویری از جهان را که مقاله ضمن اظهار نظر در مورد ضرورت نوسازی ارائه می دهد چنین است: "جذب انقلاب علمی-فنی توسط کشورهای امپریالیستی و دگرگونی های اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عظیم ناشی از آن و تاثیر آن بر دیگر بخش های جهان، عقب افتادن کشورهای سوسیالیستی در برخی از مهمترین عرصه های اقتصادی، رکود دم افزون در جنبش های دموکراتیک و انقلابی جهان سوم"

چنین تصویری در عین حال به نظر مقاله "الهام بخش" نوسازی نیز هست!

جذب انقلاب علمی توسط امپریالیسم و بهره گیری سرمایه داری معاصر از آن برای طولانی تر کردن عمر خویش واقعیت انکارناپذیری است ولی متکامی که کلامی مشخص درباره چگونگی این "دگرگونی های اقتصادی-اجتماعی، سیاسی و فرهنگی عظیم ناشی از آن" در امر امر می کند و بویژه هنگامی که به دنبال آن موضوع "عقب افتادن" کشورهای سوسیالیستی پیش کشیده شود، خواه ناخواه تنها جنبه ای از آن دگرگونی ها "به ذهن می آید که موضوع امپریالیسم را استوارتر و پایدارتر می سازد و وجه دیگر آن که همانا تعمیق بازم بیشتر بحران عمومی سرمایه داری و جاد در شدن تضاد بین اجتماعی تر شدن تولید با خصالت خصوصی مالکیت بر وسایل تولید است، پوشیده می ماند و چیزی آنکه با فراوان تر شدن محصولات و نیاز هر چه کمتر به کار یی، هر چه بیشتر حقاقت تاریخی تقسیم جامعه به طبقات و استثمار فرد از فرد از میان می رود و سوسیالیسم، بیش از پیش امکان پذیر شده است، از نظر می افتد.

برای روشن کردن اینکه مفهوم "بحران عمومی-سرمایه‌داری" احیانا در شمار مفاهیم کهنه شده و "دکامپتیستی" نیست بلکه جلوه‌ای از واقعیت جهان امروز است به گزارش سیاسی ر. کار باجف به کنگره ۲۷ اشاره می‌کند (متن ترجمه شده توسط سازمان صفحه ۱۵). "بحران عمومی سرمایه‌داری تعین می‌یابد. سرمایه‌داری امروز که طبیعت استثمارگرانه‌اش تغییری نیافته است، در بسیاری جوانب با آن چه در ابتدا و حتی نیمه قرن بیستم بود تفاوت کرده است. برخورد میان نیروهای مولد که ایجاد می‌شود اما یافته‌اند، با روابط اجتماعی مالکیت خصوصی، تحت تاثیر انقلاب علمی و فنی باؤم حادث شده است." ر. کار باجف در سخنرانی در جلسه نمایندگان احزاب شرکت کننده در مراسم بزرگداشت ۷۰ سالگی اکتبر می‌گوید: "در پشت فرمول مند اول ژرفش مستمر بحران عمومی سرمایه‌داری تازه دارد جوهر آنچه که سازپیش‌بینی‌های سیاسی هم که بگذریم - در شیوه تولید به وقوع می‌پیوندد، نمایان می‌گردد." فاکت‌ها و اطلاعات مشخصی که این وجه از جذب انقلاب علمی فنی را توسط نظام سرمایه‌داری نشان می‌دهد در مقالات مختلفی از منابع جنبش کمونیستی متعین است.

"عقب افتادن" کشورهای سوسیالیستی در بعضی از مهمترین عرصه‌های اقتصادی "تاکید از من است" می‌گوید وقتی هیچ اشاره‌ای به دستاوردهای همین کشورها نمی‌شود و "عقب ماندگی" هم عقب افتادن نوشته می‌شود و این تصویر را ارائه می‌دهد که کوبا این کشورها در گذشته در این عرصه‌ها جلوتر بوده‌اند و حالا عقب افتاده‌اند، طبیعتا تصویری غیر واقعی از جهان سوسیالیسم به وجود می‌آورد. باؤم هم برای اینکه جای تردیدی باقی نماند از سخنان ر. کار باجف که پرچم دار افتقاد بی‌برده صریح از ضعف‌ها و خطاهای گذشته است در گزارش سیاسی به کنگره ۲۷ مثال می‌آورد که چگونگی برای تجسم واقعیت آن چه در اتحاد شوروی وجود دارد دستاوردها را در آستانه برداختن به خطاها ذکر می‌کند:

"میسری که کشور پیموده است و دستاوردهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن، قاطعانه بخش حیات بخش مارسیسم - لنینیسم و نهان توان (پتانسیل) عظیم سوسیالیسم را که با پیشرفت جامعه شوروی عجین است به اثبات می‌رساند. ماحق داریم به همه آن چه در طول این سال‌های کار و مبارزه‌تجدید فرام آمده است بهالیم."

برای قضاوت در مورد "رکود دم افزون" در جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی در جهان سوم "تاکید از من است" بدال توجه به رویدادهای روزمره جهان (بفکلاش، مقابل اشغالی امرائیل، شیلی، کزّه جفوبی و غیره) کفایت می‌کند، با این‌همه خوبست باؤم قضاوت ر. کار باجف پرچم دار علمی نوسازی و نوآندیشی در جهان امروز را هم بشغوبیم: "رسم شده است که اؤافت جنبش ملی-سرمایه‌بخش صحبت شود. اما در عین حال به نظر می‌رسد، مقامیم جابه‌جایی می‌شوند و تاؤکی وضعیت مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرد اگر انکیؤه راهبایی بخش یعنی آن انکیؤه‌ای مورد نظر است که در مرحله مبارزه به خاطر استقلال سیاسی عمل می‌کرد، آری البته ضعیف می‌شود و این هم طبیعی است. اما انکیؤه ضرور برای مرحله جدید و کنونی رشد و تکامل "جهان سوم" هنوز تازه دارد شکل می‌گیرد. بر این امر باید به روشنی وقوف داشت و اسیر بدبینی نشد." (تاکید از من است) (گزارش ر. کار باجف به مسابست معتادالکی انقلاب اکتبر بخش سوم.)

می‌توان با استناد به عبارت دارد "شکل می‌گیرد"، حکم رفیق کار باجف را نه در تقابل بلکه مکمل حکم مقاله فلند اد کرد اما حقیقت آن است که حتی اگر ضعف "دم افزون" را که نشانگر سیر پیش‌رونده "رکود" و در خلاف جهت "شکل گیری انکیؤه ضرور" است، ندیده بگیریم، همین‌توان تصویری از واقعیت موجود را که جورانه آید (جوانه‌ای که به عنوان چؤایی از واقعیت وجود دارد) در آن ندیده گرفته شده است واقعی و درست دانست، بخشی از حقیقت اگر به جای تمام حقیقت گرفته شده‌اند حقیقت تبدیل می‌شود.

می‌بینیم که حتی بررسی همان تصویر جهان کنونی هم به خوبی عدم انطباق مقاله را با دیکلکتیک ماتریالیستی نشان می‌دهد. نه تنها فقد آن دید همه چافیه به پدیده‌ها بلکه حتی شدیدن وجه کاملاً برجسته و مشخصی که چشم‌پستن بر آن تقها همگامی میسر است که در شدیدن آن اصرار داشته‌باشیم، در این تصویرسازی به چشم می‌خورد. و نمی‌توان آن را با عدم موفقیت در جستجو برای یافتن آن توجیه کرد.

این در حالی است که ما خود را نئوفیست می‌دانیم و لغین در توضیح متد دیالکتیک می‌آموزد که، منطق دیالکتیکی طلب می‌کند که ما با فراتر نهم، برای درک واقعی هر چیزی باید همه جوانب، همه روابط و وسایل ارتباطی آن را گرفته و بررسی نمود. ما هرگز کاملاً به این هدف نمی‌رسیم ولی خواست فراگیری و بررسی همه جانبه، ما را از اشتباهات و انجمود و کرجختی بر حذر می‌دارد. (بار دیگر درباره اتحادیه‌های صنفی)

همین یک جاشبه‌نگری غیرتاریخی و غیردیالکتیکی، در برخورد به امر نوسازی و آندیشه‌شنویس، که حجم زیادی از مقانه را به خود اختصاص داده است بکار گرفته میشود و با ریخ جنبش کمونیستی دستاوردها و خطاهای آن نه با مرادادن آن در لحظه مشخص تاریخی خود بلکه از زاویه امر و نوسازی می‌شود و دیدگاه امروزی هم نه به عنوان بالاترین و کامل‌ترین دیدگاه ناکوفی، بلکه به عنوان حقیقتی مطلق و غیرتاریخی شمرده میشود. (هر چند همین اروپایی‌های غیرتاریخی هم هرگز مشخص و مستقل نمی‌شوند). به این ترتیب ارتباط واقعی و منطقی میان دستاوردهای ناکوفی و نوسازی و شواهدی کفونی گسسته میشود. به طور مثال، گسترش مرجه بیشتر دموکراسی که از عناصر کلیدی و مهم نوسازی است را در نظر بگیریم. و کار با جف در گزارش حیاسی به کنگره ۲۷ می‌گوید: "رفقا، لغین دموکراسی و ابتکار خلاقانه و وحیگتکار را نیروی اصلی رشد نظام جدیدی داشت. او که در ایسان به مردم بی‌شکری بود، به ارتقای سطح فعالیت سیاسی و فرهنگ توده‌ها توجه نموده و ساکیدی می‌کرد که بی‌سوادان در بیرون دایره سیاست قرار دارند. تقریباً ۷۰ سال از آن زمان می‌گذرد. آموزش عمومی و سطح فرهنگی مردم شوروی بی‌شکایت ارتقا یافته و تجربه اجتماعی-سیاسی ایشان شغی‌تر گشته است. این یعنی ضرورت امکان مشارکت هر شهروند در اداره امور دولت جامعه به میز آن شکر فی رشد کرده است" (همانجا صفحه ۵۷)

این یعنی برخورد تاریخی به دموکراسی. دموکراسی موعیتی شمرده که بطور تمام و کمال با انقلاب اکثریت‌تأمین شده و سپس بدون جهت تماماً از مردم سلب شده و بعد از ۶۰-۷۰ سال دوباره به آنها برگردانده میشود. همان سالهای اولیه بعد از انقلاب اکثریت نیز علی‌رغم میل شدید بانسویک‌ها، بسیاری از مردم به علت عقب ماندگی و فقر و جین و بیسوادی عملاً نمی‌توانستند فعالانه در امور مشارکت کنند ولی از وقتی که و تا آنجا که این توانایی را پیدا کرده‌اند (و این خود از دستاوردهای بزرگ و تحسین‌برانگیز سوسیالیسم است)، ضرورت و امکان مشارکت هر چه بیشترشان در اداره امور خویش تشدید شده است. از آنجا که به موقع به این ضرورت‌ها با استفاده از امکانات پاسخ داده شده است، حالا به صورت بسیار حادثی مطرح شده و ابعاد و اهمیت بکلی متفاوتی پیدا کرده است. ولی مقاله "درباره بقیایهای بر قاعه ما" موضوع را این طور می‌پیفند: جنبش نوسازی... آشنا گه می‌تواند... دودک انجس و آتیه به مردم را چایب‌ترین اکتیو ادرف ما را زانی رهبر و کراتیس که می‌توان از مردم بکفند... جنبشی جهانی است که همه ما کمونیست‌ها به طور مساوی در پرورش دادن و به پرورزی رساندن آن مسئول هستیم. (تاکید از من است) عدم امکان چنین دموکراسی وسیعی در گذشته و پیدا شدن این امکان در اثر دستاوردهای سوسیالیسم شمرده گرفته شده است. در اینجا عدم امکان چنین دموکراسی گسترده‌ای در گذشته کشورهای سوسیالیستی با نبود دموکراسی واقعی در جوامع سرمایه‌داری یکسان گرفته شده و رابطه امکان‌پذیر شدن آن در اثر دستاوردهای سوسیالیسم شمرده گرفته میشود. به این ترتیب دموکراسی از نظر مقاله به مفهومی تبدیل میشود که مستقل از معنای مشخص در طول تکامل یک جامعه و مستقل از آن است که در کدام جامعه سوسیالیستی با سرمایه‌داری است، و این یعنی مجرد و ناب دیدن دموکراسی

اما چشم‌گیرترین موردی که مقاله در آن برخورد تاریخی را نقش کرده است، برخورد آن به اسناد جلسات مشاوره احزاب کمونیستی و کارگری در سالهای ۶۰ و ۶۹ است. مقاله بایک حکم کلی و بدون هیچ استدلالی "بخش اعظم اسناد این جلسات مشاوره را کهنه و دکانستیسی اعلام میکند. تنها دلیل برای کهنه شدن آن‌ها نیز این حکم کلی است که جهان امروز دیگر مثل اوایل قرن و حتی اواسط نئیسنت و حد اکثر اشاره به جذب انقلاب علمی فنی توسط امپریالیسم و نتایج اقتصادی و اجتماعی آن میشود. نتایجی که مقاله روشن نمی‌کند کدام حکم از احکام اسناد مربوطه را و چرا کهنه کرده است. در

مورد "دگماتیسم و کهنه‌تندگی" این اسفادان چه مهم است این نیست که آیا واقعاً "بخش اعظم و یا بخش کوچکی از این اسفاد کهنه شده و یا از ابتدا کهنه بوده است، موضوع آن است که وقتی شناخت و ثمرات خرد جمعی کمونیست‌های جهان در یک دوره "معین را بررسی می‌کنیم آیا حق داریم بدون مشخص ساختن احکام معین و یا مدلل کردن قضاوت‌ها، حکم بر دگماتیک بودن و یا کهنه شدن آنها بدهیم؟! جالب توجه آن است که با استفاد به نوسازی و اندیشه "نوین، بخش اعظم اسفاد کهنه و دگماتیستی اعلام می‌شود که متکبر بنای تفکر نوین سیاسی قبل از هر کجا در آن قرار دارد. وجه مشخصه "این اسفاد توجه به عصر هسته ای و مبرم شدن و اجتناب ناپذیر شدن همبستگی مسالمت آمیز است. درست در زمانی که مائو اعلام کرد اگر جنگ هسته‌ای درگیر شود ۲/۲ مردم جهان هم از میان بروند، یک سوم بقیه سوسیالیستی وفادگی بخواهند کرد و بمب اتمی را هم بهر کاغذی می‌نামید، این جلسات مشاوره با ارزیابی صحیح از عصر هسته‌ای شعار "همبستگی مسالمت آمیز و خنثی سلاح هسته‌ای را به عنوان مبرم‌ترین وظیفه" کمونیست‌ها مطرح کرد، چیزی که روند رویدادهای تاکتوفی جهان صحت آن را ثابت کرده و اتوریته کمونیست‌ها را به عنوان حامی جدی صلح در دنیای امروز تأمین کرده است. امروز همین اندیشه است که یک کام دیگر به جلو برداشته و اعلام می‌کند "همه در یک قایق نشسته ایم و باید کاری کنیم که قایق واژگون نشود".

اشرفک مقاله " (بقیان های برنامہ " ما " بدون مشخص کردن و صحنه گذاشته بر این مهمترین خصوصیت اسفاد مؤبور، و بدون مشخص کردن اینکه کدامیک از احکام آن ها همیقان معتبر است و که امیک در شرایط امروز کهنه شده است، به "بخش اعظم آنها" انگ دگماتیسم و کهنه می‌زند و در عوض این احکام کهنه شده حتی یک حکم اثباتی که وضع کنونی را باوتاب دهد ارائه نمی‌دهد و این کار را هم دیالکتیکی تلقی می‌کند. حال آن که این، سببی گرائی و آغان لغزش به آگوستیسیسم است.

پیوستگی پدیدہ و تفکر ثوبا تفکرات گذشته، در رابطه "تفکر نوین سیاسی با اسفاد جلسات مشاوره به وضوح دیده می‌شود. اما حتی اگر چنین پیوستگی در نظر اول هم دیده نشود، باید با انکاء به اصول دیالکتیک به دنبال آن "گشت و پیدا پیش کرد".

چیزی را که با دهها بار تکرار "نو" و "نوین" و "انقلاب در انقلاب" و واقعا "انقلابی و غیره سمیتوان و نباید بوشاند، همانا پیوستگی و ادامه کاری آن چه از گذشته وجود داشته و محک زمان صحت آن را تأیید کرده است با امروز و آینده است. جهش و انقلابی که پیوستگی با گذشته کاملاً قطع باشد جهشی دیالکتیکی نیست و طبعاً "سمیتواند گسست واقعی از آن چه کهنه شده است باشد. دستاوردهای دیروز و بیروز و پایه و نیروی گذشته" جهش امروز هستند. جامعیت دیالکتیک در به حساب آوردن و پذیرش، هم گسستگی و جهش، و هم پیوستگی و ادامه کاری در مسیر تکامل پدیدہ است.

مارکس و انگلس علی‌رغم اینکه موجب انقلابی در فلسفه و اقتصاد سیاسی شدند و اندیشه "سوسیالیستی را با جهش کمی از مرحله نظری به سوسیالیسم علمی ارتقا دادند، هرگز پیوستگی خود را از اندیشه‌ها و متفکرینی که زمینه‌ساز مقدمه " ضروری تئوری آنها بود قطع نکردند و مدعی شوآوری مطلق و قفی و تحقیر گذشته‌ها نبودند. دفاع جدی از سوسیالیستهای تجلی، اقتصاد سیاسی آدام اسمیت و ردیکارد و فلسفه "کلاسیک آلمان (هگل و فوئر باخ) که از طرف مدعیان رنکارانگ مورد حمله قرار می‌گرفتند در آثار آنان در همه جا به چشم می‌خورد. این امر تنها ناشی از خصایل انسانی و شرافت اخلاقی آنها نبود، شیوه "دیالکتیکی تفکر و دیدن پیوستگی که کتفیات آنها را با دستاوردها، ناآشنائی اندیشه بشر، نشان میداد، چنین برخورد از طرف آنها را موجب میشد. مارکس و انگلس و بعداً "لقین، درست به خاطر اینکه تمامی دستاوردهای اندیشه بشری تا زمان خود را فر گرفته‌اند و به حساب آوردند موفق شدند جهش کیفی و انقلابی در روند تکاملی آن پدید آورند. روش مقاله بیشتر "یادآور شیوه" سطحی و محتا فیزیکی دورینک است تا شیوه "آرکس و انگلس".

قفی های غیر دیالکتیکی و بدون شن دادن به حرفی شخص (چه در مورد جنبش جهانی کمونیستی و چه در مورد جریانات فکری درون سازمان) در مقاله کم به چشم نمی‌آید.

"این انقلاب در انقلاب بسیاری از جا افتاده ترین تئوری‌های فاضل بر انقلاب در کشورهای فارسی‌زبان را می‌تواند دگرگون کند. سمت اصلی همه این تحولات عبارتست از هماهنگی اندیشه و روش ما با شرایط و اوضاع سال‌های قرن ۲۰. این روند درست متضاد با آن چه دکماتیست‌های ماجراجویا فرصت طلب خواهان تعدد جریان می‌یابد.؟! تا جایی اثباتی و حکم است که کلی گوئی است "هماهنگی اندیشه و روش با شرایط و اوضاع سال‌های قرن ۲۰" اما در مشخص فقه‌نگاری و رد و تحقیر کامل و خالص است. "متضاد با آنچه دکماتیست‌های...". کاش حتی لااقل یک شاهد و دلیل از این متضاد بودن آورده می‌شد. و با نظر مقاله در مورد جهت این روند که با جهت "دکماتیست‌های" هم "ماجرجو" هم "فرصت طلب" متضاد است، روشن می‌شد. و لااقل ای کاش با آوردن فاکتی مستند از این "دکماتیست"‌های رشک‌افش نظر آن‌ها نسبت به نوسازی و نوآرایی برای خواصده روشن می‌شد.

افزایشی که فقه‌تغییر و کشف شدن را به پیغمبر در هر اعتقادی "دکماتیسم" جستجو کند بر خلاف ظاهر هرگز دیالکتیکی و انقلابی نیست. این نسبی گرایی محض و در تقابل آشکار با دیالکتیک است. این فقه‌نگاری از دیدگاه سیاسی حاکم بر مقاله نیست که در سوسیالیسم موجود فقط "عقد افتادگی" (بر خلاف نظر مقاله، عقب ماندگی درست است، چون در گذشته هیچوقت کشورهای سوسیالیستی جلوتر از امپریالیسم فبیده آمد) و در جنبش‌های دموکراتیک و انقلابی جهان سوم فقط "رکود دم افزون" و در کشورهای امپریالیستی فقط جذب انقلاب علمی غنی را می‌بیند. ریشه فلسفی چنین یک جانب‌گویی، همانطور که در صفحات قبل نشان دادم، فقه‌ان مطلق دیالکتیکی در مقاله یعنی فقه‌ان بررسی همه جوانب و همه روابط موضوع مورد بررسی برای درک واقعی آن (آن طور که لغین خواستارشان بود) است.

دیدن صرفاً "کهنگی و دکماتیسم در اسفاد جلسات مشاوره فیوژن غیر از علل سیاسی، ریشه‌ای فلسفی دارد. نسبی گرایی محض (رلاتیویسم) بنیاد فلسفی چنین خطائی را تشکیل می‌دهد. نسبی گرایی محض فیوژن ماتریالیسم دکماتیسم، اثر افنی یک جاذبه در برخورد به تقاسم حقیقت مطلق و نسبی در شناخت انسانی است. اشکال در کتاب لودویگ فوئر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان مند دیالکتیکی برخورد به حقیقت نسبی و مطابق را این گونه توضیح میدهد:

تاریخ هم مانند معرفت در یک حالت کامل و ایده‌آل بتدریج سرنجام نهائی نمی‌تواند پدید آید... هر مرحله‌ای ضروریست و به این ترتیب در زمان و شرایطی که مختص خود را بر مومن آنهاست، موجه می‌باشد، ولی در مقابل شرایط نوین و عالی‌تری که بتدریج در بدن خود آن رشد و تکامل می‌یابد، نمایان می‌گردد و وجه توجیه خود را از دست میدهد. این مرحله مجبور میشود برای مرحله عالی‌تر جای خالی کند که آن هم به نوبه خود دچار انحطاط و افسادم میشود... برای فلسفه دیالکتیک پیچیده که یکبار برای همیشه مستقر و بلا قید و شرط وجود ندارد... راستی این فلسفه حقیقه محافظه کارانه هم دارد. بدین معنی که هر مرحله معینی اوتکامل معرفت و مناسبات اجتماعی را برای زمان و شرایط خود موجه می‌گرداند نه بیش... درست همان بی‌توجهی به "حقیقه" محافظه کارانه دیالکتیک، که معرفت را در هر سطحی حاوی عناصری از حقیقت مطلق می‌داند، موجب تضییع از دیالکتیک و علتین به رلاتیویسم و آکنوستیسیسم میشود، علی‌رغم اینکه شیفته‌ی به دیالکتیک، انقلاب و حتی انقلاب در انقلاب محرک آن باشد.

انتقاد بر دکماتیسم اگر بر بررسی واقعیات مشخص و تغییر یافته همراه نباشد و به احکامی که واقعیات را بهتر از احکام و نظرات گذشته معکس میکند منجر نشود، فاجاره نسبی گرایی مکتبی میشود. لغین در کتاب ماتریالیسم و امپریوکریسیسیسم برای تعیین همین مرز دیالکتیک با نسبی گرایی محض، ابتدا حقیقت مطلق را مشکل از حقایق نسبی ملاحظه و سپس می‌نویسد:

"برای ماتریالیسم دیالکتیک هیچ مرز غیر قابل عبوری بین حقیقت نسبی و مطلق وجود ندارد" و اضافه می‌کند "خواهید گفت این تمایز بین حقیقت مطلق و نسبی نامعین است و من با شما مدمم، بله به اندازه کافی "نامعین" تا آن دگرگونی علم به مفهوم بد کلمه، از تبدیل آن به چیزی، مرده و مخمد جلوگیری کند، اما در عین حال به اندازه کافی معین است تا ما را قادر سازد خود را

به موکدترین و قاطع‌ترین وجه از ایمان کرائی و اگنوستیسیسم، از ابده آلیسم فلسفی و غسلفه بیرون هیوم و کانت بر خرد داریم .

اسناد جلسات مشاوره اجزای برادر نیوز همانطور که تجربه تاریخ نشان داد در عده ترین وجه خود بیانگر واقعیت بودند و زمینه مستقیم تفکر شوین سیاسی را فراهم کردند ولی مسلما مفاهیم اسناد کمیترن و بین الملل اول و دوم کمونیستی خطا در ارزیابی‌ها و رهمودهایشان وجود داشته استه قضاوت غیر تاریخی و بی اعتبار سازی، چغین اسنادی در کنار حکم عام "هیچ اصلی او کهنه شدن مضمون نیست" در عرصه فلسفی به اگنوستیسیسم و در عرصه سیاسی به بی اعتمادی به دستاوردهای و تئوریک و نظری جنبش کمونیستی می انجامد .

مکنست شور و شرق مقاله "بغیان های برنامه ما" در ستایش او نوساوی و نوافدیشی که دستاورد نویین همین جنبش است به عنوان شاهدی بر رد چغین لغزش هایی قلمداد شود اما در واقع چنین نیست . تا وقتی تعاسب دیالکتیکی میان حقیقت مطلق و نسبی در برنواصل درخشان تحلیل مشخص او اثر ایماشخص و بر خورد تاریخی با پدیده‌ها جانشین شیفتگی و شتابزدگی و با برعکس دلزدگی و بی اعتمادی متعاقب آن مکرر ده، نمی توان به این شور و شوق تنها اعتماد کرد . هنگامی که ستایش او نوساوی و قلمفرسائی در وصف آن با سکوت در قشان دادن حتی یک حکم اثباتی او آن همراه است و توصیه "آموختن و اندیشیدن" آن نیز "تهدید می برای مضمون" و "گریز" او آن تعبیر شود، نمی توان شکر آن فہود .

در ارزیابی هر دستاورد تئوریک و علمی خواه اسناد جلسات مشاوره اجزای برادر باشد و خواه آثار و اسنادی که نوساوی و تفکر شوین سیاسی را باؤتاب می دهد توجه به دیالکتیک ماتریالیستی چهارم سؤاست ؟

... تضادهایی نظیر تضاد میان حقیقت و کمرامی، خیر و شر، ... یعنی تضادهایی که برای متافیزیک قدیمی، ولی هنوز هم فوق العاده شایع، قلبه ناپذیر است، دیگر نمی توانند حس احترام به ما تلقین کنند . می دانیم که این تضادها فقط معنای نسبی دارند، آن چه که اکنون حقیقت شمرده می شود، چغنه اشتباه آمیز هم دارد که حالا مستور است و به مرور زمان آشکار می گردد، و کاملا به همین ترتیب آن چه که امروز کمرامی شمرده می شود دارای جهت حقیقی است که به همان مناسبت سابقا می توانست حقیقت به شمار آید . . . (لئودیک فوئر باخ و پایان فلسفه کلاسیک آلیان)

نسبی کرائی (ولاتیویسم) انکا بر هر حکمی را به صرف این که آن حکم، حقیقتی مطلق و بی تغییر نیست باطل می داند و در حقیقت روی دیگر همان دکماتیسیم است، زیرا در واقع به دنبال حقیقتی مطلق و بی تغییر میگرد و آنرا نمی یابد و نمی تواند حقایق نسبی موجود را (که عنصری از حقیقت مطلق را در خود دارند) حقیقت بنامد . ولاتیویسم همان دکماتیسیم که پشت و رو شده است . درست همان تفکری که اسناد جلسات مشاوره و آثار لغین را وحی آسانی میدانند، وقتی با عدم ارتباط بعضی احکام آن با واقعات امروزه روبرو شود کلیت آنها را زیر علامت سوال میبرد و همان تفکر است که امروز با نوساوی و اندیشه شوین نیز قبل او آن که کلامی در باره "مضمون آن و انجامی مشخص او آفراند و بیان کند، تنها شیفته و ارده مدح آن قلمفرسائی میکند" انقلاب در انقلاب، ژوبنا ترین و رساترین نام برای آنچه باید بشود تا انقلاب بر آید و بپاید . . . (انقلاب در انقلاب، سبلی سرکش در کارسایش کنازهای تنگ، آه دغشی آتشین بر سینه سنگ، بوئی از بهار . . .) مقاله "بغیان های برنامه ما" و ناچار وقتی مثل هر دستاورد اندیشه بشری و با مرور زمان "چغنه هائی اشتباه آمیز" او آن (هر چقدر هم فرعی و جزئی باشد) نمودار شود و برق و جلائی نوبدن آن، ایضا و آنچه با خراشائی او واقعیت که همیشه سرکش تر او بهترین تئوری‌ها است کاهش یابد ناچار آترا کهنه و دکماتیسیتی خواهد خواند چرا که در غیر این صورت با مطلق خودش، باید انک دکماتیسیم را به جان بخرد

خوب کمونیست اتحاد شوروی نوساوی را بر بستر و در سایه دستاوردهای تاکفونی سوسیالیسم و فہ در تقابل با آن می بیند و شیوه های پیشین تفکر و اداره "امور را درست به این دلیل کهنه می داند که، این دستاوردها و تغییرات عینی را به حساب نیاورده و با آن منطبق نیستند . اما اندیشه ای که غیر او کشورهای امپریالیستی، در همه چیز صرفا "عقب افتادگی" و "رکود دم افزون" می بیند، بیشتر در سودای

دفاع از نظم مجرد "شو"، "سوساوی و سوادیشی" و "انقلاب در انقلاب" است. اندیشه‌ای که مضمونی عینی و اثباتی برای این مفاهیم ندارد (در سرتاسر مقاله هیچ اشاره‌ای حتی به چنین مضامینی به چشم نمی‌خورد) و تنها در شقی کیفی محدود می‌ماند، خواه شاخه‌ای آموختن و آندیشیدن به سوساوی، راهم بی‌فایده و مضر می‌داند، "باید بیاموزیم و بیشتر بیاندیشیم". این حرفها فیثور هر کجا که بیان شوند همان هدف را دنبال میکنند، تهدید مضمون سوساوی و گریز از سوساوی! "ظاهر" باید به آن ایمان آوردن آنرا درک کرد و آموخت و درجاره‌اش آندیشید. و دکامتیس هم درست یعنی همین.

مقاله، درست همانجا که اشتیاق فویسندزه را به دیالکتیک و زد متافیزیکی و دکامتیس نشان میدهد، از دیالکتیک ماتریالیستی به دور می‌افتد.

"اندیشه‌ای که تصور کند هیچ اصلی هیچگاه کهنه نمی‌شود و هیچگاه نمی‌تواند تغییر کند و تکامل یابد، چه بخواد و چه نخواست تا خود متافیزیکی مقول-میکند. برای دیالکتیک هیچ چیز بی‌تکامل و تغییر نیست، آن چه مقدس است اشکان و وندگی است." (مقاله "بفیان‌های بر شامه ما")

تصورشی کنم کسی در سازمان ما موافق این حکم باشد که "هیچ اصلی هیچگاه کهنه نمیشود و هیچگاه نمی‌تواند تغییر کند و تکامل یابد" - اما متاسفانه مافطور که نشان داده‌شد این به تنهایی بر اتخاذ موضع دیالکتیکی دلالت نمی‌کند. اعتقاد صرف به نسب بودن و تغییرپذیری همه چیز و همه اصول، تنها گفت "لا اله الا الله" در مکتب ماتریالیسم دیالکتیک است و بدون "الاله" به ادوات کوسیتی رسم و ایده آلیسم می‌انجامد.

استالین می‌گفت برای اینکه در سیاست دچار اشتباه نشویم باید انقلابی فکر کنیم، و درست هم می‌گفت. مقاله "بفیان بر شامه ما" علی‌رغم میل و اشتیاق یابد به دیالکتیک، انقلاب و حتی "انقلاب در انقلاب"، تصویر مایوس کننده‌ای از جهان ارائه میدهد (که به آن مختصر "اشاره شد) ولی می‌مترس از آن اینکه تصویری از دگرگونی کیفی این صفحه ندارد و تغییرات صحنه جهان را حداکثر در محدوده "کمی" می‌تواند تصور کند. به همین دلیل به "دکامتیس‌های" ماجراجو که کودکافه افتخار "دیکتاتوری پرولتاریا همین فردا" را دارند و دکامتیس‌های فرصت طلب که شاید مثلا "توق" "تامین مرمومی پرولتاریا در سطح جهانی" را دارند نمی‌تاوند و آنها را به بدبیرش واقعیات سالهای پایانی قرن ۲۰ دعوت میکند. چنین برخوردی در درجه اول ناشی از شدیدن آن شیرومائی است که به صورت حادثه شدن تضادهای ذاتی سرمایه‌داری در اثر جذب انقلاب علمی-فنی و به صورت شکل‌گیری تحرک جدید جنبش‌های رمانیستیک در کشورهای "جهان سوم" و به صورت تحقق سوساوی در اتحاد شوروی روی هم انباشته میشود و مسلما "جنبش انقلابی در تکامل جامعه" بشری را پدید خواهد آورد. شیرومائی که بغول لغین ناکهان "کوئی او ویر زمین احضار شده‌اند" و موجب گسست در تکامل خطی و آرام بشریت خواهد شد. نیایی بغداداشن چنین تصویری در عین حال ناشی از فقدان مغلق دیالکتیک و اسیر شدن در چهارچوب تغییرات کمی و ملموس و محسوس است.

چنین نگاهی به جهان در ابتدای قرن ۲۰ هم که سرمایه‌داری باورود به مرحله "امپریالیسم موفق" شده بود برهنی تضادهایش را حل کند بوجود آمده بود. رهبران سوسیال دموکرات بین الملل دوم این واقعیات را در نظر می‌گرفتند، اما به طور سطحی آنها باقی ماندن و حتی تشدید تضاد اساسی سرمایه‌داری را نمی‌دیدند و به همین دلیل حتی برخی (برفستاین) مارکسیسم را در شرایط آترووی دکامتیس و کیفی میدانستند. اما لغین ناکهان به دیالکتیک مارکسیستی پرولتاریایی روسیه را در روزهای که هر ۲۰ سال آن معادل یک روز است "برای روومائی که" هر روز آن در حکم "آمال است"، آماده میکرد و انقلاب اکثر و انقلابات سوسیالیستی و رهائی بخش قرن اخیر صحت موضع لغین را اثبات کرد.

امروز هم همه واقیعات و فیثو تحلیل‌های جنبش کمونیستی و بویژه بیشکامان سوساوی و فیراندیشی حکایت از حادثه شدن تضادهای سرمایه‌داری دارند، اما مقاله که تحت تاثیر جذب انقلاب علمی و فنی توسط کشورهای امپریالیستی است و اروپایی دکامتیس‌های ماجراجو از روند سوساوی یعنی "جنبش" تردیدن را کودکافه می‌داند، تفهآن اروپایی‌های را واقع‌گرا نداند که در چهارچوب



تصویر فعلی جهان بکنجد. او جمله اروپایی حذب کمونیست چین که آن کشور را "در مرحله" ابتدائی ساختمان سوسیالیسم اروپایی کرده و زمان لازم برای به پایان بردن این مرحله را حدود ۱۰۰ سال اروپایی" (مقاله بغیان‌های برافامه ۲۶) کرده است مورد تاکید و تایید قرار میدهد. هدم بررسی و اروپایی همه" تحولات در چین که مستلوم بررسی شخص آن میباشد، نیست اما همانگونه که به اقتضای آتمک رشد تمدن بشری مرکوزه اروپایی دقیق اوزوند روید ادها در ۱۰۰ سال پیش برای اوضاع کفوشی جهان قیر واقعی بود، امروزه دهها بار بیشتر خطاست اگر در باره "مرحله ای اوسوسیالیسم که بیین ۱۰۰ سال دیگر اوآن خواهد گذشت و یا به آن وارد خواهد شد، قضاوت کنیم. رشد سریع نیروهای مولده و انقلاب علمی و فنی (همانگونه که مقاله به درستی به اهمیت آنها در تغییر چهره "جهان امروز تاکید دارد) و تحولات انقلابی در جهان، مسلما" روی آتمک رشد جامعه" چین هم تاثیر چشمی خواهد داشت تاثیر که به لحاظ فلسفی میتوان او حالا وقوع افراد، ۱۰۰ سال آتیقه حتمی دانست (بدون اینکه بشود زمان و چگونگی اش را او پیش معلوم کرد)

تلفی مقاله اؤدست و پاکیری "اصول" و محدوده و حصارها" نیؤ در خورتوجه است:

"تا آنچایکه شوؤائی و شواقدیشی برای سوسیالیسم و به خاطر تسهیل راه دستیابی به سوسیالیسم و برای صلح و به خاطر تسهیل دستیابی به صلح پیش میرود، هیچ محدود و حصار او پیش تعیین شده ای نمی تواند بر سر راه آن قد علم کند." (همانجا) به خودی خود کاملا" مغلطی و درست است. اما اگر در نظر بگیریم که "بای بندی به اصول" که ایفهمه در اسفاد جفیش کمونیستی بر آن تاکید میشود حاصل نجر به های تلخ و شیرین فراوانی بوده است در رهائی بخشی فرمولبندی مقاله دچار تردید میشویم.

هر "محدوده و حصار" اواما" ما به دست یابی به هدف نیست. ساؤمان ما در سالیهای او انقلاب اگر بای بندی به اصول مارکسیسم لغیفیسم را جدی تر میگردت و خود را پیشتر مقید به آن محدوده ها و حصارها میگرد، مسلما" کمتر احتمال داشت دچار چپوئی شود که بلفوم فروردین ماه ۶۵ آفرا "افحراف به راست او سیاست مستقل طبقه" کارگر" دانست. و حذب کمونیست اتحاد شوروی اگر اصل اساسی دیالکتیک یعنی تضاد به متناهی نیروی محرک تکامل همه" پدیده ها در مورد جامعه" سوسیالیستی هم دقیق تر در نظر میگردت و این محدوده و حصار را در نظر داشت، جلوی بسیاری او پدیده های مغفنی گرفته میشد.

البته مقاله طبق روال خویش به هیچکدام او این حصارها و محدوده ها اشاره" مستقیمی نداشت تا بتوان نشان داد که آیا واقعا" سد راه سوسیالیسم و صلح هستند یا برعکس. آن چه در ظاهر می نمایند، کمک نگفده" رسیدن وؤدتر و جامع تر به آن هستند. اما اینجا و آنجا اشاراتی دارد که آنها را کنار هم بگذاریم معنای خاصی او آن استنباط میشود. مثلا" در افتقاد بر دکماتیستهای ماجراجو می شوید، "این گرایش گمان دارد شعار "دیکتاتوری پرولتاریا همین فردا" شعاری است که با جفیش نوساؤی پشتواغه" تئوریک و معنوی، جدیدی پیدا کرده است.!" و خود مقاله شعاری صریحی را که باید با تکیه بر نوساؤی جانشین آن کرد ارائه نمی دهد. علاوه بر این در جایی دیگر با اشاره ای کلی به اینکه "در برخی احزاب اروپای غربی، او جمله حذب کمونیست فرافسه، پیش او همه برخی او اندیشه های نوساؤی جوانه وؤدند. این احزاب او آنجا که در شرایط امپریالیسم فبردمیکر دند و دارای پشتوانه نیرومقد تئوریک بودند، نفرفیت و توان آفرا داشتند که وؤدتر او دیگران برخی روندها را تشخیص دهند." مجموعه" این ها این تصور را به وجود میارود که شاید شویسغه" مقاله مثلا" "دیکتاتوری پرولتاریا" را یکی او آن اصل و احکام کهنه شده یکی او آن حصارهای داند

(میدانیم که حذب کمونیست فرافسه دیکتاتوری پرولتاریا را او برافامه اش کنار گذاشته است و لغیفیسم را در کنار مارکسیسم بکار نمی برد)

البته نمیتوان با این دو اشاره قضاوت قطعی کرد ولی جفین قضاوتی را تا وقتی خلافتش اظهار نشده نمیتوان قادرست داشت. نداشتن دست نیافتن به احکام شوین به خودی خود گناه نیست و حتی اگر با شوق فراگیری به آنها همراه باشد مسلما" ساؤند خواهد بود (رفیق کار با جف در کردم آبی بمناسبت

۷۰. سالگی انقلاب اکثر سؤالاتی را بدون اینکه الؤاما آنها را با جواب قطعی همراه کند مطرح کرد و این نشانه تلاش و کوشش برای دستیابی به احکام مطلق با شرایط کفوفی است. بسیاری از مقالاتی که راجع به تفکر نویین نوشته میشوند فیواین جستجوگری را نشان میدهند، اما متأسفانه مقاله "بغیان های برنامه ما" ضمن اینکه خود این بغیان ها را مشخص نمی کند و آموختن و آندیشیدن پیرامون تفکر نویین و کاربست آفرام نفی میکند حتی از طرح کامل آنچه می آندیشد فیواین دارد.

مقاله "بغیان های برنامه ما" مانقظه نظر حریفان خویش را به تعبیر خود در عباراتی خلاصه میکند تا بهتر بتواند به نقدشان بپردازد.

اگر این سبک را در مورد خود این مقاله بکار گیریم باید گفت: "فوساوی" بعضی به اصول تکیه نکنید، دکم نباشید! کدام اصلی است که از تغییر و کهنه شدن مصون بماند، خیال دیکتاتوری پرولتاریا و انقلاب پرولتری را از سر بدر کنید، آنها که انقلاب کردند همرو. (سال دیگر راه دارد تا مرحله ابتدائی سوسیالیسم را پشت سر بگذارند. این تاوّه مربوط به کشوری است که در آن فوساوی مدتهاست شروع شده... اما امپریالیسم، اگرچه سرمایه داری است ولی واقعا بیشترفته است و انقلاب علمی-فنی را خوب جذب کرده و فکته های کمونیست ها را برای انقلاب برهم زده است. باید فکر دیگری بکنیم. انقلاب در انقلاب!

نتیجه گیری

در سرتاسر مقاله چیزی از آن بغیان هائی که مقاله وعده داده است به چشم نمی خورد، جوهمان عبارت کلی "آندیشه های فوساوی و فوؤائی و نوآندیشی در جنبش کمونیستی و نگاه فوین به مسائل بغیانین دوران واپسین سال های قرن ۲۰" و یا در بهترین حالت "مارکسیسم لنینیسم و انقلاب فوین آن بر شرایط بغیانین قرن ۲۰" بها بر این بحث مشخص روی آنها میماند برای وقتیکه به احکام مشخص و اثباتی پرداخته شود. امید است در ادامه مطلب که وعده آن در صفحه آخر داده شده است بتوان این احکام را یافت. اما آن چه نوشتن این بطور را ضروری کرد آن است که تصویری از جهان که در مقاله بغیان های برنامه ما ارائه شده، و مطلق حاکم بر آن، دچار اشکالاتی است که طبعاً انتقار احکامی علم و انقلابی را در ادامه مطلب بر نمی آندیکوید ویرا که فائده مطلق دیالکتیک مارکسیستی است.

هشدار مقاله در باره "خطر دکماتیسیم و عوارض آن واقعی است. گرایش به یافتن فرمول های حاضر و آماده ای که فیواین به تفکر مستقلانه و کار فکری مشخص در هر مورد معین را معتنی می سازد همواره بر خورد خلق به جهان را با دشواری روبرو ساخته است. این گرایش که به گفته افکنس در کتاب فوین، فاشی از نیوآومندی سیری ناشدنی روح انسانی، بعضی از نیوآومندی علیه به همه تضادها پدید می آید" حتی به پیروان مارکسیسم لنینیسم هم، کم صدمه نژوده است. با اینکه میدانیم این آمووش در ذات خود پله پله ای تغییر و تکامل است و حتی به استقبال آن فیواین میرود. اما متأسفانه مقاله همراه با نقد گرایش هائی که به وعه آمووش های مارکسیسم لنینیسم در سالهای اول قرن حاضر و یا اسناد جلسات مشاوره راه دکم تبدیل کرده اند، با شتاب و حتی قبل از آنکه به فرمول بندی های فوساوی و تفکر فوین مجهز کرده، از خود این تفکرات نوجویانه بت ساخته و خود دچار دکماتیسیم شده است. با ایفهم آروو میبکنم که ادامه مطلب "بغیان های برنامه ما" با چیزی خلاف آنچه که این بخش مقاله به طور مطلق باید بدنبال داشته باشد روبرو شویم و امیدوارم که تصویر جهان و منطق حاکم بر مقاله فیواین بعداً بر اساس آن احکام علمی و انقلابی اصلاح شود. در غیر اینصورت مشکل بتوان انتقار برنامه ای را داشت که نیوآوساؤومان و جنبش کمونیستی ما را بر آورده سازد.

در بنجاسته تذکر یک نکته را که نمیتوان آسان از کنار آن گذشت ضروری میدانم.

در مصوبه "هیات سیا سی (بهمین ماه سال ۶۶) راجع به رابطه رهبری با ساؤومان گفته شده بود که این رابطه "امام و امت نیست". اگر تاکنون در مورد به جا بودن این عبارت در مصوبه تردید هائی وجود داشت که آیا اصولاً هرگز چنین خطری برای ساؤومان واقعی بوده است یا خیر، ولی مقاله "درباره" بغیان های برنامه ما نشان میدهد که چنین خطری میتواند وجود داشته باشد.

تفکری وجود دارد که تقریباً همه نیروهای موجود ساؤومان را "دکماتیسیم (از این یا آن نوع)

میداند و جریان فوساوی را بدون ارائه هیچ دلیلی درست در "سنت متضاد" با آنچه که "آن‌ها" خواهانش هستند میدانند و عادت این تضاد را هم قاعدتاً باید این بداند که "دساؤمان ما تاکنون رفقاً از طریق گوش دادن رادیو و مطالعه، برخی اسناد، اطلاعاتی دربارهٔ "فوساوی پیدا کردیم" (بغیان‌های برنامہ ۲۱) در عین حال همین تفکر هیچ مقیم دیگری غیر از همان اسناد را که شاید بتواند به رفقاً کمک کند نیز ارائه نمیدهد و از طرف دیگر فراخوان "باید بیاموزیم و بیشتر بیاموزیم" را هم حبله "دکامتیسٹ‌ها میدانند. مجموعهٔ این‌ها یعنی غیر مطلع و مسلمان دانستن کل رفقای ساؤمان در مورد مهمترین مسئلهٔ امروز جنبش و بی اعتبار دانستن هر مرجعی غیر از شخص رفیق نویسندهٔ مقاله که معلوم نیست از کجا به "رفقا و ابعاد" فوساوی بی برده است آنهم در شرایطی که گویا همهٔ تفهیراتیات کوفاکون جنبش کمونیستی کشورمان بلکه حتی "احزاب مختلفه خودمان" و "احزاب غیر حاکم شرق" قبلاً در این رابطه چوتیسمهٔ اسناد خوب کمونیست اتحاد شوروی" چپوی ندارند، نمیتوانند رابطه‌ای غیر از رابطهٔ امام و امت را ایجاد کنند. چنین تصویری را مقایسه کنید با گفتهٔ ر. کارپاجف که در همهٔ جهان به عنوان پرچم دارتفکریمونین و فوساوی شهرت یافته اما اعلام میکند که "ما مدعی در انحصار داشتن حقیقت نیستیم" و اندیشهٔ "فوساوی را هم حاصل خر دکیمته مرکزی و همهٔ خوب و نه شخص خویش میدانند. برخورد مسئولانه و واقع‌بینانه به مبارزهٔ ایدئولوژیک ساؤمان نشان میدهد که این مبارزه اساساً میان دو نیرو جریان دارد. نیروئی که با خشم بر اشتباهات گذشته و عمدتاً با انکاء به احکام و نقل قول‌هایی از لغین در صدد مبارزه و قطع رابطه با هر آن چپوی است که به بخدای سیاسی مادر گذشته مقدر شد و خواهان دستیابی به استراتژی و اصولی است که واقعا انقلابی و بیولتری باشد، هر چند در این راه چغان نغد بتاؤد و چغان عمل کند که حتی تیشه اش اینجا و آنجا به ریشهٔ بسیاری از بغیانها، جنبش و ساؤمان هم اصابت کند (به زعم مقاله، "دکامتیسٹ ماجراجو"). و نیروئی دیگر که با انکاء به مارکسیسم لنینیسم و تجربیات جنبش کمونیستی جهانی و کشورمان، پاسدار آن بغیان‌ها و دستاوردهای ساؤمان و جنبش است که حفظ آن برای جنبش و ساؤمان اهمیت حیاتی دارد، هر چند این دفاع اینجا و آنجا شامل نبرده ریزه‌هایی از تفکرات و روشهای کهنه‌ای باشد که تشخیص آن از بغیان‌های محکم و قابل انکاء آسان نباشد، (به زعم مقاله، "دکامتیسٹ‌های فرصت طلب") مسلماً هر دو این نیروها با اشتیاق روندها و اندیشه‌های فوساوی و تفکر نوین سیاسی را دنبال میکنند و از آنها در حد توان برای ارتقاء خویش سود می‌جویند.

واقعیت این است که ساؤمان ما را مجموعهٔ همین نیروها تشکیل میدهد و آن چه موجب تحرک و تکامل ساؤمان است، همین مبارزهٔ ایدئولوژیک است. اگر این مبارزهٔ ایدئولوژیک و طرفین اصلی این مبارزه را با انکاء "دکامتیسٹ" ("فرصت طلب و ماجراجو") بگویم تا چار باید مقیم تکامل آتی ساؤمان را در خارج از آن جستجو کنیم و با اصول "چنین تکاملی را منتفی بدانیم. البته مبارزهٔ ایدئولوژیک درونی ما هم میتواند مثل مبارزهٔ اعداد در هر پدیدۀ دیگر به ایجاد و تلاشی آن بیانشجامد. اما خوش‌بختی مارکسیستی همان کوشه که در یلقوم اخیر (مهرماه ۶۶) قیروی نمود را به صورت احساس مسئولیت رهبری در مورد سرخوش ساؤمان و جنبش نشان داد، حکم میکند که این مبارزهٔ ایدئولوژیک قبوشه برای طرد یکدیگر بلکه برای تکامل دبا لکتیکی ساؤمان سود چویند.

امید

۶۶/۱/۲۸